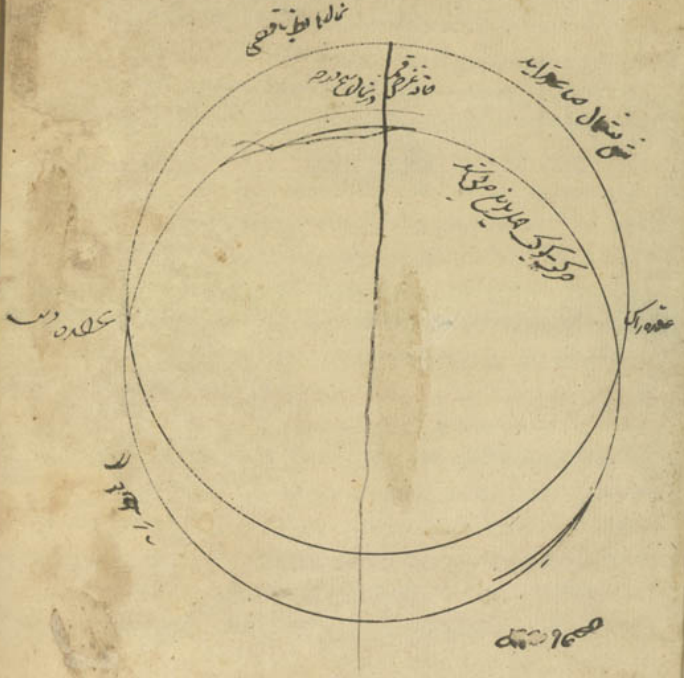
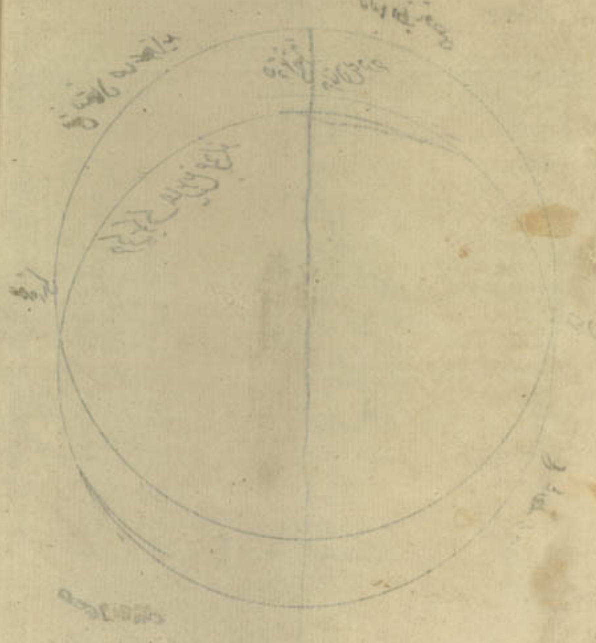
نسخه خطی در علوم اسلامی

نسخه خطی در علوم اسلامی

نسخه خطی در علوم اسلامی





علمای که در پایه سریر اعلی حاضر بودند فرمان داد تا مجلس اشرف اعلی جلالی نامدار و امرای ذوی الاقتدار
بر جمعی بار قرار گرفت و چنانچه عادت آفتاب عالمتاب آنست که ذره بیمقدار اظهار سازد و بعد از تحقیق احوال
و کتب احادیث صحیحه بود و از دوازده امام علیهم السلام التفات باین بیمقدار از راه مشغول شرح کافی کلینی [illegible] فی المعلوم
حب التمس بالملتمس بخدمة العلیة العالیة فرمان واجب الاذعان شرف صدور یافت بشرح دیگر بکافی بزبان فارسی تا آنان
جمیع خلایق از عرب و عجم طریق فهم احادیث ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را بسهولت دریابند
و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اعلیحضرت [illegible] دین پناه و دیگر کلمات این خاندان ولایت نشان عاید گردد و [illegible]
مطالعه گفته چون اوصاف و شمائل اعلیحضرت پادشاه اسلام را موافق دو حدیث که مذکور میشود دید بعرض رسانید
شیخ ابوجعفر طوسی که مصنف کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار است کتابی در احادیث غیبت صاحب الزمان
علیه صلوات الرحمن تصنیف کرده و در آن کتاب دو حدیث از حضرت رسول ثقلین علیه و آله السلام روایت کرده موافق
این تایید دین مبین که واقع شده و امید آنست که روز بروز در تزاید باشد یکی آنکه گفته که روی عن النبی صلی الله علیه
وآله انه قال یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی [illegible] الناس الی طاعته المشرک والمؤمن یملأ الجبال خوفا یعنی منقول است
از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه او گفت که ظاهر [illegible] مردی که نامش موافق نام پیغمبری باشد میشتابند مردمان ۱
بسوی طاعتش خواه مردمان مشرک و خواه مومن پر میکند آن مرد کوهها را از ترس یعنی بکمال مهابت و شوکت خواهد رسید
دیگری آنکه گفته که عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال یخرج رجل من الدیلم یملأ الجبال والسهل والوعور خوفا وهیبة ویسرع
الناس الی طاعته البر والفاجر ویؤیدهم الذین یعنی منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اینکه او گفت که بیرون
می آید مردی از دیلم که پر میکند آن مرد کوهها و صحرای هموار و صحراهای ناهموار را از ترس و هیبت و میشتابند مردمان
بسوی طاعتش خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار و مدد میکنند این مرد را و چون لفظ دیلم مشترک است میان محلی از
محلات قزوین که دولتخانه مبارک در آنجا واقعست والحال بمحله کوچه مشهور است و میان طایفه یا موضع که قزوین سرحد آنست
میتواند بود که این دو حدیث شریف بیان یک واقعه باشد و امید هست که آن مرد که این پادشاه دین پناه باشد
ان شاء الله تعالی و بوضوح رسانید که تا علم بشرف اسلام مشرف شده اند در میان ایشان این قسم تایید واقع نشده
و کتاب کافی عمده کتب احادیث اهل البیت علیهم السلام است و مصنف آن ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی
که مخالفان نیز اعتراف بکمال فضیلت او نموده اند از روی احتیاط تمام در مدت بیست سال تصنیف کرده در زمان غیبت
صغرای حضرت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه صلوات الرحمن که شصت و نه سال بوده و در آن زمان مومنان عرض
مطالب میکرده اند بتوسط سفرا یعنی خبرآورندگان از آنحضرت و ایشان چهار کس بوده اند بترتیب و سوای ایشان
وکلا بسیار بوده اند که اموال از شیعه امامیه میگرفته اند و میرسانیده اند و محمد بن یعقوب در بغداد نزدیک سفرا بوده
در سال فوت آخر سفرا ابوالحسن [illegible] محمد السمری رحمه الله تعالی که سال سیصد و بیست و نه هجری باشد فوت شده
یا یک سال قبل از آن پس میتواند بود که هر حدیثی در این کتاب که در عنوانش ورقه قال العالم علیه السلام باشد یا فی حدیث
اجزا یا مانند آنها باشد نقل از صاحب الزمان علیه السلام باشد بی واسطه یا بتوسط یکی از سفرا اگر قرینه معارضه با آن نباشد
و مصنف رحمه الله [illegible] در اشتهار زیاده بر این اخبار زینت السنه گردد و شاید که این کتاب مبارک بنظر اصلاح آن حجت خدا
رسیده باشد والله اعلم مخفی نماند که اگر ترجمه همه جا موافق لفظ عربی باشد فارسی آن فهمیده نمیشود و اگر اکتفا بمضمون شود
نمیتواند دانست که هر لفظی از عربی چه معنی دارد پس ما میانه میگیریم و مقدور را باید داشت چه بیان مقصد امام معصوم مطلبی
بزرگ است [illegible] و ترک فضول در آن بقدر وسع احتیاط تمام برعایت لازم [illegible] آیات قرآن دو قسم است اول محکمات
دوم متشابهات محکمات آیاتی است [illegible] باشد و احتمال نسخ [illegible] متشابهات

دعا آنچه در ترجمه بعض متشابهات میگوییم بالقلب است با محض اظهار احتمال چه تفسیر آنها از پیش خود جایز نیست
شرح اصل بسم الله الرحمن الرحیم شرح با برای استعانت و اسم که همزه آن بوصل افتاده بمعنی رفعت و عظمت است
از سمو بضم سین و ضم میم و تشدید واو و بیان اینها می آید در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب [illegible]
معانی الاسماء و اشتقاقها است یعنی مدد میجویم در کار خود برفعت و عظمت آن مستحق عبادت که بخشنده
هر چیز بهر کار که لایق آنست مهربانست بخلایق خصوصا بمومنان بفرستادن رسل و تبیین حجج تا از حیرت و مغفرت
در مشکلات رها شوند اگر تابع شوند اصل الحمد لله المحمود لنعمته المعبود لقدرته المطاع لسلطانه المرهوب لجلاله المرغوب
الیه فیما عنده النافذ امره فی جمیع خلقه شرح الحمد ستودن بمعنی نیک گفتن در کاری که تواناست بر ترک آن کار نیز
خواه بسبب نعمت و خواه بسبب غیر نعمت المحمود و نظایرش مجرور و مرفوع میتواند بود و بنابر اول صفت الله است و بنابر
خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو لام در لنعمته و نظایرش برای سببیت است و سبب دو قسم است اول فایده و [illegible]
غایت مینامند دوم غیر فایده و بنابر اول لنعمته اشارتست باینکه ابتدا بحمد بعد از بسمله در سوره فاتحه برای آنست که جهت
استجابت دعا و طلب نعمت است موافق سمع الله لمن حمده و چنانچه می آید در کتاب الدعا در حدیث اول و ششم باب التحمید
والتمجید که باب بیست و ششم است نعمت عبارتست از توفیق صراط المستقیم که مطلوبست در اهدنا الصراط المستقیم بنابر آنکه
صراط الذین انعمت علیهم بدل الصراط المستقیم است و الذین انعمت علیهم با وجود آنکه صریح شده در غیر المغضوب علیهم ولا
الضالین مفصل شده در آیت سوره نسا که و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهدا والصالحین و حسن اولئک رفیقا و چون صراط منعمین منحصر است در پیروی علم در نفس احکام الله تعالی [illegible]
آنست حق که مذکور است در دو آیت سوره یونس فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون و افمن یهدی الی الحق احق [illegible]
امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون موافق آیت سوره الملک افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی
علی صراط مستقیم زیرا که اختلاف و تعدد در پیروی علم نمی باشد بلکه ثابت راسخ است بخلاف [illegible] پیروی ظن [illegible]
خط مستقیم میان دو نقطه منحصر است در یکی بخلاف خط معوج ظاهر میشود که پیروی ظن در نفس احکام الله تعالی صراط مغضوب
علیهم و ضالین است و باطل است چنانچه گفته در سوره یونس و سوره النجم که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بنابر اینکه
الف لام الحق برای عهد خارجی باشد و اشارت باشد بانچه در آیت سوره اعراف است که الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب
ان لا یقولوا علی الله الا الحق و بیان میشود در خطبه در شرح قسم هم تا آخر و شیئا مفعول مطلق باشد و برای تاکید عموم نفی
باشد پس قول مصنف رحمه الله تعالی که المحمود لنعمته اشارتست باینکه سوره فاتحه مبارکه اول براهین قاطعه قرآنیه است
بر حقیقت مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه رضی الله عنهم و آن وجود امام مفترض الطاعه عالم بجمیع نفس احکام الله تعالی است در
هر زمان تا انقراض دنیا زیرا که بغایت ظاهر است اینکه مردمان را در هر زمان ناچار است از مفتیان و قاضیان و افتا
و قضا در میان مردمان از روی علم در اکثر اوقات ممکن نیست بی وجود و ظهور آن امام پس اگر پیروان ظن ترک افتا و قضا
کنند یا دنیا خراب میشود یا آن امام ظاهر میشود و لیکن دنیا خراب نمیشود پیش از ظهور مهدی علیه السلام باتفاق اهل اسلام
بخاری در صحیح خود در باب مناقب قریش بچند طریق روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته که ائمه حق بعد از
من تا انقراض دنیا دوازده اند کل ایشان از قریش است بدانکه آن براهین قاطعه قرآنیه را افتتاح مینامند و ام الکتاب
مینامند اول باعتبار اینکه حاصل مضمون همه آنها یکیست و بسیار مکرر شده بعبارتهای گوناگون و ضرب مثلها برای تاکید
و الزام حجت بر منکران حاصل مضمون است که تعبیر از ایشان شده بالذین کفروا بآیات الله و مانند آن [illegible] و توضیح این می آید
در کتاب التوحید در شرح حدیث سیوم باب بیست و سیوم که باب النوادر است و دوم باعتبار اینکه آنها محکم است [illegible] امامت
کسی که حکم است باینکه معصوم و عالم است بجمیع متشابهات قرآن و نفس احکام الله تعالی تا انقراض دنیا پس بیان [illegible] از آنها

معلوم میشود بتوسط سوال او و آن در غیر علی و یازده وصی او متحقق نیست باتفاق امت و آنها محفوظ است نزد الله تعالی
بانچه که منسوخ نشده و نمیشود اصلا موافق آیت سوره رعد یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و آیت سوره آل
عمران هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آیت سوره زخرف و انه فی ام الکتاب لدینا
لعلی حکیم بنابر اینکه ضمیر انه برای شان باشد و علی اسم امیر المومنین علیه السلام باشد و مبتدا باشد و الله تعالی در امثال
آیت سوره بقره و سوره نمل که قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین دروغگو شمرده حکم کنندگان در مختلف فیه را از روی ظن
را و حکم کنندگان در مختلف فیه با آرزوی حصول علم بمکاشفه بحاجت برهان را هر چند که حکم ایشان موافق واقع افتاده باشد
اگر گویی که بنابر این لازم می آید که عمل بظاهر قرآن و خبر واحد جامع شروط نتوان کرد در زمان غیبت امام نیز زیرا که خبر ظن افاده
نمیکند گوییم که جواز عمل بآنها مستلزم جواز پیروی ظن در نفس احکام الله تعالی نیست زیرا که افتا و قضا بمضمون آنها جایز نیست
آنچه جایز است محض عمل خود بمضمون آنهاست خواه ظن بمضمون آنها حاصل شود و خواه نشود و موافق مذهب اخباریین اصحاب
ما رضی الله عنهم و رضوا عنه و آن عمل مستند است بدلیل قطعی بر جواز آن نظیر حکم قاضی بسبب شهادت شاهدین عادلین خواه
مشهود به مظنون قاضی شود و خواه نشود و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب عدة الاصول در فصل فی ذکر
خبر الواحد و جملة من القول فی احکامه گفته که و لیس من عمل بخبر الواحد یضیف الیه ان الله تعالی [illegible] تضمنه الخبر و انما
یضیف الیه انه تعبده بالعمل بما تضمنه الخبر و ذلک معلوم عنده بدلیل دل علیه و این منافات ندارد [illegible] پیروی ظن فی
الجمله در غیر نفس احکام الله تعالی مثل ثبوت عدالت شاهدین و تعیین قبله در موضع معین و تقویم مقادیر جنایات و قیم
متلفات و مانند آنها که تنازع در آن مستمر در ازمنه بعد از آن نمی باشد و امثال اینها را محال [illegible] الله تعالی مینامند
و موافق اینست آیت سوره حجرات یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم بنابر اینکه هر یک از
کثیرا من الظن و بعض الظن عبارت باشد از آنچه مذکور شده در آیت سوره یونس و سوره النجم و بیان شد العبادة
تعظیم شخص بقصد عاقبت نیکو بر خضعت بر اکثر از آن شخص در آن تعظیم پس تعظیم کعبه عبادت الله تعالی است نه کعبه و
تعظیم بت عبادت بت یا زمانیده آنست و پیروی فتوای اهل حق عبادت الله تعالی است نه ایشان و پیروی فتوای
اهل باطل عبادت ایشان و عبادت شیطان و شرکست القدرة توانایی بر هر یک از کردن چیزی و نکردن آن الخبر و این
اشارتست باینکه حصر معبودیت در الله تعالی که مذکور است در ایاک نعبد و ایاک نستعین بسبب انحصار قدرت
بر توفیق و خذلان و قدرت بر هر چیز در الله تعالی است پس استعانت باوست و بس و هیچ که منکر قدرتست او بنده و
میگوید که آنچه میکند اسباب نکردن آن ندارد و آنچه نمیکند اسباب کردن آن ندارد منکر استحقاق عبادت او بلکه استحقاق
حمد نیز الاطاعه فرمان برداری السلطان غالب بودن بر مملکت المطاع لسلطانه اشارتست بآیت سوره حم سجده
ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین المرهوب ترسیده شده الجلال خالی بودن
از نقصان و تقبیح و مراد اینجا عدلست المرهوب لجلاله اشارتست باینکه [illegible] ظلم نیست بلکه ظلامیت است
اگر چه مقتضای عدل مهلت دادن ایشان در دنیا باشد موافق امثال آیت سوره آل عمران ذلک بما قدمت ایدیکم
و ان الله لیس بظلام للعبید و آیت سوره اعراف افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون الرغبة توجه بسوی
چیزی النفوذ گذر الی الامر حادث شدن [illegible] کاری که معتد به باشد و صیغه افعل و مانند آن اینجا مینامند برای اینکه تعلق
نمیگیرد مکر بکاری که معتد به باشد و هر دو اینجا مناسب است چه اشارتست بآیت سوره یس که انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون الخلق تدبیر و تقدیر کرده شده و هر دو اینجا مناسب است یعنی ستایش مر الله تعالی [illegible] است که [illegible]
شده است برای نعمتش عبادت کرده شده است برای قدرتش فرمان برده شده است برای سلطنتش ترسیده شده است
برای اینکه جهل و جور [illegible] گرفته شده [illegible] بر [illegible] عبادت در طلب آنچه نزد اوست که خزاین آسمانها

بر زمین یا صفت جاه و اقی است که ورست ازاو در جمیع اقسام تدبیر او **اصل** علا فاستعلی و دنا فتعالی و ارتفع فوق کل منظر **شرح**
این عبارات در اول خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب الروضه که ورست و می آید در کتاب التوحید در حدیث دوم باب
النسبه که باب ششم است که علا فتقرب در نابعد العلو بلند مرتبه شدن فا هر دو جا برای تعقیب است الاستعلا بلند مرتبه
شمردن و خواندن کسی را بسوی بلندی مرتبه و مراد اینجا خواندن الله تعالی بندگان را بمعرفت ربوبیت اوست بوسیله انبیا و شواهد
ربوبیت در آسمانها و زمین و غیر آنها و دنا بدال بی نقطه و نون و الف منقلب از واو بلفظ ماضی غایب معلوم باب نصر است الدنو
بضم دال و ضم نون و تشدید واو نزدیک شدن و مراد اینجا سهولت معرفت ربوبیت او بوسیله وضوح برهان التعالی
مصدر باب تفاعل ارتفاع و مراد اینجا منزه بودن از شریک در ایجاد محض قول کن و از شریک در استحقاق عبادت و از
شریک در اسم غیر مشتق مثل جسم و صورت و ارتفع عطف به تعالی است منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظاء با نقطه اسم مکان
باب نصر است یعنی آنچه نظر در آن افتد خواه نظر چشم و خواه نظر دل و مراد بنظر دل اینجا فکر نیست بلکه مراد تصور است **یعنی** بلند مرتبه
شد باعتبار ربوبیت یعنی ایجاد محض قول کن پس خواند بندگان را بسوی شناخت ربوبیت او و نزدیک شد بدلهای بندگان
پس منزه شد یعنی از شریک و بلند شد بالای هر محل نظر بندگان یا یعنی که هیچکس نمیتواند که بیند او را یا تصور کند او را یا باسم
غیر مشتق **اصل** الذی لا ابتداء لاولیته و لا غایة لازلیته القائم قبل الاشیاء و الدائم الذی به قوامها و القاهر الذی
لا یؤوده حفظها و القادر الذی بعظمته تفرد بالملکوت و بقدرته توحد بالجبروت و بحکمته اظهر حججه علی خلقه **شرح** الاولیة
سابق بودن الازلیة ابدی بودن و مراد بلا غایة لازلیته این است که همیشه باقی است ازلیت او و بیان این می آید
در حدیث ششم باب بیست و دوم و اول باب بیست و دوم کتاب التوحید القائم موجود باقی القوام بکسر قاف وجود و بقا
القاهر غالب بر هر چه اراده نماید الملکوت بفتح میم و فتح لام کردن کاری بمحض تقرر اراده بی حرکتی برای استعمال آلتی یا عضوی
تفرد بالملکوت برای ابطال خیال بیهوده فلاسفه و تابعان ایشان است که قائلند بتجرد عقول عشره و نفوس ناطقه و بیان میشود
در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید الجبروت بفتح جیم و فتح با و تخفیف [illegible] یعنی اینکه هر ممکن باقی محتاج است در بقا
بنگاهداری او و بزور او باقی است و الا معدوم و فانی میشود یا یعنی اینکه هر چه اراده کند از افعال خود مثل آسمان و زمین
شود البته تو یعنی اینکه بندگان مراد از افعال شان بی اختیار کند الحکمة رعایت مصلحت در فعل و ترک الحجج جمع حجت چیزی که بآن خصم
غالب شود بر خصم خود در گفتگو و رسول و امام معصوم هر زمانی را حجة الله بر اسطه آن میگویند که در روز قیامت در دیوان
بزرگ جمیع از مخالفان دین حق که عادة فساد بوده اند و عمل نکرده اند بمحکمات قرآن خواهند عذر خواست بانکه طریق
که علاجی نداشتیم چه جمیع احکام الهی در محکمات قرآن نبود بلکه اکثر در متشابهات بود و کسی نبود که متشابهات را العلم یقینی داند
تا ازو پرسیم پس اختلاف کردیم هر کدام از پی ظن خود رفتیم پس الله تعالی رسول یا امام آن زمان را بایشان نماید و گوید که این
در میان شما بود و با علم بجمیع متشابهات و محکمات کتاب من و دلالت بر او بود و لیکن شما گوش نکردید و عادة فساد و رشد
را نیز محروم رسالت کردید و در زمان حجت رسول یا امام و مخالفان باین حجت ملزم میشوند **یعنی** الله تعالی آنکس است
که اولیت او که در سوره حدید است بعنوان ازلیت است و نهایت نیست ازلیت او را موجود بوده پیش از همه چیز و باقیست که
باو است وجود و بقای اشیا و غالبیت که زحمت نمی اندازد او را نگاهداری اشیا چه هیچ کاری او را از کاری دیگر غافل
و عاجز نمیکند و قادریست که به بزرگی خود بی همتا شده در بفعل کن و بقدرت خود یگانه شده بزور آوردن بر هر ممکن با بقا
در بقا و بحکمت خود اظهار حجت های خود کرده بر خلایق در دنیا یا یعنی که حقیقت رسل و ائمه را بی وسوسه شیطان نکرده که موافق نزاع
در موافقت بر نوال نباشد ولی تقریع بر تکذیب نشستن کرد مخالفان را در مخالفت گناهی نباشد **اصل** اخترع الاشیاء انشاء
و ابتدعها ابتداء بقدرته و حکمته لا من شیء فیبطل الاختراع و لا لعلة فلا یصح الابتداع خلق ما شاء کیف شاء متوحدا بذلک
لاظهار حکمته و حقیقة ربوبیته لا تضبطه العقول و لا تبلغه الاوهام و لا تدرکه الابصار و لا یحیط به مقدار عجزت دونه العبارة و کلت دونه

الابصار و ضل فیه تصاریف الصفات احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور عرف بغیر رؤیة و وصف بغیر صورة و
نعت بغیر جسم لا اله الا الله الکبیر المتعال **شرح** این عبارات منقول خواهد شد از امام رضا علیه السلام با اندک تغییری در اواخر
در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب یازدهم الاختراع و الانشاء آفریدن چیزی بی ماده قدیم الابتداع و الابتدا آفریدن
که پیشتر از آن کاری دیگر اصلا از فاعل آن صادر نشده باشد بقدرته ناظر است باخترع و حکمته ناظر است بابتدعها و این
ابطال خیال جمعی است و لا لعلة ناظر است بابتدعها و اول برای ابطال مذهب متکلمین فلاسفه است و دوم برای ابطال
مذهب اشراقیین فلاسفه است و بیان میشود در کتاب التوحید در شرح کلام مصنف برای توضیح حدیث اول باب جوامع
التوحید العلة بفتح عین بی نقطه و تشدید لام و تا وحدت یک شامیدن بعد از آشامیدن دیگر و مراد اینجا خود بسوی ایجاد است
بعد از ایجاد چیزی و اعتنای آن لازم و العلة یعنی وقت است و برای سببیت نیز میتواند بود و الحقیقة ضد مجاز و مراد اینجا خالص
است الربوبیة صاحب کمال اختیار چیزی بودن الضبط تصرف خود در آوردن الاوهام جمع وهم یعنی چیزی که گاهی بدل گذرد
و اثر اخاطر نیز خوانند التصاریف اقسام چیزی صفات اینجا جمع صفة بمعنی مصدر است و جمع مصدر جایز است اگر مراد بیان انواع
باشد و استعمال صفت بر دو قسم است اول بی با و حرف جر که حاصل آن باشد مثل اینجا و متبادر در این قسم این است که مراد بیان
چیزی باسم جامد محض باشد مثل جسم و بطور دوم با با و صله مثل وصف بغیر صورت و متبادر در این قسم این است که مراد بیان
چیزی مطلقا باشد الحجاب دربان و فاصله میان دو چیز مثل دیوار و اینجا هر دو مناسب است الصورة پیکر یعنی بدن آدمی و مانند
آن که مجوف است **یعنی** اختراع کرد الله تعالی همه چیز را بغیر خورش اختراعی عجیب و ابتداع کرد آنها را ابتداعی عجیب بقدرت
خود اختراع کرد یعنی اینکه قدرت او احتیاج بماده نه دارد و بحکمت خود ابتداع کرد یعنی اینکه حکمت او اقتضای ترک چیزی کند
تعطیل نیست چنانچه در دعا واقع شده که یا رب ما قد اعطانه و منوچه حدوث آن چیزها نه از ماده شد تا دروغ شود اختراع
او و نه در وقت مودی بسوی ایجاد شد تا دروغ شود ابتداع او چه آفرید هر چه خواست چنانچه خواست در حالتی که نهایت یگانه
بان از بودن او تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را و تا ظاهر کند که صاحب کمال اختیار بودن او بر حقیقت و نسبت بهر کس و بهر چیز است
نه بر مجاز چنانچه مردم صاحب اختیار ملک خودی باشند بر حقیقت او و هر زه کاری در آن میکنند تا ایشان را معطل نگویند
چه آن مجاز و بی اعتبار است ضبط نمیکند کنه ذات او را خردها یا مراد این است که معرفت او بصفاتی که اختلاف در آنها و در دلیل
آنها رود و ضروری چون کس نیست و نمیرسد بکنه ذات او و هیچ خاطرها یا مراد این است که معرفت او بآن صفات بفکر نیز حاصل نمیشود
که راه وحی بانبیا و رسل و در نمی یابد او را دیدهای چشمها و دلها و فرو نمیگیرد او را مقداری که از خواص اجسامست چه
چه عاجز شده نرسیده بکنه ذات او بیان و کند شده نرسیده بشخص او دیدهای چشمها و دلها و کم شده در او اقسام بیانهای
او باسم جامد محض چه دور شده از جایی در بانی که برای آن دربان دربانی دیگر باشد و پوشیده شده از جایی پرده که
برای آن پرده پرده دیگر باشد پس قیاس او بخود باطل است اشارت بآنست که پنهانی بسیار در پادشاهان اهل دنیا بواسطه
تعدد حجاب و پرده می باشد و نیز اشارتست برد روایات مخالفان که می آید در حدیث هفتم باب نهم کتاب التوحید که
باب فی ابطال الرؤیة است شناخته شده بصفات ربوبیت نه بدیدن و بیان کرده شده است بچیزی که منافی جسمیت
و ثنا گفته شده بچیزی که منافی جسم است نیست مستحق عبادتی مگر او که بزرگ بنهایت بلند مرتبه است **اصل** ضلت الاوهام عن
بلوغ کنهه و ذهلت العقول ان تبلغ غایة نهایته لا یبلغه حد وهم و لا یدرکه نفاذ بصر و هو السمیع البصیر **شرح** ذهلت به الا منقط
از باب نصر است صاحب قاموس گفته که الذاهل المتحیر **یعنی** گم شده است خاطرها از رسیدن بکنه ذات او و متحیر و عاجز شده است
از اینکه رسند بنهایت کنه ذات او و بیان این آنکه نمیرسد بنهایت او تندی خاطر و یقین نمیکند او را نگرانی چشم و اوست
و بسیار شنوای بینا چه شنیدن و دیدن دیگران نسبت بشنیدن و دیدن او هیچ است و اشتباه در [illegible]
دور را و دیر [illegible] که حکم میشود باطلاق [illegible] است که مانند علم [illegible] **اصل** احتج علی خلقه برسله

وَاَوْضَحَ الْاُمُورَ بِدَلَائِلِهِ وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ

مَا جَهِلُوا فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَمَا اَنْكَرُوهُ وَيُوَحِّدُوهُ بِالْاِلٰهِيَّةِ بَعْدَمَا اَضَدُّوهُ **شرح** الله تعالی راه عذرخواهی لسبه برای بیان

در خود لسبب فرستادن رسولان چه هیچ بشر که در روز قیامت نمیتواند گفت که راه علم باحکام رب العالمین لسته بود

وسکوت جمیع بندگان در هر مسئله غیر معلوم میسر بود لا اطلاع فضول و خودرای در ابطن مسایل غیر معلوم کرده منکر ربوبیت

که معلوم ما بود شدیم وظاهر ساخت کارها وحکمهای خود در ابرابتهای خود که محکمات وائمه معصومین باشند چه جمیع احکام

الله تعالی از این دو چیز معلوم میشود در هر زمان الرجیه که ماده ف وند در ان زمان شنونده وتابع شونده والله تعالی

اکتفا بمحض فرستادن رسولان نکرد بلکه رعایت اوامر اکه بنوده باشد مردمانرا بر الله تعالی حجتی بعد از انتقال

از دار دنیا بایر دشش که فرستاد رسولانرا بشارت دهندگان امثال خود را با دمهای خود و ترسانندگان از دوزخ

وعذاب ابدی مخالفان او وعیار اشارتست بایت سوره نسا رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة

بعد الرسل تا بعذاب گرفتار شدن کسی که بعذاب گرفتار شده از روی دلیل باشد که راه عذرخواهی او را ابندد چه

ربوبیت معلوم هر طفل است که بحد تمیز رسیده باشد وراه اقرار بربوبیت مسدود نیست چه رسول با وحی کرد از حکم ربوبیت

راه علم باحکام ربوبیت وست و اگر معلوم دستور است بفرطالش را السکوت در هر مسئله غیر معلوم میسر است ونجات یا فتن

کسی که نجات یافته از روی دلیل باشد که راه اعتراض هلاک شده را که این تفاوت از الجاست بندد اشارت بایت

سوره الفاتحه وتا علم یقینی فراگیرند بندگان از صاحب کل اختیار خود انچه را که نداننسته اند بان احتیاج دارند پس

شناسند صاحب کل اختیار خود را باینکه صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز و حاکم هر نزاعست بعد از شناختن ایشان

او را او یگانه دانند او را در استحقاق عبادت بعد از انکه نزدیک شده باشند که برای او هم جنس در حکومت قرار دهند

اشارتست بایت سوره بقره کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق

لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه بنا بر انکه مراد این باشد که در سابق علم الله تعالی بوده انکه هر یک از مردمان جاهل

وغیر عارفست باحکام دین پیش از وحی باو یا بر رسولی که باو رسانند چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب اول کتاب

الحجة وفا در فبعث برای تفریع باشد نه برای تعقیب پس مراد بانکار ربوبیت الله تعالی عدم معرفت تفصیل احکام الله تعالی

است ومراد با ضداد او در حرمت ضد داشتن در امور دینست و آن حاصلست در هر عاقل پیش از معرفت احکام دین بتوسط

وحی یا بتوسط رسول واین منافات ندارد با آنکه معرفت ربوبیت الله تعالی مجملا حاصل باشد مر هر عاقل را چنانچه بیان میشود

در شرح حدیث اول کتاب العقل مناسب این مقامست لفظی که بان معلوم میشود که مخالفان سفیه دکر ابندد و تکذیب جمیع رسولان

کرده اند بیان این انست که ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری که انرا فتح الباری نام کرده نقل کرده از نووی شارح صحیح مسلم که

گفته که اِتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى اَنَّ قَوْلَ عُمَرَ حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ مِنْ قُوَّةِ فِقْهِهِ وَدَقِيقِ نَظَرِهِ لِاَنَّهُ خَشِيَ اَنْ يَكْتُبَ اُمُورًا رُبَّمَا عَجَزُوا عَنْهَا فَاسْتَحَقُّوا

الْعُقُوبَةَ لِكَوْنِهَا مَنْصُوصَةً وَاَرَادَ اَنْ لَا يَنْسَدَّ بَابُ الْاِجْتِهَادِ عَلَى الْعُلَمَاءِ مرادش انست که اتفاق کرده اند جمیع علما بر اینکه

گفتن عمر که بس است ما را کتاب خدا واین در روزی بود که اراده نمود پیغمبر خدا علیه السلم که کبر بدر وصیت نماید وطلبید دوات

وقلم را او در بیماری آخر بود و عمر منع کرد که دوات وقلم بیارید از روی کمال د... ی عمر و باریکی فکر او بود بواسطه انکه ترسید

که در وصیت نامه چیزی چند نوشته شود که شاید عاجز شوند امت از انها پس مستحق عذاب شوند در مخالفت آنها بواسطه انکه

منصوص میشد آنها و اراده کرد عمر که لسته نشود در بروی ظن بر علما **اصل** اَحْمَدُهُ حَمْدَ الشَّيْخِ النُّفُوسَ وَيَبْلُغُ رِضَاهُ وَيُؤَدِّي شُكْرَ

مَا وَصَلَ اِلَيْنَا مِنْ سَوَابِغِ النَّعْمَاءِ وَجَزِيلِ الْاٰلَاءِ وَجَمِيلِ الْبَلَاءِ **شرح** حمد میکنم الله تعالی را حمدی که شایسته آن حمد است او را و رسد ان

حمد بحدی که الله تعالی راضی است بان یا مراد انست که راضی شود الله بسبب آن و بجا آورد آن حمد شکر انچه را که رسیده بما که فراخ

نعمتهاست و بزرگ نعمتهاست و خوش آینده نعمتهاست **اصل** اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا

لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ عَبْدُهُ اِنْتَجَبَهُ وَرَسُولُهُ اِبْتَعَثَهُ **شرح** گواهی میدهم که نیست مستحق عبادت

مگر الله تعالی تنهاست او که نباشد شریکی او را در استحقاق عبادت میخواهیم باین قول الهی الله تنهاست در خلق عالم و او کننده

حاجتهاست نگرفته برای خود زنی و نه فرزندی و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده اوست که برگزیده او را از خلایق و

فرستاده حالیست که فرستاده او را الله تعالی بخلایق **اصل** عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْاُمَمِ وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ وَ

اعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ وَعَمًى عَنِ الْحَقِّ وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ **شرح** این عبارات می آید در کلام

امیر المؤمنین علیه السلم در حدیث هفتم باب بیست وپنجم کتاب العقل الفترة سستی وشکستگی در امر الرسل و ظاهر ش ابتدائیه است

بتقدیر ظاهره من الرسل مراد آنست که انچه متفق علیه جمیع رسل است که نهی از اختلاف از روی ظن و مانند آنست در هیچ فقه رواج نداشت

واین منافات ندارد با اینکه پیغمبر ما صلی الله علیه واله در ان زمان وصی عیسی باشد بعد از عبد المطلب چنانچه بیان میشود در کتاب الحجة

در شرح حدیث هجدهم مولد النبی صلی الله علیه واله و وفاته که باب صد و دهم است الهجعة خواب از اول شب و مراد اینجا غفلت

الامم جمع امه گروهای مردمان الانبساط پراکنده و فاش شدن الجهل نادانی و ناخردمندی بخودرای در آنچه بی ظاهره اختلاف در ان

دارد ودلیل آن رود و اینجا هر دو مناسبست الاعتراض پهن شدن الفتنة اختلاف مردمان لسبب پیروی ظن الانتقاض باطله وا

شدن ریسمان تابیده و مانند ان المبرم ریسمان سخت تابیده شده و مانند ان العمی کوری و غفلت الحق ظاهرا امدنی علم یقینی

بچیزی وکسی که علم یقینی در او است و انچه الله تعالی در کتاب های خود فرستاده و بخلایق الاعتساف از راه بدر رفتن و از حد تجاوز کردن

الجور الظلم جیم و تشدید واو مفتوحه جمع جایر حاکمان بغیر حق وبفتح جیم وسکون واو حاکم بغیر حق الامتحاق محو و بر طرف شدن الدین

انچه الله تعالی خلایق را بان تکلیف کرده و ان اقرار بحاکمی اوست **یعنی** در وقت سستی رسولان و درازی غفلت خلایق

و فاش شدن جهل و پهن شدن فتنه و مانند پنبه شدن ریسمانهای که الله تعالی بوحی بر رسولان تابیده بود در دستهای مردمان از امام ازمان

که وصی عیسی باشد و بدر رفتن جور از حد خود و بر طرف شدن دین الله تعالی **اصل** وَاَنْزَلَ اِلَيْهِ الْكِتَابَ فِيهِ الْبَيَانُ وَالتِّبْيَانُ قُرْاٰنًا

عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَدِينٍ قَدْ اَوْضَحَهُ وَفَرَائِضَ قَدْ اَوْجَبَهَا وَاُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَاَعْلَنَهَا

فِيهَا دَلَالَةٌ اِلَى النَّجَاةِ وَمَعَالِمُ تَدْعُو اِلَى هُدَاهُ فَبَلَّغَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ مَا اُرْسِلَ بِهِ وَصَدَعَ بِمَا اُمِرَ وَاَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ اَثْقَالِ النُّبُوَّةِ وَصَبَرَ

لِرَبِّهِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَنَصَحَ لِاُمَّتِهِ وَدَعَاهُمْ اِلَى النَّجَاةِ وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ وَدَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنَاهِجَ وَدَوَاعٍ اَسَّسَ لِلْعِبَادِ

اَسَاسَهَا وَمَنَائِرَ رَفَعَ لَهُمْ اَعْلَامَهَا كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَكَانَ بِهِمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ رَؤُوفًا رَحِيمًا **شرح** مضمون این عبارات منقول میشود از امام

جعفر صادق علیه السلم در کتاب الحجة در ابواب التاریخ در حدیث شانزدهم مولد النبی صلی الله علیه واله و در انجا بعد از او جبها و حد

از وامر را این زیادتیست و حد ود و حد ها للناس وبینها البیان ظاهر ساختن واین اشارتست بایت سوره ال عمران هذا بیان

للناس التبیان لسیار ظاهر ساختن واین اشارتست بایت سوره نحل تبیانا لکل شیء القرآن خواندن و مراد اینجا خوانده شده

است واین عبارت در سوره زمر است التقوی ترسیدن از الله تعالی بترک پیروی هوا و هوس و ترک خود لسندی و خودرای النهج

ظاهر ساختن راه چیزی العلم دانستن وان اعتقاد دلیست که احتمال خلاف آن در دل صاحبش نباشد مثل اعتقاد بپاکی د...

جا رست و اعتقاد بر اکی احتمال خلاف آن در دل هست ظن میگویند اگر از روی خواهش طبع نباشد مثل اعتقاد و بپاکی چیزی که در

بازار مسلمانانست و اعتقاد و حقدا میگویند اگر از روی خواهش طبع باشد مثل اعتقاد اکثر عوام باینکه مذهب پدرشان حق است

وبیاد آوردن دانسته را علم نمیگویند بلکه تذکر میگویند و خیال کردن معنی را نیز علم نمیگویند بلکه تصور میگویند و مراد بعلم اینجا معلوم است

و آن مضمون آیات محکمات قرآنست التفصیل جدا کردن لسیار چنانچه در عقد مروارید کاست که در میان هر دو دانه آن مهره

باشد و مراد اینجا لسیار آوردن آیات محکمات قرآنست که در انها نهی از شرک و اختلاف از روی ظن و مانند آن است و جدا

کردن آنها از هم متشابهات تا احتیاج بامام دانا بجمیع متشابهات ظاهر باشد و حجت بر مخالفان شرک تمام شود چنانچه الله تعالی

در سوره اعراف گفته که ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم و هر آینه تحقیق دادیم پیروان ظن اگر دین خود را بغفلت و بازیچه گرفتند

اشباحهم

کتابی که بسیار مکرر کردیم مضمون آن کتابی برای اقضایهای باوجود آنکه در آن کتاب علم بود پس مراد بکتاب محکم قرآنست که در آن نهی
از اختلاف از روی ظن هست و پیروان ظن چشم بر تاویل و حمل آن بر معنیهای دور دارند و در سوره هود گفته که کتاب احکمت
آیاته ثم فصلت این قرآن کتابیست که عمده آیات آن محکماتست عجب آنکه باوجود محکم بودن بسیار مکرر بیان شده مضمون آنها
بعبارتهای گوناگون و جدا کرده شده از هم متشابهات آورین بکسر وال خدا پرستی اعتقادی که آدمی دل بران بندد و جزا آخرت
خود را در آن قرار دهد دین پسندیده نزد الله تعالی اسلام است و اسلام آنست که شریکی برای الله تعالی قرار ندهند و چیزی که
مردمان را احتیاج بآن شود در مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و حکم خدا الله تعالی را که بهر آینه از روی علم نخواهد
بود در آن پیروی نکنند و در بسیاری از آیات قرآن نهی از اشتراک شده و مراد نهی از آنست الفرایض جمع فریضه‌ای که
الله تعالی بر خلایق در محکمات قرآن لازم ساخته الامور جمع امر کارهای که عمده باشد و مراد اینجا مضمونهای بعض محکماتست که
در آن امر بسوال اهل الذکر و بودن با صادقان و نهی از اختلاف از روی ظن و خود رای و مانند آنها صریح و مکرر شده و ذکر امور
تخصیص بعد از تعمیم است زیرا که آنها از جمله فرایض است العالم جمع معلم بفتح میم و سکون عین منقوط و فتح لام علامتهای که بآنها چیزی
معلوم شود الدعاه خوانندگان کسی را بسوی چیزی بداه میتواند بود که تثنیه جمع هادی باشد و تنوین برای تعظیم باشد و میتواند بود که
بصیر راجع بالله تعالی باشد الهدی براست و راه راست الصدع کوفتن چیز سخت که شکافته شود و شکافتن هم خوانده آمده و
مراد اینجا کوفتن خصمانست بکلام صریح که انرا تاویل دیگر نتوان کرد الاثقال جمع ثقل بارهای گران و مراد اینجا آزارهایست که بحضرة
رسول علیه السلم کشیده از منکران و منافقان مانند استهزا او و نسبت او بدیوانگی و جهادها النبوة خبردار بودن آدمی بسخن الله تعالی
را بی واسطه آدمی دیگر و نبوت دو طرف دارد یکی بالاتر از نبوتست و مرتبه خدا آنست و آن دانستن چیزیست که مکابره اختلاف
در آن و در دلیل آن رود بی احتیاج بدانستن سخن کسی در بیان آن چیز و بی احتیاج ببودن چشم یا شنیدن گوش و مانند آنها
و دیگری پایین تر از نبوت و نزدیک بنبوت است و مرتبه ائمه معصومین علیهم السلم و مانند ایشانست و در فاطمه علیها السلام
و سلمان رحمه الله نیز نقل شده و آن بیاد افکندن چیزیست بسبب سخن فرشته در وقت حاجت بآن یاد آمدن و آن بیاد
افکندن فرشته را تحدیث میگویند و می آید در کتاب الحجة در احادیث باب چهل و یکم که باب شان انا انزلناه فی
لیلة القدر و تفسیرهاست اینکه هر سالی در شب قدر فرشتگان نزد امام زمان می آیند و بیاد او چیزی چندی می اندازند
که فایده کند او را در دانستن احوال آینده از قران تا شب قدر دیگر و پایین تر از مرتبه تحدیث مرتبه ایشانست که مرتبه
حاضر جوابان و زیرکانست و آن انداختن الله تعالی چیزی را بیاد کسی در وقت حاجت آنکس بیاد آن چیز بی واسطه
سخن کسی دیگر المناهج جمع نهج راههای گشاده ظاهر و مراد اینجا محکمات قرآنست که عبارتهای گوناگون دارد و هر یک
راه شناخت امام مفترض الطاعة است در هر زمان الدواعی جمع داعیة چیزی چند که خواند کسی را بسوی چیزی و مراد اینجا
متشابهات قرآنست که چون مکابره اختلاف در معنی آنها برود میخوانند مردمان را باقرار باحتیاج بامام مفترض الطاعة
در هر زمان و الا جهان شد که بوده ان سیما استوار کردن اصل دیوار الاساس دیوار و مراد اینجا محکماتست چه آنها اصل
متشابهاتست المنایر جمع منار جاهای که بر بالای بلند بناست مثل کوه مانند آن که در اینجا آتش می افروخته اند شبها
تا راه گم کردگان راه یابند بآبادانی و متشابهات قران محتاج آیند بمعانی و مراد اینجا گفتارها و کردارهای حضرت رسول علیه السلام است
که هر یک دلالت بر امامت امیر المومنین علیه السلم میکند متن و الله تعالی فرو فرستاد بسوی محمد صلی الله علیه و آله کتابی را که
در آن بیان و تبیان هست برهانی که آن کتاب قران بزبان عربیست که فصیحترین زبانهاست بی آنکه صاحب کجی باشد یا نیفتد
که در راه دانستن معانی قرآن اشتباهی اصلا نیست این فرو فرستادن و بی اشتباه کردن برای آنست که شاید مردمان بترسند
خدا ایشان را و دلیل بر عدم اشتباه در راه قرآن آنست که بیان تحقیق کرد الله تعالی متشابهات قرآن را برای خلایق و علام
ساخت راه والی متشابهات قرآن را بسبب محکماتی که عطف انده و البته که عبارتهای گوناگون و در بیان آنها متشابهات را

جا داده و بسبب دینها اسلامی که آشکارا کرده آنرا و طلبیده از خلایق بجا آوردن متعلقات و از دیگر چیز اختلاف از روی ظن
و بسبب تکلیفهای صریح بچیزی چند که لازم ساخت آنها را و بسبب کارهای عمده از جمله فرایض که پرده از آنها برداشت
برای خلایق و روشن ساخت آنها را چه در آنها راههای بسوی نجات از عذابست و آن راهها هست که میخوانند خلایق را
بسوی هادیان عالیشان یا بسوی راه راست الله تعالی که پیروی امام حق دانا بجمیع متشابهاتست و می آید بیان این در شرح
و حضر اعلا خبر هم تا آخر در خطبه پس رسانید محمد صلی الله علیه و آله هر چه را که فرستاده شده بود بآن و چیزی که هر چه را که فرموده
شده بود بجا آورد هر چه را که باز کرده شده بود از تکلیفهای پیغمبری و صبر کرد برای رضای صاحب کل اختیار خود در جهاد و بار گرانی که
در راه او و نصیحت کرد امت خود را و خواند ایشان را بسوی چیزی که نجات در آنست و حرص نمود ایشان را بر یاد آوری رب الرب
رب العالمین که امام عالم بجمیع احکام است در هر زمانی یا بر قران و نمود ایشان را راه اسلام بعد از خود که علی علیه السلم است و
یازده فرزندش بر اهای آشکارا که آیات صریحه است و بخوانندهای که استوار کرد برای بندگان اصل آنها را و با نشانها های
که بلند ساخت برای بندگان اصل آنها را و با نشانها های که بلند ساخت برای بندگان که جاهای آنها را تا بهر کس بیند
و داند اینهمه کرد تا بندگان گمراه نشوند بعد از او و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله به بندگان مشفق مهربان چه بیان میکرد برای
ایشان چیزهای سهل را پس محالست که ایشان را بی تعیین خلیفه گذاشته باعث اینقدر خونریزی میشود اصل
فلما انقضت مدته واستکملت ایامه توفاه الله وقبضه الیه وهو عند الله مرضی عمله وافر حظه عظیم خطره فمضی صلی الله علیه وآله
وسلم وخلف في امته كتاب الله ووصيه امير المؤمنين وامام المتقين صلوات الله عليه صاحبين مؤتلفين يشهد كل واحد منهما لصاحبه
بالتصديق شرح پس چون بسر آمد عمر او و باخر رسید روزگار او میرانید او را الله تعالی و قبض روح او بسوی رحمت خود کرد و
او درین حال نزد الله تعالی نیکوکار پر ثواب عالیشان بود پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا و واپس گذاشت
در امت خود قرآن را و جانشین خود پادشاه مومنان و پیشوای پرهیزکاران را صلوات الله علیه در حالی که قرآن و جانشین با هم
بوده الفت تمام داشتند چه گواهی میدهد هر یک از این دو برای دیگری بسبب راست کردن هر یک دیگری را یعنی که اگر امام
بغیر علی و یازده فرزندش علیهم السلم باشد قرآن باطل خواهد بود چه در آیات قران نهی از اختلاف از روی ظن بسیار صریح
و هرگاه امامی معصوم عالم بجمیع احکام نباشد علاجی بغیر اختلاف از روی ظن نخواهد بود و قرآن باطل میشود و اگر قرآن
نمیبود علی و اولادش علیهم السلم عاجز میشدند از اثبات امامت و حکم از روی علم در هر چه بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود
و بیانش اینست که می آید اصل ينطق الامام عن الله في الكتاب بما اوجب الله على العباد من طاعته وطاعة الامام وولايته
وواجب حقه الذي اراد من استكمال دينه واظهار امره والاحتجاج بحججه والاستضاءة بنوره في معادن اهل صفوته ومصطفى اهل خيرته
شرح من هر دو جا جانیه است الولایه بکسر واو بندگی بطوع کل اختیار خود را به دیگری و اگذاشتن عمر و لایته راجع بالله تعالی
یا راجع بامام است و حاصل هر دو یکی است و ضمایر بعد از آن راجع بالله تعالی است الحق چیزی که کسی از دیگری طلبیدنی باشد
الذی صفت واجب است او استکمال بنایت کامل شدن او دینه عبارتست از اسلام و آن توحید الله تعالی است در ربوبیت
و لازم آنست اقرار باینکه حاکم در حلال و حرام نمی باشد مگر الله تعالی بی واسطه یا بتوسط رسول پس اختلاف از روی ظن جایز
نیست الامر کاری که معتد به باشد و مراد اینجا امام عالم بجمیع قران در هر زمانست الاحتجاج راه یافتن بحق بسبب حجتی و برهانی
الحجج جمع حجت با حجتهای غلبه بر خصم و مراد اینجا اوصیای عالمین بجمیع قرآنست الاستضاءة کسب روشنی النور روشنی
و مراد اینجا روحیست که مذکور است در آیت سوره شوری و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و بیان میشود در
کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلم که باب شصت و ششم است فی معادن جمع معدن
المعدن بکسر دال جای که در آن الله تعالی جواهر و مانند آن گذاشته و مراد اینجا جانشین رسول است که رسول هر چه بوحی الهی
دانسته باو سپرده الصفوة بفتح صاد و ضم صاد و سقوط خالص و مراد الصفوة محمد صلی الله علیه و آله است و اهل صفوته مومنان بلو انند

مصطفی بفتح فا و سکون صاد در اصل مصطفین بوده نون باضافه افتاده و مراد اینجا جمیعی ست که رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را
بامر الله تعالی برگزیده بجانشینی الخیرة بکسر خاء با نقطه و سکون یاء و فتح یاء دو نقطه در پایین اسم اختیار یعنی برگزیدن و مراد بخیره
محمد صلی الله علیه و آله ست و مراد با اهل خیرت مومنان باو اند یعنی بیان التصدیق هر که ام دیگر بر امامت که گویا میشود امام
حق از جانب الله تعالی در قرآن به بیان انچه واجب ساخته الله تعالی آنرا بر بندگان ان واجب فرمان برداری الله تعالی است
فرمان برداری امام ست و بندگی الله تعالی ست و لازم از جمله حق الله تعالی ست که خواسته آنرا الله تعالی از بندگان و ان
بنابت کامل شدن این پسندیده اوست و در دل بندگان و آشکار کردن فضل امام اوست و راه یافتن کجی در هر دقیق و جلیل
بحث او امامان اوست و نورانی شد سینت بنور او هر حال کران نور در معدنهای علم او از جمله مومنان محمد صلی الله علیه و آله
ست و در برگزیدگان از جمله مومنان محمد صلی الله علیه و آله ست **اصل** فاوضح الله تعالی بائمة الهدی من اهل بیت نبینا
عن دینه و ابلج بهم عن سبیل مناهجه و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه و جعلهم مسالک لمعرفته و معالم لدینه و حجابا بینه و بین خلقه
والباب المودی الی معرفة حقه **شرح** بعض این و بعد از این می آید در حدیث دوم باب پانزدهم کتاب الحجة الایضاح
ظاهر ساختن والقدیه آن ... کشف ست الابلاج بیاد یکنقطه و جیم روشن ساختن السبیل راه و مراد
اینجا بحث گوناگون بودن عبارات محکمات قرآن و مناسب هر یک بمقام خود ست با وجود آنکه مطلب از اکثر یکی ست و الاولات
بر احتیاج بامام مفترض الطاعة ست در هر زمانی المناهج جمع منهج راههای ظاهر و مراد اینجا آیات محکمات قرآن ست الینابیع
جمع ینبوع چشمهای آب و مراد اینجا متشابهات قرآن ست المعرفة شناختن و مراد اینجا شناختن الله تعالی ست باین صفت
که حاکم هر نزاعی ست و مالک هر جزئی ست المعالم جمع معلم نشانهای که از اینها چیزها معلوم میشود الحجاب بکسر حاء بی نقطه و تشدید
جیم جمع حاجب دربانان **یعنی** چون هر یک از قرآن و وجه آن اثبات شد دیگری باطل میشود پس دانسته شد که الله تعالی
آشکار ساخته و پرده برداشته بامامان راستی از خانواده پیغمبر که دوازده امامند از دین اسلام و روشن ساخته
بایشان از راه و روش محکمات قرآن و گشاده بایشان از درون چشمهای علم خود جمیع متشابهات قرآن را
ایشان میدانند پس و گردانید ایشان را راههای شناخت خود و نشانهای اسلام و دربانان میان او و میان مردمان
و دری که رساننده ست مردمان را بسوی شناخت حق او که بیان شد در شرح منطق الامام تا آخر **اصل** اطلعهم بکائن علم
من غیب سره کلما مضی منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماما بینا و هادیا نیرا و اماما قیما یهدون بالحق و به یعدلون **شرح** المکنون
انچه در پس پرده گذاشته شده تا غیر خاصان بران مطلع نشوند و اینجا عبارتست از متشابهات کتاب الهی من برای تبعیض
ست الغیب انچه معلوم نشده باشد بیکی از دو طریق اول ضرورت مشترکه میان جمیع عقلا دوم فکر در برهان عقلی محض که
منتهی باشد بسوی ضروریات مشترکه در جانب ماده و صورت چند انکه معلوم نشده بیکی ازین دو طریق و ضروریات
مشترکه دو قسم ست نزد بعضی اول انچه مقتضای بدیهه عقل ست مثل الواحد نصف الاثنین دوم انچه محسوس ست بحس خالی از
آفت مثل الشمس مضیئة و النار حارة و قال زید کذا و التمر حلو و المسک طیب الرایحه و اختصاص علم غیب بالله تعالی
عبارت ازینست که برای هیچکس از انس و جن و ملک ضروری نمیشود چیزی که ضروری مشترک نباشد و معلوم برهان عقلی محض
نیز نباشد پس طریق عالم ما بان منحصر ست در توقیف و اعلام الله تعالی او رسولش را و اخذ ما از رسول بیواسطه یا بواسطه
موافق انچه می آید در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب چهل و پنجم که باب نادر فیه ذکر الغیب ست که یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم
الغیب لا یعلم الغیب الا الله عز و جل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی و القدیق
باین اختصاص ایمان بغیب ست که مناط انتفاع بکتاب الهی و بانبیا و رسل ست موافق آیت سوره بقره ذلک الکتاب لا ریب
فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و این برای ابطال قول زنادقه فلاسفه و امثال ایشانست که از روی هوا و هوس
و آرزوی خام میگویند که نزد صاحب نفس قدسیه بار یاضت و ملکه تشفه ضروری میشود غیر ضروریات مشترکه و برای نفس ناطقه چهار مرتبه

قرار میدهند اول عقل هیولانی دوم عقل بالملکه سیوم عقل بالمستفاد چهارم عقل بالفعل و در بیان آنچه اینجا میگویند و الله تعالی
ابطال قول ایشان کرده در قرآن از انجمله در سوره نمل قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب
الا الله و از این تقریر ظاهر میشود اینکه اگر چیزی محسوس نشده باشد و مبرهن برهان عقلی محض نشده باشد در وقتی و بعد از ان
شود در وقت اول غیب ست و در وقت دوم غیب نیست و هم چنین اگر محسوس یا مبرهن برهان عقلی محض باشد نزد شخصی و نزد
شخصی دیگر نباشد غیب نیست برای اول و غیب ست برای دوم و انچه غیب ست و مجهول ست در وقتی اگر معلوم شود بتوسط
توقیف و اعلام الهی در وقتی دیگر غیب ست در هر دو وقت و میتواند بود که در وقت دوم غیب نباشد و احتمال اول موافق
ظاهر آیت سوره آل عمران و سوره یوسف ست که ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و بنابر آن استثنا در آیت سوره
جن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول متصل ست و لا یعلم الغیب الا الله یعنی لا یعلم الغیب بدون
توقیف الا الله ست السر بکسر سین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه راز مراد ازینجا الله تعالی کلام منزل از جانب او بر انبیا و رسلست
باعتبار اینکه پنهان ست از غیر منزل علیه از جمله مردمان در وقت انزال پیش از این انکه مضمون کلام الهی که سرست دو
قسم ست اول انچه غیب ست مثل و هم من بعد غلبهم سیغلبون دوم انچه غیر غیب ست مثل سخر الشمس و القمر و غیب دو قسم
ست اول انچه در متشابهات کتاب الهی ست دوم انچه در محکم کتاب الهی ست الامام بکسر همزه پادشاه هر کس الامام بفتح
همزه انچه پیش از چیزی دیگر باشد المبین ظاهر شهیر القیم کسی که در دوار سپیدی چیزی ایستادگی کند یعنی انکار کردنی مثل
دانستن چیزی که در قرآنست العدل طرف کجی نکردن در معامله **یعنی** دیده ور کرده الله تعالی امامان راستی را بر مکنون
از جای غیب از جمله سر خود هر وقت که از دنیا رفت از ایشان پادشاهی تعیین کرد الله تعالی برای مردمان در پی او کسی را که پیش
از رفتن او هم رسیده مشهور باشد و در اثنای نا بان باشد و پادشاه ایستادگی کننده در کار قرآن در غیبت باشد راهنمای
میکنند امامان راستی خلایق را بسبب دانستن ایشان قرآن را و بسبب دانستن قرآن عدالت در دیوان میکنند **اصل**
حجج الله و دعاته و رعاته علی خلقه یدین بهدیهم العباد و تستهل بنورهم البلاد جعلهم الله حیوة للانام و مصابیح للظلام و
مفاتیح للکلام و دعائم للاسلام و جعل نظام طاعته و تمام فرضه التسلیم لهم فیما علم و الرد الیهم فیما جهل **شرح** حجج الله مرفوع
و خبر مبتدای محذوف ست بتقدیر هم و این مبنی بر اینست که اگر یکی از ایشان در زمانی نباشد و بجای او پیرو ظن امام باشد
اهل اختلاف که مشرکان و حاصیانند غالب میشوند بر الله تعالی در گفتگو که الله تعالی از ایشان نقل کرده در سوره انعام
که سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا اباؤنا و لا حرمنا من شیء خواهند گفت هیچ گناهی نکرده ایم الله تعالی
را و پیروی ظن کرده ایم که اگر الله تعالی تکلیف میکرد ما را بترک پیروی ظن در مسایل فروع میبایست که جمیع مسایل را
در محکمات قرآن بیان کند یا در محکمات قرآن راهنمای کند بسوی امامت دانای بجمیع مسایل تا نه ما پیروی ظن کنیم و نه پیروان
دیگران ما و حرام نکنیم بظن خود هیچ چیز را چنانچه جمعی میگویند که طریقه اخبار بیین در احکام شرعیه حرام ست زیرا که واجب
ست اجتهاد یا تقلید مجتهد حی و طریقه ایشان شق ثالث ست النظام بکسر نون تار رشته که در ان مروارید و مانند ان کشند
که پراکنده نشود التمام بی نقصان بودن **یعنی** امامان راستی حجت های الله تعالی اند و خوانندگان او بند و
شبانان او بند بر مخلوقان او که شیطان چون گرگ ایشان را بر باید بدین اسلام می آیند براهنمای ایشان بندگان
و گشاده رو میشود بروشنی ایشان شهرها گردانید الله تعالی ایشان را زندگی برای مردمان چنانچه می آید در کتاب الحجة
در بعض احادیث باب پنجم که باب ان الارض لا تخلو من حجة ست اینکه اگر یکی از ایشان در زمانی نباشد زمین بقرار
خود نمیماند و گردانید ایشان را چراغهای برای تاریکی و کلیدها برای گفتگو چه بی کسب علم از ایشان گفتگو در چیزی که پیش ظاهره
اختلاف در ان و در دلیل آن رو دهد در محکمات قرآن و ضروریات دین نباشد جایز نیست و می آید در باب الصمت و
حفظ اللسان از کتاب الایمان و الکفر از امام محمد باقر علیه السلام گفته که نیستند شیعیان ما مگر لال یعنی در زمان مظلومیت

الصمت م

ایشان را کرده اند این را ستونهای اسلام چه چنانچه خیمه بی ستون بی قرار است اسلام بی یکی از ایشان بی اعتبار است و کرده اند
الله تعالی رشته طاعت مردم تمامی نماز و روزه و مانند آنها از واجبات را و هر چیزی قبول سخن ایشان در مسئلها که معلوم باشد
سخن ایشان در آن خواه بخصوص آن مثل جواز متعه و وجوب مسح پا در وضو خواه بعموم آن مثل جواز عمل بخبر واحد صحیح و
دیگری و الله اعلم حکم با ایشان در مسئلها که دانسته شده باشد سخن ایشان در آن بانچه که از ائمه هدی برسند اگر میسر باشد
و الا خود را نگاه دارند از توقف در آن اصل وَ حَظَرَ عَلَى غَيْرِهِمُ التَّهَجُّمَ عَلَى الْقَوْلِ عَلَى اللهِ بِمَا يَجْهَلُونَ وَ مَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ
لِمَا أَرَادَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنِ اسْتِنْقَاذِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلَمِ وَ مُغْشِيَاتِ الْبُهَمِ شرح الغیر چیزی که بر ضد
صفت چیزی دیگر باشد چنانچه الله تعالی حکایت کرده در سوره یونس آیت بقول ان غیر هذا یا بیاور قرآنی دیگر که این تکلیف ها
در آن نباشد و مراد اینجا آن سه خلیفه گمراه و خلفای بنی امیه و مانند ایشانست در هر زمانی که باشد التهجم بسیار داخل
شدن در چیزی بی رخصت الملمات بلاهای که در زمانه حادث میشود و مراد اینجا روایات مخالفانست در فضیلت امامان
خود الظلم جمع ظلمت تاریکیها و مراد اینجا هواهای مردمان جاهلست از روایتهای دروغ مخالفان المغشیات سراپای جهان
و مراد اینجا تعصب در مطلوبی امامان راستی و رواج دکان امامان گمراهست البهم جمع بهمه مشکلها یعنی و حرام کرد الله تعالی
در محکمات قرآن بر همچنان امامان راستی در هر زمان که باشند دلیر بر افترا بر الله تعالی بگفتن آنچه نمیدانند که حق است
چه این افتراست چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و
شصت و سوم است و منع کرد الله تعالی در محکمات قرآن ایشان هم چنیشان را تا از انکار چیزی که نمیدانند از جمله حق این
اشارتست به روایتی که بیان میشود در شرح خطبه هم تا آخر در خطبه و این حرام کردن و منع کردن در محکمات قرآن برای
چیزیست که اراده کرده الله تبارک و تعالی از نگاه داشتن جمعی است که خواسته است الله تعالی رهایی ایشان را از جمله
خلایق از چیزی که بسبب روایتهای دروغ مخالفان و بسبب نادانستن سر مطلوبی امامان راستی و رواج دکان امامان
گمراه در زمانهای دور و دراز بهم برسد و آن جمع در این زمان شیعه دوازده امامند بیان این آنست که خردمند صاحب
انصاف بظاهر چیزی از حق معلوم بمحکمات قرآن غافل نمیشود و زود از این دو حیرت میرهد چه هر روایتی از رسول صلی الله علیه
و آله که خلاف محکمات قرآنست دروغست و فضول در تفحص سر قضا و قدر نامقبولست و توقف در حقیقت محکمات قرآن
بواسطه نادانستن سر مذکور نامعقول نیز و باین رهایی اشارت شده در قول الله تعالی در سوره حدید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى
عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ الله تعالی آنکسی است که فرو میفرستد بر بنده
خود محمد صلی الله علیه و آله آیتهای محکمات را که معنی آنها ظاهر است بر هر که زبان عربی داند و احتمال نسخ شدن در آنها نیست
تا بیرون برد شما را از ظلمت حیرت بسوی نور معرفت و البته الله تعالی بشما و لیس هر آینه مشفق مهربانست حکایت
در مدینه مشرفه میان فقیر و سید محمد کربی که افضل علمای انجا و مدرس مسجد رسول است گفتگو شد بعد در حضور جمعی از علمای
عرب و عجم در منزل سید احمد از سادات بنی الحسین گفت که جبری دارم در خلافت که در امامت بعد از پیغمبر علیه السلام اتفاق
شده و خلاصی مشکلست چه هر حدیثی که طایفه موافق خود نقل میکنند طایفه دیگر آنرا افترا میشمرند و مذهب باد شاه و
پدر و مادر و اهل شهر اعتماد را نمیشاید گفتم که خلاص بسیار آسانست بر صاحب انصاف با کمال جبری که الله تعالی
پیغمبر آخر الزمان را بجمیع خلایق فرستاده و کتابی با او فرستاده و گفته که در این کتاب بیان و اتمام هر چیز شده و بی یکی است
و مع هذا این مسئله را که مدار حل مشکلات بر آنست در اشکال گذاشته این محالست گفت که من راه خلاص را
نمیدانم اگر ممکنست بیان کن گفتم که الله تعالی خود طریق خلاص را بیان کرده در سوره آل عمران گفته که هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ الله تعالی آنکسی است که فرو فرستاده بر تو ای محمد قرآنرا
بر حالی که بعضی از قرآن آیتهای محکم است هر که لغت عرب میفهمد مراد از معنی آنها را بی آنکه احتیاج داشته باشد باطلاع که حجت باشد

و احتمال نسخ در آنها نیست این محکمات مادر قرآنست کسی که آنها را فهمد بواسطه فهمیدن آنها و عمل بآنها باقی قرآنرا میتواند
فهمید و باقی قرآن آیتهای متشابه است که ممکن است که در معنی آنها اشتباه و غلط واقع شود و این سبب و السنن امام است
در هر زمانی بعد از پیغمبر تا روز قیامت گفت که چون سبب میشود و چون معلوم میشود معنی متشابهات از محکمات گفتم
که سبب شدن بواسطه آنست که از جمله آیات محکمات آیات بسیار است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن در احکام
واقع شده و در آیات محکمات بیان شده که جمیع رسولان بواسطه آن فرستاده شده اند که حکم الله تعالی را در آنچه محل
اختلاف در آن و در دلیل آن رو دهد بخلایق رسانند تا اختلاف نکنند و تو میدانی که دو طایفه که نزاع در امامت با هم دارند
نهایت دعوای سلسله امامان یک طایفه برای خود و نهایت دعوای تابعان ایشان برای ایشان این نیست که در احکام الهی
اجتهاد و پیروی ظن میکرده اند و اختلاف را جایز میشمرده اند مثل خلفای بنی امیه و مانند ایشان و دعوای سلسله امامان
طایفه دیگر و تابعان ایشان این نیست که اجتهاد و اختلاف از روی ظن جایز نیست بلکه هر مسئله را و هر آیت متشابه را می باید
بعلم یقینی از خدا و رسولش دانست تا حکم جایز باشد و از این معلوم میشود تا روز قیامت که حق با کدام امام و کدام طایفه
است و معلوم شدن معنی متشابهات بسبب محکمات بواسطه آنست که آنکس که محکمات دلالت میکند بر امامت و حجیت
او در هر زمانی تا روز قیامت عالمست بجمیع تاویلات متشابهات قرآن و قول او در تاویل آنها حجت است پس محکمات بیان
امام میکند و امام بیان تاویل متشابهات میکند اگر بمحکمات عمل نموده اطاعت کنند و پرسند و بیان کننده بیان کننده چیزی
بیان کننده آن چیز است گفت که آنچه گفتی حقست لیکن طایفه که تجویز اختلاف در حکم از ظن مینمایند استدلال میکنند برای
تا بآیات قرآن اگر چه آن آیات متشابهات است گفتم که الله تعالی برای ابطال طریقه این طایفه در همین آیت بعد از آنچه
خوانده شد گفته که فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ پس
اما طایفه که در دل ایشان کجی هست پس تابع میشوند آنچه را که غلط در تاویل آن میرود و از جمله قرآن بسبب میل دل ایشان
باختلاف از رای یا جیادات و بسبب میل دل ایشان بتاویل آن از پیش خود و حال آنکه علم بتاویل متشابه نمیدارد در
وقت نزول الا الله تعالی گفت که اینکه گفتی ظاهر است و تا حال نشنیده بودم اصل وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ
الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً شرح و درود کند الله تعالی بر محمد و خانه واده او که نیکانند آن ایشان آنانیست
که برطرف کرده الله تعالی از ایشان هر پلیدی را و این بسبب آنست که بزبان رسول علیه السلام خطاب کرده در سوره احزاب که از
خانه خود بیرون مروید پس معلوم خلایق میشود که در جنگ جمل گناه از عایشه است نه از خانه واده رسول پس کسی در حق
ایشان شک نمیکند و در نظر خلایق چرکین نمیشوند و پاکیزه کرده ایشان را از گناه پاکیزه کردنی بزرگ چه توفیق داده
ایشان را که معصوم باشند از گناه اصل اما بعد فَقَدْ فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنِ اصْطِلَاحِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ وَ تَوَازُرِهِمْ
وَ سَعْيِهِمْ فِي عِمَارَةِ طُرُقَاتِهَا وَ مُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَ أُصُولَهُ حَتَّى كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَأْرِزَ كُلُّهُ وَ تَنْقَطِعَ مَوَادُّهُ لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنِدُوا إِلَى الْجَهْلِ
وَ يُضَيِّعُوا الْعِلْمَ وَ أَهْلَهُ شرح الشکایة اظهار و تنگی از چیزی الجهالة بفتح جیم نادانی و نا خردمندی و مراد اینجا پیروی حکم غیر الله
تعالی است در مسئله که بجهت اختلاف در آن و در دلیل آن رود مثل معنیای آیات متشابه خواه آن حکم باعتراف و دعوی
علم بر یا حجت و صفای باطن باشد و خواه نه و خواه از روی ظن باشد چنانچه الله تعالی نقل کرده در سوره یونس از اکثر
مشرکان و خواه به پیروی اعتقادی که از خواهش نفس باشد و خواه حکم کننده پیروی کننده یک کس باشد و خواه متعدد
التوازر بتقدیم زای بانقطه بر رای بی نقطه مدد هم کردن چه الآزر بتقدیم رای بی نقطه بر زای بانقطه مصدر باب نصر مدد
و علم کوچک و پنهان شدن برادر مومن شکایت کرده بود نزد شیخ کلینی رحمه الله تعالی از پیشوایان و بزرگان در آن
زمانه که محکمات قرآنرا دیده و فهمیده مخالفت کرده اند از روی ظن در عبادات خود و بعد از آن دو چیز پرسیده بود چون شیخ
کلینی نزدیک زمان صاحب الزمان علیه السلام بوده و مجاور حضرت او بوده و آن برادر در ری یا جای دیگر دور بوده التماس

تصنیف کتاب کافی و تاکید آن التماس کرده بوده چنانچه هر یک مذکور میشود **یعنی** الحمد بعد از حمد الله تعالی و صلوة بر رسول
علیه السلام است که بتحقیق دانستم ای برادرم در دین آنچه را که شکایت کردی از آن اتفاق مشهور آن زمانه ما است بر خلاف
از روی ظن و پشتی هم کردن ایشان و جهد ایشان در آبادانی راههای آنکه مردم باک را جهال ایشان رو نمند بیکانگی
ایشان علما را که حاصل میشود از محکمات قرآن با اینکه اختلاف از روی ظن حرام است و اهل علما را که محکمات قرآن دلالت
بر حاجت رعیت بایشان میکنند در هر زمانی تا آنکه نزدیک شده که علما که از محکمات قرآن و سنت حاصل میشود بسبب
این جاهلان پنهان شود بیکبار بریده شود از نظر اتفاقات خلایق اهلهای آن علم که آن اصلها محکمات قرآن و سنت و چنین
مسئله از اصول فقه که تواتر آنها در زمان غیبت امام علیه السلام نیز باقی میماند تا ظهور امام علیه السلم چنانچه می آید در کتاب
الحجه در حدیث سیوم باب هفتاد و هشتم و حدیث سیزدهم باب هفتاد و نهم که انی لا علم ان العلم لا یأرز کله و لا تنقطع
مواده چه رایج شده اند که اعتماد نمایند بر ظن و خوار دارند علما را که از محکمات قرآن حاصل میشود و اهل علم را که آنها
هدی باشند چه جا نو بجای رسانیده اند که گفته اند که یقینیات مثل اینکه نماز واجب است داخل فقه نیست چون اعتقاد
بر ظن در آنجا نشده پس عالم بجمیع احکام پیش ایشان فقیه نیست و کار رو بنا را فسق میکنند باعتقاد خود بی قرار احتیاج
با مامی گویا هر یک از ایشان امام خود ند و حضرت امیر المومنین علیه السلم این شکایت کرده از اهل زمانه خود در نهج البلاغه
مذکور است در خطبه که اولش اینست اما بعد فان الله لم یقصم جباری دهر الا بعد تمهیل و رخاء **اصل** وَ ذَکَرْتَ اَنَّ اُمُوراً قَدْ اَشْکَلَتْ عَلَیْکَ لَا تَعْرِفُ حَقَائِقَهَا لِاخْتِلَافِ الرِّوَایَةِ فِیهَا
الْمَقَامَ عَلَی الْجَهَالَةِ وَ التَّدَیُّنَ بِغَیْرِ عِلْمٍ اِذْ کَانُوا دَاخِلِینَ فِی الدِّینِ مُقِرِّینَ بِجَمِیعِ اُمُورِهِ عَلَی جِهَةِ الِاسْتِحْسَانِ وَ النُّشُوءِ عَلَیْهِ وَ التَّقْلِیدِ لِلْآبَاءِ
وَ الْاَسْلَافِ وَ الْکُبَرَاءِ وَ الِاتِّکَالِ عَلَی عُقُولِهِمْ فِی دَقِیقِ الْاَشْیَاءِ وَ جَلِیلِهَا **شرح** الوسعه کنجایش یعنی بلا استحقاق عذاب آخرة
بودن در کاری الناس مردمان و مراد اینجا جمعی از شیعه امامیه که محکمات قرآن را نفهمیده تابع پیشوایان شده اند در اختلاف
از روی ظن و بهواسطه نکرده این برادر در بدی اهل دهر و شک کرده در بدی ناس چه حال اهل دهر بسیار رسوا است
چنانچه ظاهر میشود در کتاب الایمان و الکفر در باب فی علامة المعاد بخلاف حال ناس المقام لنفخ و ضم میم ماندن بر حالی یا در جای
التدین کاری کردن باعتقاد آنکه مقتضای دین اسلام است الاستحسان چیزی را خوب شمردن بعقل خود النشوء العلم نون و ضم
شین بالمعظ و واو ساکنه و همزه برآمدن بر صفت التقلید نیک و بد کاری را بگردن دیگری انداختن لقبول گفته او در آن
کاری طلب دلیل الاسلاف جمع سلف پیشوایان و پیشینیان **یعنی** و پرسیدی که آیا گنجایش دارد عوام الناس و مانند
ایشان را اینکه بایستند بر اختلاف از روی ظن و عبادت کنند بی علم با اینکه آنچه میکنند موافق حق است باین عذر که بوده اند
پیش از رسیدن تکلیف داخلان در دین اسلام اقرار کنندگان بهمه کارهای عمده این دین مثل نماز و روزه و زکوة و مانند
آنها و آنچه از ضروریات دین میباشد از راه استحسان و از راه برآمدن بر دین یا برآمدن بر استحسان و از راه تقلید مر
پدران را چنانچه اکثر عوام میکنند و مر پیشوایان را چنانچه بعضی عوام میکنند و مر بزرگان و پادشاهان را چنانچه بعضی دیگر عوام میکنند
و از راه اعتماد بر عقلهای پدران و پیشوایان و بزرگان با اعتماد بر راستی عقلهای خود در کوچک چیزها که کردن واجب
و ترک حرام و مانند آنها باشد و در بزرگ چیزها که داخل شدن در دین اسلام باشد **حاصل** عذر اینست که عوام الناس
نه السنة اند حقیقت دین اسلام را و اینرا که حقیقت دین اسلام منافات دارد با نجو بر اختلاف از روی ظن **اصل**
فَاعْلَمْ یَا اَخِی رَحِمَکَ اللَّهُ اَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ عِبَادَهُ خِلْقَةً مُنْفَصِلَةً مِنَ الْبَهَائِمِ فِی الْفِطَنِ وَ الْعُقُولِ الْمُرَکَّبَةِ فِیهِمْ مُحْتَمِلَةً لِلْاَمْرِ
وَ النَّهْیِ وَ جَعَلَهُمْ جَلَّ ذِکْرُهُ صِنْفَیْنِ صِنْفاً مِنْهُمْ اَهْلَ الصِّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ وَ صِنْفاً مِنْهُمْ اَهْلَ الضَّرَرِ وَ الزَّمَانَةِ فَخَصَّ اَهْلَ الصِّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ بِالْاَمْرِ
وَ النَّهْیِ بَعْدَ مَا اَکْمَلَ لَهُمْ آلَةَ التَّکْلِیفِ وَ وَضَعَ التَّکْلِیفَ عَنْ اَهْلِ الزَّمَانَةِ وَ الضَّرَرِ اِذْ قَدْ خَلَقَهُمْ خِلْقَةً غَیْرَ مُحْتَمِلَةٍ لِلْاَدَبِ وَ التَّعْلِیمِ وَ جَعَلَ عَزَّ وَ جَلَّ
سَبَبَ بَقَائِهِمْ اَهْلَ الصِّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ وَ جَعَلَ بَقَاءَ اَهْلِ الصِّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ بِالْاَدَبِ وَ التَّعْلِیمِ **شرح** مراد مصنف رحمه الله تعالی از
این و چند فقره بعد از این بیان چیزی چند است که از آن معلوم شود که کدام از عوام الناس معذورند در جهالت و کدام معذور نیستند

دمدرشو و در تمهید این مقدمه احادیثی که می آید در باب الاضطرار الی الحجه از کتاب الحجه الصحة بکسر صاد بی عیب بودن السلامه
نیز بی عیب بودن التکلیف طلب الله تعالی ادب را از کسی الادب بفتح همزه و فتح دال روش برگزیده خواه باعتبار
فعل باشد و خواه باعتبار ترک التعلیم یاد دادن و مراد اینجا یاد دادن ادب است **یعنی** پس بدان در جواب این
سوال ای برادرم امرزاد ترا الله تعالی اینرا که بتحقیق الله تبارک و تعالی آفرید بندگان خود را نوعی از آفریدن که جدا شده
آن نوع از ستوران در انتشانها که بعضی ایشان را ندو ستوران ندارند و بعقلهایی که جا داده شده در بعضی ایشان
و در ستوران نیست تاب دارند امر و نهی را یعنی امر الله تعالی ایشان را بادب و نهی او ایشان را از ضد آن و کردانید
الله تعالی این بندگان را دو قسم قسمی را از ایشان بی عیب در خرد و قسمی را از ایشان با عیب در خرد مثل شیخی کور و لنگ و بسیار
کودن و ابله باشد پس مخصوص کرد الله تعالی بی عیبان در خرد را بفرمودن نیکیها و منع کردن از بدیها تا ادب حاصل کنند بعد از آنکه
بهبلوغ کامل ساخت برای ایشان خرد را که درکار است در تکلیف چه الله تعالی داناست بحال ایشان میداند که اگر قبول ادب
ننمایند از روی هوا و هوس خواهد بود و معذور نیستند و واگذاشت تکلیف را از اهل عیب در خرد چه بتحقیق آفرید
ایشان را قسمی از آفریده که تاب ندارند ادب و آموزانیدن ادب را و این منافات ندارد با اینکه ایشان تاب
امر و نهی غیر الله تعالی داشته باشند در بعضی چیزها و کردانید الله تعالی باعث زندگی اهل عیب در خرد در دنیا بی عیبان
در خرد را و کردانید زندگی بی عیبان در خرد را بسبب ادب و آموزانیدن آن با اینکه که اگر آموزانیدن الله تعالی ادب را
بر سولان و رسانیدن رسولان ادب را بایشان ایشان نمی بود آدمی زنده نمیماند و این منافات ندارد با
آنکه بعضی بی عیبان در خرد فرمان برداری پیغمبران با امامان نکنند و ادب یاد نگیرند و با وجود این زندگی کنند **اصل**
فَلَوْ کَانَتِ الْجَهَالَةُ جَائِزَةً لِاَهْلِ الصِّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ لَجَازَ وَضْعُ التَّکْلِیفِ عَنْهُمْ وَ فِی جَوَازِ ذَلِکَ بُطْلَانُ الْکُتُبِ وَ الرُّسُلِ
وَ الْآدَابِ وَ فِی رَفْعِ الْکُتُبِ وَ الرُّسُلِ وَ الْآدَابِ فَسَادُ التَّدْبِیرِ وَ الرُّجُوعُ اِلَی قَوْلِ اَهْلِ الدَّهْرِ **شرح** فاء برای جالست نه برای
تفریع الاداب بهمزه و الف و دال بی نقطه و الف جمع ادب روشهای برگزیده التدبیر رعایت مصلحت در فعلی یا ترک ما خوذ
است از دبر بضم دال و ضم بار یعنی دنباله باعتبار اینکه در رعایت مصلحت عاقبت اندیشی می باشد و آنرا اخلق نیز مینامند
مثل و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله فانی یوفکون و بیان میشود در شرح و قد قال الله عز و جل الامن شهید بالحق تا آخر
در خطبه و آنرا اختیار نیز مینامند **یعنی** بیان این آنکه اگر جایز می بود جهالت بی عیبان در خرد را هر آینه جایز می بود الله تعالی
را واگذاشتن تکلیف بتحصیل علم از روی وحی الهی از ایشان چه فرق دیگر در آن متصور نیست غیر اینکه پیروی حکم غیر الله تعالی
در مسئله که اختلاف در آن و در دلیل آن رود انکار ربوبیت رب العالمین است خواه در یک مسئله و خواه در جمیع مسایل
و حال آنکه در جایز بودن آن بر الله تعالی لازم می آید عبث بودن کتابهای الله تعالی و رسولان الله تعالی و ادبهایی که ایشان
تعلیم کرده اند و حال آنکه در برطرف کردن کتابهای و رسولان و آداب لازم می آید برطرف بودن تدبیر الله تعالی در خلق
آسمانها و زمین و آدمیان و مانند آنها و بازگشت بسوی گفته دهریه که فاعل اینها را بی اختیار میشمرند بنا بر زعم ایشان که
تخلف معلول از علت تامه محال است و میگویند که ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر چنانچه در سورة الجاثیه
است و مضمون آن اینست که نیست زندگی مگر زندگی ما که دنیاست میمیریم و زنده میشویم و نمی میراند ما را مگر زمانه و بطلان
این ضروری دین اسلام است و مفصل میشود در کتاب التوحید در حدیث اول باب اول در شرح ان الذین یذهبون الیه و یظنون
ان الله دهر تا آخر **حکایت** ترسایی گفت که معجزات محمد و نبوت او پیش ما ثابت نیست و اعتمادی بر نقل شما نداریم **گفتم** که اگر
جهودی این سخن با شما گوید چه جواب خواهید گفت جواب ما همانست پس غیر از آدم علیه السلام کسی را الایق نیست که این سخن با ما گوید
و اگر ایشان گویند جواب نیست که این جهان بی صاحب فعل اختیاری که عادل و حکیم باشد نیست و اگر هموار بر اختلاف از روی ظن
باشد چنانچه شما و هر که غیر شیعه دوازده امامی است در دین خود قرار داده اند این جهان بی صاحب فعل اختیار عادل حکیم خواهد بود و الا

می آید رجوع بقول دهریه **اصل** فوجب فی عدل الله عز و جل و حکمته ان یخص من خلقه خلقا محتملا للامر والنهی
بالامر والنهی لئلا یکونوا سدی مهملین ولیعظموه ولیوحدوه ولیقروا له بالربوبیة ولیعلموا انه خالقهم ورازقهم اذ شواهد ربوبیته
دالة ظاهرة وحججه نیرة واضحة واعلامه لائحة تدعوهم الی توحید الله عز و جل وتشهد علی انفسها لصانعها بالربوبیة والالهیة لما
فیها من آثار صنعه وعجائب تدبیره **شرح** مقصود مصنف رحمه الله تعالی از گفتن این توضیح سابق و کمال احتیاط در خواری مردمان
ست که مبادا غافل شوند از دلیلی که گفته شد از وجوب ثابت و محقق شدن اکثری السدی بضم سین بی‌نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه
والف منقلب از یا کلای [?] بیان المهمل چیزی که بآن نپردازند الربوبیة مالک چیزی بودن و مراد اینجا آنست که کسی صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز باشد پس در هر مسئله که حاجت خلایق بآن شود در مکابره و اختلاف در آن و در دلیل آن رود
حکم او خواهد بود و کسی را نمیرسد که شریک شود با او در حکم کردن و در آن الحکم والسنن و مراد اینجا گرویدن و ایمان آوردن
او و در اینجا برای بیان دلیل ست یا میتواند بود که برای ظرفیت باشد الحجج جمع حجت امامانی که علامتند بجمیع آداب الهی و علامتند
سایر خلایقند و هر کدام ایشان در زمان خود ست خواه نبی و خواه وصی نبی الاعلام جمع علم بفتح عین و فتح لام نشانها که در جنگ
گاه می باشد و از اینجا مطلب معلوم میشود و لشکری باید که محافظت آنها کنند و مراد اینجا محکمات کتاب الهی ست که در آنها نهی
از اختلاف از روی ظن صریح شده و باعث علم الهیت بحجت هر زمان ست ضمیر مرفوع در تدعوهم راجع بشواهد ست
یا راجع بمجموع شواهد و حجج و اعلام ست و بنابر اول واو در وحججه حالیه ست و واو در واعلامه عاطفه بر جمله حالیه ست و
بنابر دوم واو در وحججه نیز عاطفه ست الصنع اینکه کسی کاری را تواند کرد و تواند نکرد و کند بواسطه رعایت مصلحت نه
بواسطه آنکه اسباب نکردن را ندارد **یعنی** پس لازم شد باعتبار عدالت الله عز و جل و رعایت او مصلحت را در
هر چیز اینکه مخصوص کند هر که را که آفریده از جمله مخلوقان خود و نوعی از آفریده که تاب امر و نهی الهی دارد بامر و نهی خود تا نباشند
هرزه شدگان و فرو گذاشته شدگان و تا بزرگ شمرند الله تعالی را به پرستش و به تنهایی او را پرستند یعنی که پیروی ظن خود
نکنند که خود پرستیست و پیروی ظن مانند خود نکنند که مانند خود پرستیست و اقرار کنند برای الله تعالی باینکه صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز ست و تا ایمان آورند باینکه الله تعالی آفریننده ایشانست و دهنده روزی رسان ایشانست زیرا که
گواهان صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن او در اینجاها ظاهرند و آسمانها و زمین و مانند آنها بر حالی که امامان
او تا با مانند آشکارند بنور علم بجمیع آداب و محکمات کتاب [illegible] ست چنان این آنکه آن گواهان میخوانند
آن مخلوقان را بسوی پرستیدن الله عز و جل بتنهایی و گواهی میدهند بزبان حال بر خود برای سازنده خود و صاحب
کل اختیار بودن و مستحق پرستش بودن آن خواندن و گواهی دادن برای چیزیست که در گواهان هست از اثرهای
صنع الله تعالی و خوش آینده‌هایی که حاصل شده از تدبیر او مثل اینکه آفتاب و ماه و ستارها و آسمانها هر کدام مقداری و حالی
و صنعی دارد و از خود چنین نشده بلکه کسی که آفریدگار ست چنین کرده **اصل** فندبهم الی معرفته لئلا یبیح لهم ان
یجهلوه ویجهلوا دینه واحکامه لان الحکیم لا یبیح الجهل به والانکار لربوبیته فقال جل ثناؤه الم یؤخذ علیهم میثاق
الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه **شرح** چون مصنف رحمه الله تعالی فارغ شد
از بیان اینکه واجب ست بر الله تعالی اینکه تکلیف کند بی عیبان در خرد را بترک اختلاف از روی ظن شروع کرد در
بیان اینکه این تکلیف واقع همین ست و معلوم ست از قرآن الندب خواندن کسی را بسوی کاری از روی جد
المعرفة شناختن و مراد اینجا اعتراف کردن و گرویدن تمام و درست بربوبیت الله تعالی که شناخته شده ست الجهل
نادانی و مراد اینجا عمل موقوف ست بسبب اختلاف از روی ظن الدین بکسر دال بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
فرمان برداری و دین الهی عبارت از اسلام ست و آن متضمن ترک اختلاف از روی ظن ست چنانچه گفته در سوره
آل عمران که ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم الا اکثار [?]

و آن ضد اعتراف ست علیها بجائیه ست و مراد قول بغیر آن حکایت نقض حکم الله تعالی ست مثل قول باینکه آب کر بمحض ملاقات
نجاست نجس نمیشود و این احتراز ست از قول در محل حکم الله تعالی مثل قول باینکه این آب کر ست زیرا که این قول اگر
از روی ظن باشد نیز جائز ست چه جای آنچه غیر هر دو باشد مثل قول باینکه زید در فلان خانه ست **یعنی** پس خواند الله تعالی
بی عیبان در خرد را بسوی اعتراف بربوبیت او تا مبادا ترک واجب کرده روا داشته باشد برای ایشان اینکه
اعتراف ننمایند بربوبیت او و اعتراف ننمایند بدین او و بحکمهای او و در بیان نیک و بد کارها چه رعایت کننده مصلحت
هر چیز ترک واجب نمیکند و روا نمیدارد اعتراف نکردن بربوبیت او را و روا نمیدارد که انکار کنند دین او را این
اشارت بآنست که کسی که اختلاف از روی ظن نماید اعتراف بربوبیت الله تعالی نکرده و منکر دین او و احکام او شده
پس الله تعالی گفت در سوره اعراف که آیا گرفته نشده در تورات بر جهودان که اختلاف از روی ظن میکنند در احکام الهی
پیمانی که گرفته شده در هر کتابی از کتابهای الهی که فرود آمده بر رسولی از رسولان الهی که فرستاده شده بسوی امتی
از امتان از زمان آدم تا آخر الزمان و الکتاب آنست که نگویند جهودان و غیر ایشان بنا بر الله تعالی مگر حق را یعنی
آنچه دانند که موافق حکم الهی ست چه آنچه از ظن داشته باشند باطل خواهد بود نه حق چنانچه الله تعالی در سوره یونس
و سوره نجم گفته که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و الله تعالی در سوره یونس در سرزنش جمعی که میگویند که محمد افترا
[illegible] اکثره بلکه ایشان دروغ میشمارند چیزی را که فی تعلیم دیگری فرو نگرفته اند بدان السنتی تفصیل
[illegible] بتعلیم دیگری نیامده نزد ایشان بیان مشکل آن **اصل** فکانوا محصورین بالامر والنهی مأمورین بقول
الحق غیر مرخص لهم فی المقام علی الجهل امرهم بالسؤال والتفقه فی الدین فقال فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا
فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون وقال فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **شرح** توضیح آیت فلولا
نفر من کل فرقة منهم می آید در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب دوم که باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه
ست و بیان میشود که ضمیر منهم راجع بجمع از بادیه نشینان عرب ست که دعوی ایمان کردند و کافر و منافقند چون ترک طلب
علم دین کردند و توضیح آیت فاسئلوا می آید در کتاب العقل در شرح حدیث دهم باب هفدهم که باب النوادر ست **یعنی**
پس ثابت شد که هستند بی عیبان در خرد در حصار امر و نهی الهی که یکی از ایشان بیرون نیست از آن حصار و هستند فرموده
شدگان بگفتن حق رخصت داده نشده برای ایشان در ماندن بر جهالت که اختلاف از روی ظن ست بیان این آنکه
اراده ایشان را به پرسیدن و دانا شدن در مسایل خدا پرست بیان این آنکه در سوره توبه بعد از بیان سهولت طریق
حصول تفقه در دین برای مومنان از جمله بادیه نشینان عرب سرزنش کرده غیر ایشان را از جمله بادیه نشینان عرب
که دعوی ایمان بخدا و رسول او میکنند و ایمان ندارند باین روش که گفته که پس چرا نرفتند بسوی دار العلم از جمله
هر اهل سرزمینی علیحده از جمله آن بادیه نشینان طایفه برای اینکه دانا شوند در دین و برای اینکه بترسانند قوم خود را
چون برگردند بسوی آن قوم از عذابی که وعید بآن شده در محکمات قرآن متواتر نزد ایشان برای پیروان ظن و اهل
اختلاف از روی ظن تا شاید که جمیع آن بادیه نشینان حذر و اجتناب کنند از آن عذاب و عذر نامعقول نگویند
که چاره غیر پیروی ظن و اختلاف از روی ظن نداشتیم و گفته در سوره نحل و سوره انبیا که پس سوال کنید عالمان
بجمیع کتاب الهی خواه محکم و خواه متشابه را اگر باشید که ندانید چیزی از دین را که حاجت شما بآن افتاده باشد
اصل فلو کان یسع اهل الصحة والسلامة المقام علی الجهل لما امرهم بالسؤال ولم یکن یحتاج الی بعثة الرسل بالکتب
والآداب وکانوا یکونون عند ذلک بمنزلة البهائم ومنزلة اهل الضعف والزمانة ولو کانوا کذلک لما بقوا طرفة عین **شرح**
مضمون این فقرات می آید در حدیث اول باب اول کتاب الحجة یحتاج بتصحیحه معلوم ست و مراد باحتیاج بسوی بعثت رسل وجوب
بعثت ست باعتبار وجوب رعایت مصالح و دفع افتراق از خود و این لفظ غیبت دار الله تعالی چنانچه در سوره [?] گفته رسلا

مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما فرستادیم رسولان را بشارت
دهندگان ایشان خود را با وصیای خود که عالم بجمیع اداب باشند و ترسانندگان از مخالفت او صیا نبوده باشند
مردمان را بر الله تعالی اعتراضی وارد بعد از هر رسولی تا آمدن رسولی دیگر وصیه بوده اللاحق لی لی تنک رعایت
کننده مصالح الاداب بضم و الف و دال و الف روشهای برگزیده و ذکر جمع اینجا باعتبار تعدد رسلست و میتواند بوده
که تعدد اجزای شریعت هر رسولی نیز در ان منظور باشد یعنی پس معلوم شد از این گفتها که اگر گنجایش میداشت
بی عیبان در خرد را ماندن بر اختلاف از روی ظن هر آینه امر میکرد ایشانرا بسوال و نمی بود اینکه محتاج شود الله تعالی
در دفع اعتراض از خود بسوی فرستادن رسولان بخلایق با کتابهای الهی و اداب مسود ندی عیبان در خرد در آن
وقت که فرستادن رسولان نباشد مانند ستوران و مانند با عیبان در خرد و این محالست چه اگر بی عیبان در خرد
چنین می بودند هر آینه باطل میماندند یک چشم زدن زیرا که از حکمت تکلیف و منع از اختلاف از روی ظن بودی که
خلق آسمان و زمین و انسان عبث بودی و الله تعالی منزه است از عبث چنانکه گفته افحسبتم انما خلقناکم عبثا
اصل علام بخرتعا و یهم الا بالادب والتعلیم وجب انه لا بد للکل جمیع الخلیقة کامل الالة من مؤدب ودلیل او حکیم
وآمر وناه وادب وتعلیم وسوال ومسئلة شرح جمیع الخلیقة عبارتست از قابل التکلیف از جمله هیئت هر یک از
مؤدب و دلیل و مبشر و امر و ناهی عبارتست از امام زمان عالم بجمیع اداب الهی خواه نبی و خواه وصی نبی الاشارة
بیرون آوردن عسل از کندو و اینجا استعاره شده برای بیان ادب خالص و ادب و تعلیم اشارتست بقسمی از
ادب که پیش از سوال تعلیم آن شده در محکمات کتاب الهی و سوال و مسئله اشارتست بقسم دیگر از ادب که در
محکمات کتاب الهی نیست و حاجت بسوال اهل الذکر دران هست مسئله بصیغه اسم مکان برای کثرت است و مراد
اینجا کسی است که قابل این باشد که خلایق در مشکلات رجوع باو کنند بسبب علم او بجمیع آداب الهی و ذکر این اینجا
برای آنست که مبادا مردمان سوال کنند هر وقت ظن را یا مراد جمله قضیه مشکلست از احکام دین و ذکر این
اینجا برای آنست که مبادا مردمان سوال کنند از آنچه حاجت بسوال از ان نباشد خواه باعتبار اینکه لغو باشد مثل
اکثر مسایل فلاسفه و مانند ایشان و خواه باعتبار اینکه معلوم میشده باشد از محکمات قران یا بدلیل عقلی محض که
سهل المأخذ باشد یعنی پس چون جایز نیست ماندن خلایق مکلف قرار دادن الله تعالی ادب را برای بی
عیبان در خرد آموزانیدن الله تعالی آن ادب را بر رسولان و آموزانیدن رسولان آن ادب را بجانشینان خود
ثابت شد اینکه ناچار است هر بی عیب در خرد بالغ را از طلب ادب آموز در اینجا و معلمت آموز و فرمانیده
نیک و منع کننده از بد و ناچار است او را از علم ادب الهی و یاد دادن ادب او را و ناچارست او را از پرسیدن
نزالسته و از تعیین محل سوال که حلال مشکلات باشد اصل فاحق ما اقتبسه العاقل والتمس الفطن الذکی
وسعی له الموافق المصیب العلم بالدین ومعرفة ما استعبد الله به خلقه من توحیده وشرایعه واحکامه وامره ونهیه
وزواجره وآدابه اذ کانت الحجة ثابتة والتکلیف لازما والعمر یسیرا والتسویف غیر مقبول شرح فاء برای تفریع
است الاقتباس کسب چیزی که تابان باشد مثل چراغ الذی بکسر دال بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین
مصدر باب ضرب و فرمانبرداری الله تعالی و مراد اینجا چگونگی فرمانبرداری اوست که از کتبش میشناسند و معرفة
معطوفست بر العلم یا بر الدین و مصدر استعبد است من بیانیه است اضافه در توحیده از قبیل اضافه مصدر بمفعولست
التوحید یکی دانستن الله تعالی در صفات ربوبیت مثل حکم از پیش خود در مختلف فیه و توضیح این میشود در شرح
لان الذی یودی تا آخر و شرایعه عطف است بر هاء توحیده پس تقدیر معرفة شرایعه است و بعیدست که عطف بر التوحید باشد
بقرینه اینکه این معطوفات همه فعل الله تعالی است بخلاف توحید الشرایع جمع شریعة الخوردنی که مردمان در ان شرکند

و مراد اینجا قرار دادهای الله تعالی است در حرامها مثل شرب خمر و اکل ربا ماخوذ است از الحکمه بفتح حاء و فتح کاف بمعنی
دهنه لجام که منع میکند ستور را از حرکات بغیر منفعه ظاهر افراد در امره ونهیه با وجود آنکه سابق و لاحق بلفظ جمع
است اینست که مراد با امره ونهیه خلیفه الله تعالی باشد در روی زمین که امر ونهی کند از جانب او در هر زمان
یک کس می باشد الزجر منع کردن از بدی و مراد بزواجره وعیدهای الله تعالی است بعذاب بر مخالفت شرایع و احکام
و امر ونهی الاداب جمع ادب بفتح همزه و فتح دال روشهای برگزیده و مراد باداب اینجا قرار دادهای الله تعالی است
در غیر شرایع و احکام و امر ونهی مثل آنچه در عقود و ایقاعات و مواریث و حدود و مانند آنهاست و مثل آنچه در واجبات
[illegible] و مستحبات و مکروهات و مانند آنهاست یعنی پس سزاوارتر چیزها که کسب کرده آنرا خردمند و
طلب کرده او را ... صاحب فکر صاحب شعور و سعی کرده برای آن صاحب توفیق رسیده بحق دانش بکیش اسلام است
و شناخت چیزیست که طلب بندگی کرده الله تعالی بان آفریدگان خود را که توحید اوست در صفات ربوبیت و
شناخت قرار دادهای اوست در عبادات مطرده و شناخت حرامهای اوست و شناخت امر ونهی اوست که
کار خلیفه اوست و شناخت وعیدهای اوست و شناخت طریقه های اوست و دلیل این سزاواری اینست
که حجت الله تعالی بر بی عیبان در خرد پاینده است و تکلیف الله تعالی مر بی عیبان در خرد را واجب مر الله تعالی را
و واقع هست و مدت عمر آدمی کم و مدت کار امروز بفردا انداختن ناخوش آینده نزد الله تعالی اصل والشرط
ان الله جل ذکره فیما استعبد به خلقه ان یؤدوا جمیع فرائضه بعلم ویقین وبصیرة لیکون المؤدی لها محمودا عنده مستوجبا
لثوابه وعظیم جزائه شرح واو عاطفه است بر جمله کانت الحجة تا آخر یا حالیه است و حاصل هر دو یکی است الشرط بفتح
شین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب الزام چیزی در معامله و التزام چیزی
در معامله و مراد اینجا معنی اول است و مقصد اینجا معنی اسم مفعولست و الشرط مبتدا است و خبرش ان یؤدوا است الاداء
رسانیدن چیزی بسوی کسی مثل بجا آوردن عملها برای رضای کسی الفرایض جمع فریضه بر وزن ... و مراد اینجا واجباتیست
که وعید العذاب جهنم بر ترک آنها واقع شده باشد العلم متعلق بان یؤدوا است و مراد علم به برائت ذمه از فریضه است
پس منافات ندارد با جواز عمل بخبر واحد بشروط مقرره زیرا که برهان دال بر جواز آن افاده علم به برائت ذمه با آن
میکند و این احتراز است از تأدیه بظن به برائت ذمه مثل تأدیه فریضه صیام شهر رمضان بی صیام یوم الشک و بی دلیل
از خارج که دلالت بر مجزی بودن کند و مثل پیروی ظن یکی از دو کس که دعوی امامت کنند بی علم باینکه او بخصوصه امام
مفترض الطاعة و شاهد بحق است مراد به یقین استقرار و طمأنینه خاطر است بر چیزی و ذکر یقین بعد از ذکر علم اشارتست
باینکه گاهی علم مستعمل میشود در اعم از یقین و آن شامل ظن می باشد و اینجا آن مراد نیست و آن مجاز لغویست اگرچه
موافق اصطلاح منطقیین است مراد به البصیرة دیده دلست و ذکر البصیرة بعد از ذکر یقین اشارتست باینکه یقین
گاهی مستعمل میشود در آنچه صاحبش اعراض از مقتضای آن میکند مثل آیت سوره نمل وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
و مراد اینجا آن نیست و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که عطف دو لیقین والبصیرة از قبیل عطف تفسیر است یعنی و لازم کرده شده
از جانب الله تعالی و آنچه بندگی فرموده بان آفریدگان خود را که توحید او در ربوبیت و التصدیق ثواب و عقاب در
روز قیامت است اینست که بسوی او رسانند جمیع مفروضات او را از روی علم به برائت ذمه و قرار خاطر و دیده دل
تا باشد رساننده آنها پسندیده نزد صاحب کل اختیار خود و سزاوار باشد ثواب او را و بزرگ جزای او را اصل
لان الذی یودی بغیر علم و بصیرة لا یدری ما یودی و لا یدری الی من یودی واذا کان جاهلا لم یکن علی ثقة مما ادی ولا مصدقا
لان المصدق لا یکون مصدقا حتی یکون عارفا بما صدق به من غیر شک ولا شبهة لان الشاک لا یکون له من الرغبة والرهبة
والخضوع والتقرب مثل ما یکون من العالم المستیقن شرح این استدلالست بدلیل عقلی بر شرطی که مذکور شد و این دلیل عقلی

راجع میشود بآنچه الله تعالی احتجاج بآن کرده در آیات بسیار مثل آیت سوره الم سجده که الله الذی خلق السموات و
الارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون بنابر اینکه ولی
یعنی پیشوا امام است و شفیع یعنی جمعیت شونده و پیرو است و مثل آیت سوره زخرف که ولئن سألتهم من خلقهم
لیقولن الله فانی یؤفکون یعنی این شرط آنست که آنکس که میرساند فریضه را الی والشان دیده وری نمیدانند
که چه میرساند باعث برائت ذمه از فریضه یا غیر آن و نمیدانند که لسوی که میرساند الله تعالی یا کسی که بخیال او معبود دست
دیگر الله تعالی است و وحدانیت در ربوبیت ندارد و چون نمیدانند این دو را نخواهد بود برخاطر جمع از آنچه رسانید
و نخواهد بود دیده بثواب و عقاب روز قیامت و بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت یعنی صاحب کل ان کسان
دهر خبر بودن زیرا که دیده بآن نمی باشد که دیده بآن مکر وقتی که بوده باشد شناسا بچیزی که دیده بآن بی شک
و بی شبهه زیرا که کسی که شک داشته باشد در ثواب و عقاب روز قیامت و وحدانیت الله تعالی در ربوبیت
نمی باشد او را از امید و ثواب روز قیامت و بیم عذاب روز قیامت و زاری و پرستش الله تعالی و طلب نزدیکی بسوی
الله تعالی مانند آنچه می باشد از کسی که دانای صاحب یقین است بثواب و عقاب و بوحدانیت الله تعالی مراد آنست
که کسی که بپیروی ظن خود یا ظن دیگری کند در برائت ذمه از فرایض که با تنها طمع ثواب الهی و ترس عذاب الهی داشته
باشد خود را الی کرده و شریکی در حکم از جنس خود برای الله تعالی قرار داده و این منافی عبودیت و تصدیق بثواب و عقاب
و بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت است پس آن طمع و ترس او بازیچه است نه حقیقی چنانچه در سوره فاطر گفته که انما یخشی
الله من عباده العلماء و بیان میشود در حدیث دوم باب ششم کتاب العقل **اصل** و قد قال الله عز و جل الا من شهد
بالحق وهم یعلمون فصارت الشهادة مقبولة لعلة العلم بالشهادة ولولا العلم بالشهادة لم تکن الشهادة مقبولة **شرح**
چون بیان کرد که علم به برائت ذمه شرطست در عمل فرایض شروع کرد در بیان اینکه طریق آن علم منحصر است در یکی از دو قسم اول
علم بحکم الله واقع مثل علم امام مفترض الطاعة که ارث بدست بر مردمان دوم علم بشهادت یعنی پیروی شاهدی که معلوم
باشد اینکه فتوای او غیر شهادت دیگر یقینی نمی باشد خواه فتوای او معلوم باشد بمشافهه یا بتواتر و خواه منقول بخبر احاد
باشد بشرط ما مقرره تا ظاهر شود که پیروی فتوای اهل ظن و اجتهاد جایز نیست و باعث برائت ذمه از فریضه نمیشود و
توضیح این بحث میشود بذکر چهار آیت آخر سوره زخرف و بیان آنها بوجهی که موافق کلام مصنف رحمه الله تعالی است و از آن
ظاهر میشود نزد عارف باسالیب کلام بلغاء و متتبع تفاسیر جهلاء که اکثر مفسران در تفسیر آنها خطا کرده اند **اول** و لا
یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم یعلمون **دوم** ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله فانی
یؤفکون **سوم** وقیله یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون **چهارم** فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون الذین عبارتست
از رؤسای اهل ضلالت از جهلای این امت مثل خلفای ثلثه و مجتهدین اربعه و امثال ایشان تا آخر الزمان ضمیر یدعون
راجع بالذین است الدعاء و الدعوه خواندن کسی مردم را بسوی خود یعنی فتوی دادن در مسایل شرعیه برای
عمل مردم بآن مثل آیت سوره نوح قال رب انی دعوت قومی لیلا ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا مفعول یدعون محذوف
است برای افاده عموم بتقدیر یدعون الناس الی تقلیدهم من بمعنی غیر است و دون ظرف است یعنی پیش از رسیدن بچیزی
و ضمیر دونه راجع بالله تعالی است پس من دونه یعنی بغیر اذن الله تعالی است الشفاعة مفعول لا یملک است و مراد بشفاعت
جفت شدن یعنی همراهی کسی کردنست و آن بر چند قسم است از آن جمله قبول فتوای آن کس و عمل بآن چنانچه در سوره مدثر
فما تنفعهم شفاعة الشافعین و در سوره بقره ولا تنفعها شفاعة و از آن جمله درخواست گناه آنکس چنانچه گفته در سوره بقره
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و در سوره انبیاء ولا یشفعون الا لمن ارتضی و مراد اینجا قسم اول است و مراد از عدم مالکیت
و اعیان شفاعت شافعان نزاع در جواز شفاعت شافعان مر ایشان نیست بلکه مراد عدم انتفاع و اعیان شفاعت شافعان

در این قرائت و حاصل هر دو یکی است لیکن قول مصنف فصارت الشهادة مقبولة تا آخر این موافق ترست باحتمال اول
الا برای استثنای منقطع است بقرینه آیت سوره حج ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل خواه ما
مصدریه باشد و خواه موصوله باشد الشهادة حجت دادن از روی علم و یقین و افراد در مشهد اشارتست باینکه این شاهد
بغایت کم یاب است اگر چه هیچ زمانی خالی از امامی که ارشاد بحق تواند نمود نیست باء در بالحق برای ملابست است الحق نقیض الباطل
و مراد اینجا رعایت مصلحت است و شهادت و اشارتست باینکه شهادت در موضع وجوب تقیه مشتمل بر نوعی از
باطل است واو در و هم حالیه است و ضمیر راجع بشفیع است که مفهوم است از لفظ الشفاعة و ایضا مفعول یعلمون
است که محذوف است برای افاده عموم یا ضمیر راجع بالذین است برای اشارت باینکه ایشان نمی باید که شفعاء همراهان
باشند و جایز نیست که اعیان باشند و مراد بعلم علم بآنست که آن دعوت شهادت بحق است و از روی ظن نیست و
دعوی جایز نیست یعنی نماند که این آیت دلالت میکند بر اینکه عمل کسی بفتوای دیگری بر سه قسم است اوّل اینکه آن فتوی
از روی یقین بحکم واقع نباشد دوم اینکه از روی یقین بحکم واقع باشد اما آنکس تجویز کند که نباشد سیوم اینکه
از روی یقین بحکم واقع باشد و آنکس داند نیز که آن از روی یقین بحکم واقع است و در دو قسم اول آن فتوی
مقبول نیست و عمل بآن جایز نیست و در قسم سیوم مقبولست و عمل بآن جایز است و نیست حاصل کلام مصنف از تفسیر
این آیت دوم جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای تقویت سابق بدلیل عقلی و حاصل دلیل عقلی این
که نادیه فرایض بی علم بشهادت شاید منافات دارد با تصدیق بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت و اشارت باین
میشود در کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است که سالت ابا
جعفر علیه السلام عن قول الواحد فقال اجماع الالسن علیه بالوحدانیة کقوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و بیان میشود
ضمیر منصوب در سألتهم راجع بشفعا است یا راجع بالذین یدعون است یا راجع بهر دو است و حاصل همه یکیست و مراد
اهل ضلالت از جمله منسوبان باسلام است بقرینه اینکه دهریان و اهر به هستند چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث
اول باب اول که ان الذی یذهبون الیه و یظنون انه الدهر تا آخر و دهریه و ضعیف چنانچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است و دهریه اقرار باینکه الله تعالی خالق ایشانست نمیکنند
تصدیق بوحدانیت الله تعالی در ربوبیت ندارند و قیله در آیت سیوم در قرائت عاصم و حمزه مجرور معطوف بر الحق است
که در آیت اولست و در قراءات ابن کثیر و ابن عامر و نافع و کسائی و ابو عمرو منصوب و مفعول مطلق است و در قرائت شاذه
مرفوع و مبتدا است و جمله یا رب بنابر اول و دوم مقول قیله است و بنابر سوم خبر مبتدا است و جمله که از مبتدا و خبر مرکب است
بر جمله هم یعلمون و حاصل همه یکی است و بر هر تقدیر ضمیر قیله راجع بمن موصوله است و مراد اینست که چون شهادت آنکس
در موضع وجوب تقیه از مخالفان نیست در آن موضع عذر خواهی میکند نزد الله تعالی باینکه ایشان مؤمن نمیشوند تا من ادای
شهادت نزد ایشان نیز کنم پس اشاره الیه هؤلاء اهل اصرار بر عدم اجابت مادام که اصرار داشته باشند از جمله این
امت یا مطلق خطاب در فاصفح متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله است باعتبار اینکه اهل ضلالت در اصحاب او بوده اند
و در که عهد برای اصرار بر ضلالت خود بسته اند چنانچه در سابق این آیات گفته که ام ابرموا امرا فانا مبرمون و اوصیای او در حکم
او بیند و شیعه مخلص ایشان در حکم ایشان است تا آخر الزمان سلام خبر مبتدای محذوف است بتقدیر امرنا اسلام و مراد اینست
که با خود بگو که این اصرار بر عدم ایمان ضرری ندارد برای من و ایشان شود بقضا و قدر الهی در عدم ایمان ایشان نظر آیت
سوره بقره قل لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و بیان میشود در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم
باب نهم که باب ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز و جل علی خلقه است فسوف یعلمون وعید بظهور قائم علیه السلم است یا وعید
بجزای روز مرگ و قیامت است و بر هر تقدیر مراد علم ایشان بشهادت است یا مراد علم ایشان بجزای اصرار است ترجمه

ومستحق لعنت میشوند جمعی از این امت که میخوانند بسوی خود مردمان را بی اذن الله تعالی بپیروی پیروان و الحال مستحق پیروی پیروان
میشوند و خوانندگانی که خبر یقینی واده باشد یا رعایت مصلحت بر حالی که آن پیروان میدانسته باشند که آنچه گفته خبر یقینی
واده باشد یا رعایت مصلحت بر حالی که آن پیروان میدانسته باشند که آنچه گفته خبر یقینی یا رعایت مصلحت است و
هرآینه اگر برسد آن اهل ضلالت از این امت را که اگر بدید ایشان را از روی تدبیر و حکمت هرآینه میگویند که الله بس
بجا برگردانیده میشوند از مقتضای توحیدی که اقرار بان میکنند و باگفتن آنکه ایشان را که صاحب کل اختیار من
اینجا جمع اند که میگویند بوحدانیت تو و محض زبان اقرار بان میکنند پس رو گردان شو از ایشان و با نیکو و بگو که
این کار فرا سست بر من پس خواهد آمد بعد از این زمانی که دانند یعنی و بتحقیق الله تعالی گفته برای بیان طریقه عمل و
ابطال عمل پیروان اهل ظن و اجتهاد در سوره زخرف که بلکه مستحق پیروی پیروان میشود کسی که فتوی از روی علم
و یقین واده یا رعایت مصلحت وران برحالی که ان پیروان میدانسته باشند اینرا که فتوای او از خبر یقینی است یا رعایت
مصلحت پس بدلالت این آیت گردید خبر یقینی مقبول نزد مردمان بسبب علم ایشان باینکه ان خبر یقینی است و اگر نمی
بود علم ایشان باینکه آن خبر یقینی است نمی بود آن خبر یقینی مقبول نزد ایشان چه جای اینکه دانند که ان خبر یقینی
نیست و از روی ظن و اجتهاد است اصل وَالْاَمْرُ فِي الشَّاكِّ الْمُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا بَصِيرَةٍ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
اِنْ شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ فَقَبِلَ عَمَلَهُ وَاِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ لِاَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ اللّٰهِ اَنْ يُؤَدِّيَ الْمَفْرُوضَ بِعِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَقِينٍ
كَيْلَا يَكُونُوا مِمَّنْ وَصَفَهُ اللّٰهُ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلَى حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَاِنْ
اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لِاَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ
فَلِذٰلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ شرح بدانکه مکلفان هر زمان بر سه قسم اند چنانچه در سوره فاتحه اشارت بان
شده اول مومنان حقیقی که گرویده اند بتمام دل بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول صلی الله علیه و آله و پیروی ظن
نمیکنند اَلَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ عبارت از ایشانست دوم کافران حقیقی خواه صریح که نگرویده اند اصلا و خواه منافقان
که گرویده اند بزبان نه در دل اَلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ عبارت از ایشانست یا مخصوص بیهود و نصاری است مثلا از قسم
اهل شرایع باشند سوم واسطه میان آن دو قسم اَلضَّالِّينَ عبارت از ایشانست و ضالین بر دو قسم اند اول اهل شک
دوم غیر اهل شک و قسم اول بر سه قسم است اول من یعبد الله علی حرف دوم هارون که مذکور میشوند در خطبه سوم المؤلفة
قلوبهم و قسم دوم بر چهار قسم است اول اهل خلط عمل صالح و عمل سیئ دوم مرجون لامر الله سوم مستضعفون چهارم اصحاب
الاعراف و توضیح تداخل بعضی این اقسام میشود در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث اول از دوم باب اصناف الناس
که باب صد و شصت و چهارم است و این هفت قسم ضالین هر یکی بیان میشود در باب علیحده در کتاب الایمان والکفر
مگر اهل خلط که مذکور میشوند در باب اصحاب الاعراف و وجه آن بیان میشود در شرح آن و مصنف رحمه الله تعالی در بیان
اهل شک دو خطر دارند یکی در قیامت و دیگری در دنیا اینرا گفته و باین واضح میشود احادیث باب الشک که باب صد و
هفتادم است از کتاب الایمان والکفر الشرط اسم ان است و خبرش ان یؤدی است تفسیر آیت می آید در کتاب الایمان
در باب صد و هفتاد و هشتم که باب فی قوله تعالی و من الناس من یعبد الله علی حرف است یعنی و کار در کسی که صاحب شک
باشد در شهادت بجا آورنده باشد فریضه را بی دانش و دیده وری بر عبادت خدا از فریضه مثل کسی که اعتقاد امامت
دوازده امام داشته باشد اما یقین بان نداشته باشد بسوی الله تعالی عز و جل است در قیامت اگر خواهد بر انعامی
خود بمصلحتها بخشایش میکند بر او پس قبول عمل او میکند و تفضلش سهل است و اگر خواهد بر انعامی خود بمصلحتها بر میگرداند
بر او عملهای او را و قبول نمیکند آنکار او را و این منافی عدالت الله تعالی نیست چه پیمان بر انکس از الله تعالی است که
بجا آورد فریضه او را با دانش و دیده وری و یقین تا نباشد آنکس از جمله جماعتی که بیان کرده الله تعالی رشته ایشان را

در ضمن بیان خطرات اول در دنیا بابر و شش که گفته در سوره حج که و از مردمان کسی است که پرستش میکند الله تعالی را بر
کناره دل چه پیروی ظن میکند و نمیدانند که اقرار بربوبیت الله تعالی چیست و پیروی رسول و جانشینان او کدام است پس اگر
برخورد او را خوبی در دین حق مثل مال و اعتبار میماند در آن پرستش بسبب آن خوب و اگر برخورد او را از مودی مثل افلاس
و بی اعتباری بر میگردد بجانب شرک صریح بر آن راهی که در باطن دارد که شک و بیدانشی و بی یقینی باشد بر زبان داده
آنکس دنیا را چه افلاس و مانند آن دارد و عوضی ندارد و آخرة را چه عذاب الهی را البته در می یابد آن زیانکاری
دنیا و آخرت زیانکاری ظاهر است که در آن شکی نیست اینکه گفتیم که آنکس از جمله آن جماعت میشود بواسطه آنست که
آن زیانکاری در دنیا و آخرت در آمده در دین حق بیدانش و بی یقین پس بواسطه این گردید بیرون رفتن صریح او از دین حق بسبب
بیدانشی و بی یقینی مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که باء در بغیر علم در اول برای مصاحبت است و در دوم برای
سببیت است اصل وَقَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَخَلَ فِي الْاِيمَانِ بِعِلْمٍ ثَبَتَ فِيهِ وَنَفَعَهُ اِيمَانُهُ وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ
اَنْ يَزُولَ وَمَنْ اَخَذَ دِينَهُ مِنْ اَفْوَاهِ الرِّجَالِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ اَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ شرح

ردّته الرّجال

العالم دانا و مراد اینجا خصوص صاحب الزمان صلوات الله علیه است بتوسط سفرا یا بلا توسط یا مراد یکی از دوازده امام
است یا مراد خصوص امام موسی کاظم علیه السلام است یعنی و بتحقیق گفته در بیان آن شرط که گفتیم امام علیه السلام که هر که داخل
شود در گرویدن بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول علیه السلام با دانش الکه و نشان گرویدن میماند در گرویدن و فایده
میرساند باو گرویدن او و هر که داخل در گرویدن شود بی دانش بیرون میرود از آن همان روش که داخل شده یعنی اینکه زود
بادنک باعثی بیرون میرود چه متعارف است که کسی که در جای بسیار نماند تغیری در او بهم میرسد تا وقت بیرون رفتن و گفته که هر که فرا گیرد
دین خود را از محکمات کتاب خدای تعالی که قرآن باشد و بیان پیغمبر خدا یعنی که داند که فایده قرار دادن الله تعالی دین الهی
از اختلاف از روی ظن است که در محکمات قرآن و حدیث رسول بیان شده کوهها از جای خود میرود چنانچه در قیامت است پیش
از آنکه آنکس از دین بدر رود یعنی که هر که آنکس از دین خود بدر نمیرود و هر که فرا گیرد دین خود را از دهنهای مردان مثل پدر
و مصاحب بر میگرداند او را از دین مردان دیگر بادنک باعثی که منکر پیغمبری پیغمبر میشود و با منکر امامت امامی پیغمبر میشود و گفته که هر که
نشناسد کار عمده ما را که امام بودن دوازده امام باشد از محکمات قرآن دوری نمیکند از آزمودنها یعنی اینکه زود و بادنک
باعثی گرفتار بلاها میشود و از کار ما بر میگردد و دانستن کار دوازده امام از محکمات قرآن مکرر بیان شد اصل وَلِهٰذِهِ
الْعِلَّةِ انْبَثَقَتْ عَلَى اَهْلِ دَهْرِنَا بُثُوقُ هٰذِهِ الْاَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ وَالْمَذَاهِبِ الْمُسْتَشْنَعَةِ الَّتِي قَدِ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ
وَالشِّرْكِ كُلَّهَا شرح این جمله معترضه است در میان معمه شده در آمده بواسطه زیادتی بیان بدی دخول در دین بی علم و از
این جهت نیست چه اهل دهر داخل در محل سوال برادر نیستند چنانچه بیان شده در شرح و سالت هل یسع تا آخر العلة چهار
و باعث و نشان چیزی و مراد اینجا آفت داخل شدن است در ایمان بی دانستن آنچه الکه و نشان ایمانست یعنی
و بواسطه این آفت و بس گشوده شده بر پیشوایان و علمای زمانه ما رخنهای سیلاب این دینهای باطل که در باب امامت
دارند و مذهبهای بد مزه که بعد از اظهار اقرار بامام حق دارند مذهب آنی که بتحقیق تمام گرفته شرطهای کافر گردیدن بالله تعالی
و شریک برای الله تعالی قرار دادن را همه آن شرطها را نه بعضی را حاصل آنکه هر دینی و مذهبی که از محکمات قران گرفته نشده
نه بیواسطه و نه بواسطه دوازده امام که امامت ایشان از محکمات قران گرفته شده چنانچه مکرر بیان شد آن دین و مذهب
همه وش کفر و شرکست یا خودش است و صاحب آن مستحق عذاب دایمی قیامت است مگر آنکه زود توبه کند یا از عوام الناس
باشد و بخشایش الهی او را دریابد چنانچه در شرح والامر فی الشاک تا آخر بیان شد اصل وَذٰلِكَ بِتَوْفِيقِ اللّٰهِ وَخِذْلَانِهِ
فَمَنْ اَرَادَ اللّٰهُ تَوْفِيقَهُ وَاَنْ يَكُونَ اِيمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا سَبَّبَ لَهُ الْاَسْبَابَ الَّتِي تُؤَدِّيهِ اِلَى اَنْ يَاْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَسُنَّةِ

اثبته علیه فتکلم بالعلم والیقین والبصیرة فذاک اثبت فی دینه من الجبال الرواسی ومن اراد الله خذلانه وان یکون دینه
معارا مستودعا نعوذ بالله منه سبب له اسباب الاستحسان والتقلید والتاویل من غیر علم وبصیرة شرح چون کلام مرتضی
تمام شد باز بر سر مطلب اول رفت التوفیق مهربانی کردن الله تعالی با کسی بعد از دادن توانائی بر هر یک از طاعت و معصیت
بالکس یعنی دادن جمیع آنچه در طاعت در کار است و طاعت بی آن محال است و آن جمیع را علت تامه طاعت مینامند و دادن
جمیع آنچه در معصیت در کار است و معصیت بی آن محال است و آن جمیع را علت تامه معصیت مینامند الخذلان بکسر خاء با نقطه و
ذال با نقطه مهربانی نکردن الله تعالی با کسی بعد از دادن توانائی بر هر یک از طاعت و معصیت بالکس بهمین معنی که بیان شد
و چون این مهربانی داخل علت تامه طاعت نیست و ترک این مهربانی داخل علت تامه معصیت نیست پس اهل معصیت توانائی
بر طاعت دارند و طاعت نمیکنند و اهل طاعت توانائی بر معصیت دارند و معصیت نمیکنند و حجت الله تعالی در ثواب اهل
طاعت و عذاب اهل معصیت باطل نمیشود و لیکن در دلها گاهی وسوسه می افتد که چه مصلحت الله تعالی به بعضی مهربانی کرد و اهل
طاعت شدند و به بعضی نکرد و اهل معصیت شدند و خود در اینجا باید کرد با آنچه در احادیث دوازده امام علیهم السلام وارد شده
که از این وسوسه پیغمبران بر خالی نیستند چه سر این کار کما هو حقه معلوم غیر الله تعالی نیست و حاصل کردن علم بآن از توانائی
مخلوق بیرون است و طلب علم بان فضول و هم چشمی بالله تعالی است و سر این کار فی الجمله معلوم میشود از آنچه می آید در حدیث
دوم باب سی و یکم کتاب التوحید و در شرح علم مبهم فعلا مجمل فهم ان الفعل بیان آن این در اینمقام آنست که الله تعالی دانست
از ازل که با او دادن وسعت در قدرت و مقربات طاعت که قدر مشترک میان سعید و شقی است سعید باختیار خود طاعت
میکند مگر آنکه الله تعالی کاری با او کند که باعث این شود که باختیار خود از آن طاعت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرد
با او مهربانی کرده خواه مهربانیهای دیگر بفعل مقربات طاعت کند و خواه نه و شقی باختیار خود معصیت میکند مگر آنکه الله
کاری با او کند که باعث این شود که باختیار خود از آن معصیت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده با او مهربانی کرده
خواه نامهربانیهای دیگر بفعل مقربات معصیت کند و خواه نه هر یک از اعاره و استیداع متعدی میشود بدو مفعول بنفسه
و اینجا مفعول دوم نایب فاعل شده یعنی و آن تفاوت میان داخل در ایمان بعلم و داخل در ایمان بغیر علم بتوفیق الله
تعالی و واگذاشتن او است بیان این آنست که هر کس که خواسته الله تعالی بدانائی خود بمصلحتها توفیق او را و اینرا که بوده باشد
گرویدن او بیکتائی الله تعالی و برسالت رسولش و بجانشینی امام حق مستحکم و برقرار و سبب ساخته برای او باعثهائی
را که میرساند آن باعثها او را بآنکه فرا گیرد دین خود را از قرآن و بیان رسول علیه السلام بر دانش و یقین و دیده وری
بامعنی که فرا گیرد از محکمات قرآن و محکمات بیان رسول چنانچه گذشت در شرح و خطل علی فرهم تا آخر پس پاینده
شده است از دین خود از کوههای پاینده که پایندگی و بسیاری آنها زمین را الله تعالی بر هوا و آب بند کرده که نجنبد چه
چون هوا و آب دور کوهها را گرفته اند مانع حرکت آنها می باشد چنانچه تجربه شده که کاغذ پیچیده از بالا بزیر دیرتر
می افتد از پیچیده پس هوا و آب مانع جنبیدن زمینند و چون نزدیک قیامت الله تعالی کوهها را از زمین بر میدارد و
زلزله بهم میرسد در زمین و بعد از آن نیز ایمان این مومن پاینده است و هر کس که خواسته باشد الله تعالی بدانائی
خود بمصلحتها و باعثهای قبول گفته فرو ماندن بعید لیل را او باعثهای گفتن معنی ایات متشابهات بی دانش و دیده وری
را چه معنی آنها را کسی غیر الله تعالی نمیدانند مگر رسولش و دوازده امام و هر که خواهد که داند از ایشان باید که پرسد اصل
فذاک فی المشیئة ان شاء الله تبارک و تعالی اتم ایمانه وان شاء سلبه ایاه ولا یؤمن علیه ان یصبح مؤمنا
ویمسی کافرا او یمسی مؤمنا ویصبح کافرا لانه کلما رای کبیرا من الکبراء مال معه وکلما رای شیئا استحسن ظاهره قبله
شرح پس این بی توفیق در دو بنا نیز در خواهش الله تعالی است یعنی کسی نیز نمیداند که ایمان
رسمی او را تا آخر عمرش بجا میگذارد یا نه اگر خواهد الله تعالی باقی میدارد ایمان رسمی او را تا آخر عمرش و اگر خواهد برطرف میکند از او

الا انبیاء و خلق الاوصیاء علی الوصیة فلا یکونون

ایمان رسمی را او خاطر جمع کرده نمیشود برای آنکه در صبح مومن رسمی باشد و در شام کافر صریح یا در شام مومن رسمی باشد
و در صبح کافر صریح برای آنکه هر گاه که دید بزرگی از بزرگان دنیا را مثل پادشاه آل بنی امیه و مانند ایشان دلش با او فرود
و هر گاه که دید چیزی را که خوب بشمرد ظاهر آنچه را قبول میکند که ماحصلش بر حق است مثل نماز جماعت در اول وقت در مسجد الحرام
و مسجد مدینه و مانند آن اصل وقد قال العالم علیه السلام ان الله عز وجل خلق النبیین علی النبوة فلا یکونون
الا انبیاء وخلق الاوصیاء علی الوصیة فلا یکونون الا اوصیاء واعار قوما ایمانا فان شاء تممه لهم وان شاء سلبهم ایاه قال وفیهم جری قوله تعالی فمستقر ومستودع
شرح میتواند بود که در اینجا از کاتبان کافی غلط شده باشد چه این حدیث نقل کرده شد از امام موسی کاظم علیه السلام در
کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب صد و هشتاد و دوم که باب المعارین است و در آنجا بجای و خلق الاوصیاء علی
الوصیة فلا یکونون الا اوصیاء چنین است و خلق المومنین علی الایمان فلا یکونون الا مومنین و چنین بهتر است و خلق المؤمنین
بتقدیر و خلق بعض المومنین است ایاه مفعول دوم سلبهم است و لفظ میگوید که بدل اشتمال ضمیر سلبهم است و بیان میشود
مفصلا در شرح باب المعارین از کتاب الایمان والکفر یعنی و تحقیق گفت دانا یعنی کاظم علیه السلام در بیان
آنچه گفتیم که تحقیق الله تعالی آفریده پیغمبران را سرشته بر پیغمبری پس نمی باشند پیغمبران مگر با پیغمبری و آفریده بعضی مومنان را سرشته
بر ایمان چه ایمان خود را از محکمات کتاب خدا و سنت رسول فرا گرفته اند پس نمی باشند آن مومنان مگر با ایمان خواه اوصیای
انبیا باشند و خواه غیر ایشان و عاریت داده جمعی را ایمان پس اگر خواهد پاینده میدارد ایمان را برای ایشان و اگر خواهد
برطرف میکند از ایشان ایمان را با حتی که با آن توانائی ایشان باقی باشد گفت همین دانا که در حق این جماعت مومنان که
دو قسم اند یکی حقیقی و یکی رسمی واقع شده قول الله تعالی در سوره انعام وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع
والله تعالی کسی است که ابتدا کرده شما مومنان را از یک بدن که آدم باشد و این باعث ترک اختلاف بسبب پیروی ظن است
پس بعضی شما جای استقرار و استحکام ایمانست و بعضی دیگر جای امانت گذاشتن ایمانست که هر گاه خواسته شود واپس گرفته
شود و تحقیق نامند کسی که ایمان رسمی نزد اوست بی نفع از آن نمیبرد پس او را امانت میتوان گفت چنانچه در حدیث است
اشارت بنفع کم آن و امانت نیز میتوان گفت چنانچه در آیت است بواسطه اشارت بکمی نفع آن بحدی که گویا نفع ندارد
و معنیهای دیگر برای این آیت گفته اند و در این حدیث اشارت بآنست که آنها خوب نیست اصل وذکرت ان امورا
قد اشکلت علیک لا تعرف حقائقها لاختلاف الروایة فیها وانک تعلم ان اختلاف الروایة فیها لاختلاف عللها واسبابها
وانک لا تجد بحضرتک من تذاکره وتفاوضه ممن تثق بعلمه فیها شرح چون فارغ شد مصنف رحمه الله تعالی از جواب سوال
اول که مذکور شد چنانچه باید و شاید شروع کرد در بیان سوال دوم که آن برادر کرده تا جواب از آن نیز گوید و این سوال
در باب علل اینکس است با حادیثی که بعض آنها با بعض دیگر منافات دارد و در باب جا دادن مانند آنها واقع شده چه
اگر در فتوی بمضمون آن احادیث باشد یا ان احادیث در باب دیوان میان مردمان باشد جوابی که مصنف خواهد گفت
موافق نیست من تذاکره عبارت از سفرای صاحب الزمان علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی مجاور ایشان بوده در بغداد
و حوالی آن من در ممن تثق ابتدائیه است من تفاوضه عبارت از صاحب الزمان علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی در جواب
تعبیر از او بالعالم علیه السلام میکند یعنی و گفتی اینرا که کاری چند که خود است مشکل شده بر تو نمیدانی حکم راستی آنها را
بواسطه منافات حدیثها از دوازده امام علیهم السلام در آن کارها و اینرا که میدانی که منافات حدیثها در آن کارها برای
منافات باعثها و سببهای آن حدیثهاست مثل تقیه و بیان واقع نه برای آنکه بعضی از دوازده امام علیهم السلام پیروی
ظن کرده باشند در فتوی و اینرا که نمی یابی در پیش خود کسی را که در باب آن کارها گفتگو کنید با یکدیگر از جانب آنکه خاطر جمع
می باشی بدانائی او در آن کارها که چه باید کرد اصل وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع
فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم ویرجع الیه المسترشد ویاخذ منه من یرید علم الدین والعمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین

علیهم السلام وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ وَبِهَا يُؤَدِّي فَرْضُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح**
الفنون جمع فن اقسام جزئی علم الدین والسنن مسایل است که بیشتر مردمان را السنن این بار و بیان آن برای رو بجزا
بکار آید و آن مسایل بر سه قسم است اول مسایل اصول دین و آن مسئله چند است که منکر آنها بمحض ان الکار کافرست
و همیشه در عذاب جهنم است مثل اینکه الله تعالی یکی است دوم مسایل فروع فقه و آن مسئله چند است که در آنجا بواسطه
بیان حلال و حرام افعال مشخصه شده است و از اصول دین نیست پس منکر یکی از آنها بمحض ان الکار کافر نیست اگر کافر
شود بواسطه آنکه آن از ضروریات دین باشد و الکار آن الزام داشته باشد الکار یکی از اصول دین مثل اینکه حج واجب
است بر هر که استطاعت داشته باشد سیوم مسایل اصول فقه و آن مسئله چند است که در آنجا بیان حلال و حرام افعال کلیه شده
باشد تا بواسطه آن بیان حلال و حرام افعال مشخصه شود مثل اینکه واجب است در مسئله فروع فقه نه السنة عمل کردن و
بظاهر قرآن بی فتوی و قضا چه عمل کردن بظاهر قرآن مخالفست کلی و باین مسئله میتوانیم دانست هر قول شخصی را که
در بیان آن ظاهر قرآن هستیم و بیان این رسم بوجهی دیگر می آید در حدیث اول باب صفة العلم از کتاب العقل **مراد**
از گرویدن باصول دین و دانستن اصول فقه کسی را حاصل شود میشود که عمل او بظاهر قرآن و مانند آن موافق شرط
و بجائی باشد که الله تعالی بر بندگان خود گرفته و مصنف رحمه الله تعالی جواب سوال اول بیان آن شرط کرده که آن
عمل علم و الیقین و البصیرت است و از حاصل شده باشد بخلاف آن شرط خواهد بود و مسایلی را که از این رسم بود باشد
و تعلق داشته باشد بمسایل فروع فقه محل حکم شرعی میباشد مثل اینکه قبله در فلان شهر بطرف کدام کو سمت و مثل اینکه
فلان کس عادل است یا نه و مانند اینها از مسایلی که بیشتر مردمان را احتیاج به السنن آن نیست و اختلاف از روی
ظن در محل حکم شرعی جایز است نه در نفس حکم شرعی الآثار جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه بمعنی خبر الصحیح و آنی که راوی
آن بی عیب باشد یا یقین که در خرید و فروخت انکار نکنند و مراد اینجا جزئیست که شیعه دوازده امام بعمل آن عمل میکرده
باشند از زمان ظهور دوازده امام و رد آن نمیکرده باشند هرچند که توانند که البته راست است و خبر بر دو قسم است
اول خبری که بسیاری نقل کرده آن بحدی باشد که عقل جایز ندارد دروغ بودن آن را مثل اینکه مکه موجود است
و آنرا متواتر مینامند دوم خبری که بسیاری نقل کرده آن باین حد نرسیده باشد و آنرا خبر واحد مینامند و خبر صحیح
از هر دو قسم می باشد و جمعی میگویند که خبر واحد گاهی بقرینها معلوم میشود که دروغ نیست و این محل اشکال است باعتقاد
شیخ طوسی و سید مرتضی رحمهما الله تعالی السنن جمع سنت راه و روشهای چیزها و مراد اینجا مسایل اصول فقه است
القائمة کسی که قوی باشد و کار سازی ضعیفان کند و مراد اینجا از قائمه مسایلی است که دانسته شده و بکار می آید
در مسایل نه السنة المؤمن هر یدان چیزی وحصه کردن و مراد اینجا بیان مسئله از فروع فقه است **یعنی** و گفتی که دوست
میداری که بوده باشد نزد تو کتابی رساله فرو گرفته باشد از همه قسم های السنن مسایل دین قدر بیراک قناعت کند
بان قدر کسی که جویای دانش باشد برای عمل خود نه برای منصب فتوی و قضا در میان مردمان چه آن دانش
بی ظهور امام علیه السلام ممکن نیست و باز گشت کند بان قدر کسی که جویای راه راست باشد برای عمل خود و فرا گیرد از ان
قدر کسی که میخواهد دانستن مسایل دین را و عمل خود را با آن بسبب خبرهای بی عیب نقل شده از امامان راست گوی بسبب
مسایل اصول فقه که آن مسایل کارسازی در مسایل فقهی که نمیتوان دانست میکند آنچنان مسایل اصول فقهیه که برآنها
عمل شیعه دوازده امام از زمان ظهور امامان بسبب علم باین مسایل بجا آورده میشود و قرار داده الله تعالی
در حلال و حرام و بیان پیغمبرش آنرا یعنی آنکه به السنن آن مسایل موافقت شرط الله تعالی و رسولش در عمل باحادیث
صحیحه حاصل میشود چنانچه مذکور شد امامی مخفی نماند که از این شرح که کردیم ظاهر میشود که کلام جمعی که میگویند که لفظ با
الآثار الصحیحة دلالت میکند بر اینکه هر حدیثی که در کتاب کافی ثبت افتاده راست است یا یقین که مارا در آن علم بهم رسد

که از امام صادر شده خوب نیست و این ظاهرتر خواهد شد از شرح فمنها کان فیه من تقصیر تا آخر در خطبه **الکافی** که بنابر این مسایل
اصول دین فقه که در کتاب کافی است دانسته نمیشود چه خبر واحد است و گفتی که بها السنن آنجا عمل جایز نیست **گوییم** که یک
مسئله از مسایل اصول فقه که حاکم است بر باقی مسایل الا دانسته میشود بتواتر با اندک تتبع احادیث و آن مسئله اینست که
بظاهر قرآن و بحدیث صحیح عمل میتوان کرد در مسایل اصول فقه و دانستن این بجای السنن باقی مسایل اصول فقه است
که علی حده دانسته شده باشد و اینست معنی حاکم بودن این مسئله **اصل** وَقُلْتَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ
سَبَبًا يَتَدَارَكُ اللهُ بِمَعُونَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَأَهْلَ مِلَّتِنَا وَيُقْبِلُ بِهِمْ إِلَى مَرَاشِدِهِمْ **شرح** و گفتی که اگر باشد کتاب کافی
امید واریم که بوده باشد این کتاب وسیله نجات شیعه دوازده امام از حیرت در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام
چه در می یابد الله تعالی بمدد خود و توفیق خود برادران ما را و هم دینان ما را و رو آور میکند ایشان را بسوی چیزهای که
جای راست ایشانست یعنی اینکه ایشان را از زمان غیبت امام در حیرت محض نمیکند از دلیل کتاب تو وسیله باشد
بهترست مخفی نماند که این تقریر مبنی بر آنست که جمله یتدارک استیناف بیانی سابق باشد و میتواند بود که دعائی باشد
از ان برادر برای شیعه دوازده امام یعنی اینکه دریابد الله تعالی برادران ما را و رو آور کند ایشان را و میتواند بود که صفت سببا
باشد مگر آنکه ضمیر بمعونته راجع بسبب باشد با وجود آنکه ضمیر توفیقه راجع بالله است **اصل** فَاعْلَمْ يَا أَخِي أَرْشَدَكَ اللهُ أَنَّهُ لَا يَسَعُ
أَحَدًا تَمْيِيزُ شَيْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَ الرِّوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرَأْيِهِ إِلَّا عَلَى مَا أَطْلَقَهُ الْعَالِمُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْرِضُوهَا عَلَى
كِتَابِ اللهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَرُدُّوهُ وَقَوْلِهِ دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي
خِلَافِهِمْ وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ **شرح** الرأی الاعتقاد و حاصل برای آدمی بفکر خود بی سوال
اهل علم علیهم السلام و آن معمول به است در محل حکم شرعی مثل اعتقاد و اینکه قبله در فلان موضع در جانب فلان کوهست و مانند آن
از الحاق جزئیات بقواعد کلیه ماخوذه از اهل علم علیهم السلام الا برای استثنای متصل مفرغ است پس مستثنی منه مقدر است علی
جانبه است و عامل ظرف لیس است ما مصدریه است اطلقه لفظ است و ضمیر راجع بحدیث الاطلاق رخصت دادن از حبس مانند
آن بقوله متعلق باطلقه است و حاصل اینست که جایز نیست کسی را این تمییز بنابر تقدیری مگر بنابر تقدیر اطلاق امام جعفر صادق
علیه السلام او را العالم امام که اعرضوها تا آخر الف لام العالم برای عهد خارجیست و مراد امام جعفر صادق علیه السلام است و این
ارشادست بانکه لفظ بعض صاحبها مصنف این سه قول را نقل کرده اند بالمعنی از کلام امام جعفر صادق علیه السلام که در مقبوله عمر
بن حنظله است و می آید در کتاب العقل در آخر باب اختلاف الحدیث که باب نهم و دوم است و این نقل بنابر ظن اینست
که این سه تمییز از چهار در محل تنازع است مثل دین و میراث یکبار مثل هر محل تنازع بهتر مت اما بعضی کتاب
تقیم در بعض احادیث آخر ابواب کتاب العقل که باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب است و امثال ان واما در تمییز دیگر
پس باعتبار تعلیل مذکور در اینجا بنابر اینکه قیاس منصوص العلة معمول به باشد **یعنی** چون سوال دوم کردی پس بدان
در جواب ان ای برادرم راهنمایی کرد ترا الله تعالی که نمیرسد کسی را انتخاب بعضی از آنچه مختلف شده نقل ان از دانایان بحکم
دین بفکر خود بر تقدیری از تقدیرات مگر بر تقدیر اینکه رخصت داده باشد او را امام جعفر صادق علیه السلام بگفته او علیه السلام در
مقبوله عمر بن حنظله که بسنجید آن دو نقل مختلف را با قرآن پس هر کدام که موافق قرآن باشد قبول کنید آنرا و هر کدام که مخالف قرآن
باشد رد کنید آنرا و بگفته او علیه السلام که و اگر امیدار از این دو نقل مختلف آنرا که موافق مذهب مخالفان شیعه امامیه باشد چه
بدرستی که راستی در مخالفت آن مخالفان است و بگفته او علیه السلام که فرا گیرید و بجیید از این دو نقل مختلف آنچه نقل کننده
آن بیشترست چه بدرستی که آنچه نقل کننده آن بیشترست شکی نیست در بهتر بودن آن **اصل** وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ
ذَلِكَ إِلَّا أَقَلَّهُ وَلَا نَجِدُ شَيْئًا أَحْوَطَ وَلَا أَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَى الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ بِأَيِّهِمَا
أَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ **شرح** مقصود مصنف رحمه الله تعالی اینجا بیان اینست که آن اطلاق ثابت نشده از امام

جعفر صادق علیه السلم و ظن اینکه معنی آن سه قول در مقبوله عمر بن حنظله مذکورست بدو وجه اول اینکه موافقت کتاب الله که مذکور
ست در مقبوله عمر بن حنظله برای بیان تمیز علیحده نیست زیرا که آن تمیز قولیست و از ما نحن فیه خارجست بنابر اینکه مخالف
کتاب الله مردودست هر چند که در غیر صورت اختلاف روایات باشد بلکه برای بیان آنست که مخالفت قوم موافقت کتاب
الله است چنانچه بیان میشود در شرح مقبوله عمر بن حنظله پس نمیماند در مقبوله عمر بن حنظله مکرر و تمیز ضعیف از جمله سه تمیز و
آنجا مخالفت قوم و موافقت اجماع است و باین اشارت کرده که گفت که و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله و او حالیه است
و مراد با قل اینجا کمترست باعتبار عدد و با مراد ضعیف است چنانچه میگویند که رجل اقل ای فقیر و فیه البقیة دوم اینکه قیاس
منصوص العلة معمول به نیست در صورتی که معارض صریح داشته باشد و در ما نحن فیه معارض صریح منقول است از امام جعفر صادق
علیه السلم چنانچه می آید در حدیث هشتم و نهم باب اختلاف الحدیث و باین اشارت کرده که گفت که و لا نجد شیئا احوط الخ
مراد با حوط اینجا دورتر از قیاس مردود در شریعت است یعنی و حال آنکه ما نمی شناسیم الاجمیع آن سه وجه ترجیح که منقول
شده از مقبوله عمر بن حنظله مگر کمتر آنرا و نمی یابیم چیزی را که احتیاط در آن بیشتر باشد و نه چیزی را که فراخی در آن بیشتر باشد
از رد کردن دانش همه صورتهای اختلاف روایات در غیر محل مناظره و کسی در دین و میراث و مانند آنها بسوی امام
جعفر صادق علیه السلم و قبول فراخ کردن او باره کار را در آن صورتها بگفته او علیه السلم که هر کدام از آن دو نقل مختلف
که بچسبید و آنرا اخذ کرد بگیرد و علاوه نیست ستاره آنکه فراخ کردن از در قبول سخن امام مفترض الطاعة باشد مخفی نماند که این
تخییر منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب العقل در حدیث دهم و یازدهم باب اختلاف الحدیث که در صورت اختلاف
دو روایت از دو امام عمل بقول امام اخیر را ترجیح می باید داد و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الرجلین
یوصی الیهما فینفرد کل واحد منهما بنصف الترکة مستند باین ترجیح شده زیرا که آن ترجیح در زمان احتمال اتقای تقیه و
اتقای دولت ظالم زمان امام اخیرست و در این زمانها جاری نیست والله اعلم اصل وَقَد یَسَّرَ اللّٰهُ وَ لَهُ الحَمدُ تَألِیفَ
مَا سَألتَ وَ اَرجُو اَن یَکُونَ بِحَیثُ تَوَخَّیتَ شرح این در مقابل سخن برادرست که گذشت در ضمن و قلت انک تحب ان
اخر یعنی و بتحقیق میسر کرد الله تعالی و او راست و بس ستایش این توفیق با هر ستایش بهم آوردن کتاب کافی را که
طلبیدی و امید میدارم که بوده باشد بپایه که خواستی و دوست داشتی مخفی نماند که این عبارت دلالت بر آن میکند که مصنف
رحمه الله تعالی خطبه را بعد از اتمام تصنیف کافی نوشته است اصل فَمَهمَا کَانَ فِیهِ مِن تَقصِیرٍ فَلَم تُقَصِّر نِیَّتُنَا فِی اِهدَاءِ النَّصِیحَةِ
اِذ کَانَت وَاجِبَةً لِاِخوَانِنَا وَ اَهلِ مِلَّتِنَا مَعَ مَا رَجَونَا اَن نَکُونَ مُشَارِکِینَ لِکُلِّ مَنِ اقتَبَسَ مِنهُ وَ عَمِلَ بِمَا فِیهِ فِی دَهرِنَا
هَذَا وَ فِی غَابِرِهِ اِلَی انقِضَاءِ الدُّنیَا اِذِ الرَّبُّ جَلَّ وَ عَزَّ وَاحِدٌ وَ الرَّسُولُ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ وَ الشَّرِیعَةُ وَاحِدَةٌ
شرح التقصیر وا دادن چیزی کسی [illegible] و ترک کار ضروری و معنی اول اینجا مناسبترست چه طالب استعمال آن در معنی
دوم با عن می باشد و نیز اگر معنی دوم مراد می بود بجای اذ کانت واجبة اذ کان واجبا مناسبتر بود یعنی پس هر چه باشم
در کتاب کافی از تقصیر پس گناه ما نیست چه تقصیر نکرده نیت و قصد ما در فرستادن خالص گفتگو بسوی دوستان مراد است
که آن تقصیر اگر از ما است از روی خطا واقع شده و اگر از راویان پیش از ما یا کاتبان پس از ما است ما را تقصیری نیست
چه بوده خالص گفتگو واجب بر ما با هر که از او آید برای برادران ما و اهل دین ما که شیعیان دوازده امام باشند
پس خودداری از خالص گفتگو حرام و باعث عذاب است با وجود آنکه امید داریم که باشیم شریکان در ثواب با هر کس که
کسب نور حق کند از این کتاب و عمل کند بآنچه حق است و در این کتاب است در زمان ما که حاضرست و در آینده آن تا تمام
آمدن دنیا و این امید بنابر جهت که حق تغییر نمی یابد بدرجه صاحب کل اختیار عالم جل و عز یکی است که اگر دو می بود ممکن بود
که خلاف شریعت محمدی حق شود و رسول که محمد است صلی الله علیه و آله آخر پیغمبرانست که اگر پیغمبری دیگری می آمد ممکن بود که
خلاف شریعت محمدی حق شود و شریعت محمدی یکیست که اگر متعدد می بود موافق [illegible] اهل اجتهاد که ایشان را مصوبه

میگویند ممکن بود که خلاف این شریعت حق شود و حاصل آنکه هر گاه در ترک نصیحت هم عذاب آخرت باشد و در کردن
نصیحت امید اینقدر ثواب باشد پس تقصیری که واقع شده باشد والسته نخواهد بود مخفی نماند که این عبارات
دلالت میکند بر اینکه دعوی علم بمضمون هر حدیث کتاب کافی خوب نیست مگر آنکه مراد از تقصیر معنی دوم باشد اصل
وَ حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ اِلَی یَومِ القِیٰمَةِ شرح مانند این عبارت می آید در حدیث نوزدهم باب البدع از کتاب
العقل یعنی و آنچه محمد علیه السلم در میان امت خود بیان حلال بودن آن کرده حلال است و آنچه بیان حرام بودن آن
کرده حرام است تا روز قیامت حق مخالف آن دو نخواهد آمد و این نیز باعث امیدیست که مذکور شد اصل
وَ وَسَّعنَا قَلِیلاً کِتَابَ الحُجَّةِ وَ اِن لَم نُکَمِّلهُ عَلَی استِحقَاقِهِ لِاَنَّا کَرِهنَا اَن نَبخَسَ حُظُوظَهُ کُلَّهَا وَ اَرجُو اَن یُسَهِّلَ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَزَّ
اِمضَاءَ مَا قَدَّمنَا مِنَ النِّیَّةِ اِن تَأَخَّرَ الاَجَلُ صَنَّفنَا کِتَابًا اَوسَعَ وَ اَکمَلَ مِنهُ نُوَفِّیهِ حُقُوقَهُ کُلَّهَا اِن شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَی وَ بِهِ
الحَولُ وَ القُوَّةُ وَ اِلَیهِ الرَّغبَةُ فِی الزِّیَادَةِ فِی المَعُونَةِ وَ التَّوفِیقِ وَ الصَّلوٰةُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ الاَخیَارِ
شرح نبخس بباء یکنقطه و خاء با نقطه و سین بینقطه بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر از باب منع است الحول بفتح حاء
بینقطه و سکون واو مصدر باب نصر پیچیده و کج شدن و مراد اینجا پیچیدگی عزم و برگشتن آن از کاریست و مقابله آن
با قوت عزم باعتبار آنست که پیچیده و ضعیف می باشد مثل چشم احول یعنی و گشاده کردیم اندکی کتاب حجت را یعنی کتابی
که در آن مذکور شده احادیث متعلق باحوال امام مفترض الطاعة خواه رسول و خواه وصی عالم بجمیع احکام که هر روی کامل
نکند اگر چه کامل آن نکنیم کتاب حجت را بر قدری که لایق آنست و وجه گشاده کردن اندکی آنست که قصد سابق ما این بود
که نخواستیم که چیزی کم کنیم از هر چه لایق آنست و از این قصد در وقت تصنیف کتاب کافی اندکی میسر شد و باقی میسر نشد
و امید میدارم که آسان کند الله جل و عز بعمل آوردن آن قصد سابق را اگر پس افتد زمان مرگ تصنیف کنیم کتابی علیحده در
احادیث حجت گشاده تر و کامل تر از این کتاب حجت و بهم آن کتاب را هر چه حق آنست اگر خواسته باشد الله تعالی و
بوسیله آنکه خبری اوست و بس پیچیده شدن عزم از کاری و قوت عزم بر کاری مثل انقباض نفس مطیع از عصیان و نفس
عاصی از طاعت با وجود وسعت [illegible] در قدرت و انبساط نفس مطیع در طاعت و نفس عاصی در عصیان بی جبر و بیان
این میشود در باب السعادة و الشقاء و باب الاستطاعة از کتاب التوحید و بسوی اوست و بس توجه برای زیادتی
در مدد و توفیق و درود بر پیشوای ما محمد پیغمبر خدای تعالی و بر اهل بیت او که پاکانند از گناه و بهترانند اصل وَ اَوَّلُ
مَا اَبدَأُ بِهِ وَ اَفتَتِحُ بِهِ کِتَابِی هٰذَا کِتَابُ العَقلِ شرح کتاب کافی بنابر ظاهر حال و بنابر آنچه منقولست از شهید ثانی شیخ
زین الدین رحمه الله تعالی که کتاب الروضة جزو کافی نیست مشتمل بر سی و سه کتاب است اول کتاب العقل دوم
کتاب التوحید سوم کتاب الحجة چهارم کتاب الایمان و الکفر پنجم کتاب الدعاء ششم کتاب فضل القرآن هفتم
کتاب العشرة هشتم کتاب الطهارة نهم کتاب الحیض دهم کتاب الجنائز یازدهم کتاب الصلوة دوازدهم کتاب الزکوة سیزدهم
کتاب الصیام چهاردهم کتاب الحج پانزدهم کتاب الجهاد شانزدهم کتاب المعیشة هفدهم کتاب النکاح هجدهم کتاب العقیقة نوزدهم
کتاب الطلاق بیستم کتاب العتق و التدبیر و الکتابة بیست و یکم کتاب الصید بیست و دوم کتاب الذبائح بیست و سوم کتاب الاطعمة
بیست و چهارم کتاب الاشربة بیست و پنجم کتاب الزی و التجمل و المروة بیست و ششم کتاب الدواجن بیست و هفتم کتاب الوصایا
بیست و هشتم کتاب المواریث بیست و نهم کتاب الحدود سی ام کتاب الدیات سی و یکم کتاب الشهادات سی و دوم
کتاب القضایا و الاحکام سی و سوم کتاب الایمان و النذور و الکفارات و اگر کتاب الروضة جزو کافی شمرده شود کتاب
سی و چهارم خواهد بود و شیخ طوسی در فهرست کتاب الروضة را جزو کافی شمرده و مع هذا کتاب کافی را سی شمرده
با وجود این کتاب العشرة را ذکر نکرده و کتاب الطهارة و الحیض را یکی شمرده و کتاب العقیقة را ذکر نکرده و کتاب الاطعمة و الاشربة
را یکی شمرده و [illegible] کتاب الطهارة و الحیض را [illegible] تقدیر آنچه پیش از کتاب الطهارة است [illegible]

که ابتدا بآنها میشود و اول آن اصول کتاب العقل است و مراد بعقل اینجا خرد است که شرط التکلیف است و آن صفتی است
که اقتضای پیروی حق میکند و آن دو مقابل دارد اول مقابل باعتبار مقتضا و آن جهل است و این صفتی است که اقتضای
پیروی باطل میکند و این دو مقابل در یک محل می باشند دوم مقابل باعتبار محل و آن جنون است پس محل عقل و محل جنون
غیر یکدیگر است و در بعضی آیات و احادیث که نفی عقل از پیرو باطل شده باعتبار اول است باینمعنی که مقتضای آن در او
نیست و در بعضی که اثبات عقل برای پیرو باطل شده باعتبار دوم است باینمعنی که قابل التکلیف است و نظیر این آنست
که در بعضی آیات و احادیث نفی علم از کسی شده باعتبار اینکه ثمره علم عمل است و در او نیست چنانچه می آید در حدیث
دوم باب ششم کتاب العقل و در بعضی دیگر اثبات علم برای او شده باعتبار اینکه اصل علم در او هست یعنی و اول آنچه
ابتدا میکنم بآن و کشف میدهیم بآن این کتاب کافی خود را کتابیست که در آن احادیثی که نسبتی بعقل دارد و اصیل
وَفَضَائِلُ الْعِلْمِ وَارْتِفَاعُ دَرَجَةِ أَهْلِهِ وَعُلُوُّ قَدْرِهِمْ وَنَقْصُ الْجَهْلِ وَخَسَاسَةُ أَهْلِهِ وَسُقُوطُ مَنْزِلَتِهِمْ إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ
الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَبِهِ يُحْتَجُّ وَلَهُ الثَّوَابُ وَعَلَيْهِ الْعِقَابُ شرح این بیان وجه تقدیم کتاب العقل بر سایر کتب کافی
است و فضایل مرفوع و مبتدا است خبرش اولکان تا آخر است الف لام العلم برای عهد خارجیست و اشارتست بعلم
الدین که مکرر مذکور شده در فقرات سابقه مثل فقره و قلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم
الدین ضمیر اهله در اول راجع بالعلم است و مراد باهله جمعی است که عمل کنند بعلم دین و النقص بفتح نون و سکون قاف و صاد
بینقطه ضد فضیلت است و آن عطف است بر فضایل و افراد باعتبار آنست که در اصل مصدر است باب نصرت الف لام الجهل
برای عهد خارجیست و مراد ضد علم الدین است مثل ظن حاصل باجتهاد در مسایل دین ضمیر اهله در دوم راجع بالجهل است
و مراد باهله جمعیست که عمل بظن کنند در مسایل دین مثل اهل رای و هر که مذکور شود در کلام مصنف که قد فهمت یا اخی ما شکوت
من اصطلاح اهل دهرنا علی الجهالة اذ برای تعلیل است و اشارتست باینکه عقل چون مستقلست در معرفت ربوبیت رب
العالمین پس مستقل است در معرفت چهار چیز اول اینکه علم دین اشرفست از سایر علوم مثل علوم فلاسفه دوم اینکه عاملان
به علم دین بهترند از عاملان بجهل بسایر مسایل و منظور در جمیع ابواب کتاب العقل بیان یکی از این چهار چیز است خواه
بدلالت مطابقی و خواه بدلالت التزامی ذکر لفظ کان اشارتست باینکه قطب بودن عقل متحقق شده در وقت خلق ارواح
که مذکور است در آیت سوره اعراف و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب
اول کتاب العقل القطب منصوب و خبر کانست یا مرفوع و خبر هوست و قطب در اصل آهنیست میخ آسیاست و اینجا عبارتست
از مناط انتظام چرخ المدار بفتح میم مصدر میمی باب نصر انتظام اعتراف بربوبیت رب العالمین است و در این کلام تشبیه عقل
است بمیخ آسیا و تشبیه اعتراف بربوبیت است بآسیا و تشبیه انتظام آن اعتراف بتحصیل علم دین و عمل بآن و عدول از ضد
آنهاست بگردش آسیا یحتج بحاء بینقطه و تشدید جیم بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است الاحتجاج ایراد حجت
بر خصم و مراد اینجا ایراد حجت بر اهل جهل است در مسایل دین و له الثواب و علیه العقاب بنا بر نوعی از مجاز است نظیر آنچه
می آید در حدیث اول باب اول کتاب العقل که و ایاک اعاقب و ایاک اثیب یعنی و خرسیهای علم دین و بلندی
مرتبه پیروان آن علم و بلندی پایه ایشان و بدی نادانی مثل ظن و زبونی پیروان ظن و پستی مرتبه ایشان باین جهت که بود
خود مانند میخ آسیا که بر آنست گردش آسیای اعتراف بربوبیت رب العالمین بتحصیل علم دین و عمل بآن و بخرد و پس حجت
گرفته میشود اولا بر اهل جهالت و برای صاحب آنست ثواب اگر بمقتضای آن عمل کند و بر صاحب آنست عذاب اگر مخالفت مقتضای
آن کند اصول کتاب العقل شرح این کتاب احادیث است که نسبتی بخرد دارد و در این کتاب بیست و نه باب است اول
باب العقل و الجهل دوم باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه سوم باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء
چهارم باب اصناف الناس پنجم باب ثواب العالم و المتعلم ششم باب صفة العلماء هفتم باب حق العالم

هشتم باب فقد العلماء نهم باب مجالسة العلماء و صحبتهم دهم باب سؤال العالم و تذاکره یازدهم باب بذل العلم
دوازدهم باب النهی عن القول بغیر علم سیزدهم باب من عمل بغیر علم چهاردهم باب استعمال العلم پانزدهم باب المستاکل بعلمه و المباهی
به شانزدهم باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه هفدهم باب النوادر هجدهم باب روایة الکتب و الحدیث و فضل
الکتابة و التمسک بالکتب نوزدهم باب التقلید بیستم باب البدع و الرای و المقاییس بیست و یکم باب الرد الی الکتاب
و السنة و انه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الیه الناس الا و قد جاء فیه کتاب او سنة بیست و دوم باب اختلاف
الحدیث بیست و سوم باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب باب اول اصل باب العقل و الجهل شرح
این باب بیان خوبی خرد و بیان بدی ضد آن در مقتضاست چون مصنف رحمه الله تعالی بیان کرد که هر حدیث که در کتاب کافی است
صحیح است براحتیاجی در شرح بذکر جمیع سند احادیث نیست و اختصار بهتر است مگر در جای که توضیح معنی حدیث موقوف بر ذکر سند باشد
مخفی نماند که آنچه در بیان معنی آیات غیر محکمات میکنیم بالنقل از دیگریست یا محض اظهار احتمالات چه معنی آنها را غیر الله تعالی
و رسول و دوازده امام کسی نمیداند مگر آنکه از ایشان پرسد و پیروی ظن جایز نیست و بیان معنی احادیث نیز چنین است
و در این باب سی و چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ
فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِنِّي
إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ شرح مراد بعقل اینجا خرد است که شرط التکلیف است و آن مقابل جنون است
الاستنطاق بسخن آوردن و مراد بسخن عقل اینجا اقرار نمودن آنست هنگامیکه مایلست بسوی اعتراف بربوبیت رب العالمین
که مذکور است در آیت سوره اعراف که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا و بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب ششم
است ثم در اول برای تراخی زمان التکلیف باقبال از زمان حدوث و نطق عقل است و مراد باقبال توجه بسوی رب العالمین
برای معرفت احکام دین است بتوسط وحی یا بتوسط رسول موافق آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم باب اول که ان
ما عرف ان له ربا فقد ینبغی له ان یعرف ان لذلک الرب رضا و سخطا و انه لا یعرف رضاه و سخطه الا بوحی او رسول و بیان
میشود و مراد بادبار استقلال بحکم است در غیر احکام دین خواه از روی ظن باشد مثل حکم در قیم متلفات و مقادیر جنایات
و عدالت رواة و مانند آنها و خواه از روی علم باشد مثل حکم در امثال اینکه من ستطیع جمع و از این ظاهر میشود که ثم در دوم
برای تراخی مرتبه است برای اشارت باینکه اقبال اهم از ادبار است بسیار اگر چه اقبال متراخی است از ادبار باعتبار زمان
زیرا که معرفت آنچه عقل مستقل است در آن پیش از معرفت چیزیست که عقل مستقل در آن نیست بسیار و بعد از حدیث چهارم
این باب عکس این ترتیب مذکور میشود و اکملتک بنون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال یا باب
تفعیل است و کمال عقل عبارتست از استجماع جنودی که مذکور میشود در حدیث چهاردهم این باب احب بصیغه مضارع متکلم وحده
از باب افعال است اما بفتح همزه و تخفیف میم است ایاک چهار جا بکسر همزه و تشدید یا و در نقطه در هر چهار منصوبست مجلا و مفعول
بعد از آنست بدانکه این کلام از قبیل مجاز است زیرا که عقل مخاطب و مامور و منهی و مثاب و معاقب نمیشود پس مراد است
که عقل مناط التکلیف هنگامیست باقبال و ادبار و مناط امر و نهی و ثواب و عقاب هنگامیست یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که وقتی که آفرید الله تعالی خرد را اقرار کرد اعتراف بسوی ربوبیت رب العالمین بعد از آن الله تعالی گفت
او را که متوجه شو بسوی مادر احکام دین پس متوجه شد بعد از آن گفت او را که بسر خود شو در غیر احکام دین پس بسر خود شد بعد از آن
گفت خرد را که قسم بعزت و بزرگی خودم که نیافریدم آفریده را که آن محبوبتر باشد بسوی من از تو و کامل نمیکنم البته ترا مگر در کسی که
دوست میدارم او را که انبیا و اوصیا و مانند ایشان باشند آگاه باش بدرستی که من ترا امر میکنم و ترا نهی میکنم و ترا عذاب
میکنم بر نافرمانی و ترا ثواب میدهم بر فرمانبرداری دوم اصل عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ

تعلیم دین اشرفند از عاملان
بسایر دم سوم اینکه جاهل بعلم
دین بدتر است از جاهل بسایر
مسایل چهارم اینکه عاملان بجهل
صح

صلى الله عليه فقال يا آدم اني امرت ان اخيرك واحدة من ثلث فاخترها ودع اثنتين فقال له آدم عليه السلم يا جبرئيل
وما الثلث فقال العقل والحياء والدين فقال آدم عليه السلم اني قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء والدين انصرفا و
دعاه فقالا يا جبرئيل انا امرنا ان نكون مع العقل حيث كان قال فشانكما وعرج شرح الحيا بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف
یا دو نقطه در پایین و الف ممدوده مصدر حیی بکسر العین یا و فتح اللام یا از باب علم خود را از چیزی علم بوسیله مکاشفه
بی توسط وحی بر رسول باشد و خواه بغیر آن باشد موافق آیت سوره زمر قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب و
الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون الدین بکسر دال بی‌نقطه مصدر باب ضرب فرمان برداری در ادای طاعت
الله و رسولش است در احکام معلومه از ایشان و مثل سوال اهل الذکر علیهم السلم از احکام غیر معلومه از ایشان یعنی
روایت است از امیر المؤمنین علیه السلم گفت که فرود آمد جبرئیل علیه السلم بر آدم صفی صلی الله علیه پس گفت که ای آدم بتحقیق من
مامور شده ام از جانب الله تعالی باینکه مخیر کنم ترا که بگزینی یکی از سه صفت را پس بگزین آن یکی را و بگذار دو را پس گفت
او را آدم علیه السلم که ای جبرئیل چیست آن سه پس گفت جبرئیل که آن سه خردمندی و شرم و طاعت است پس گفت آدم علیه السلم
که بتحقیق من برگزیدم خردمندی را پس گفت جبرئیل شرم و طاعت را که برگردید و بگذارید آدم را با خردمندی پس گفتند
بتحقیق ما ماموریم از جانب الله تعالی باینکه باشیم با خردمندی هر جا که باشد گفت جبرئیل علیه السلم که پس بکار خود باشید و بالا
رفت بمحل خود از آسمان مخفی نماند که در این حدیث تشبیه است و مقصود آنست که خردمندی اصل است و شرم و طاعت تابع
آن می باشد سوم اصل عن بعض اصحابنا رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما العقل قال ما عبد به الرحمن و
اکتسب به الجنان قال قلت فالذی کان فی معاویة فقال تلک النکراء تلک الشیطنة وهی شبیهة بالعقل ولیست بالعقل
شرح النکراء بفتح نون و سکون کاف و را بی‌نقطه و الف ممدوده آنچه از آن باید گریخت یعنی روایت است از بعض
یاران ما بالا برد راوی سند حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم گفت راوی که گفتم امام را که چیست خردی که ممدوح است
و آن را خردمندی نیز مینامند گفت که چیزیست که پرستش کرده شده است با آن الله تعالی و بهم رسانیده شده است با آن
باغهای بهشت گفت راوی که گفتم که پس آنچه بود در معاویه چه بود پس گفت امام علیه السلم که آن بلا بود آن بد خواهی بود و آن
مانند خردمندی بود و خردمندی نبود چه پیروی حق نمیکرد و زیرکی دنیا و بس خردمندی نیست چهارم اصل سمعت الرضا
علیه السلم یقول صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله شرح شنیدم از امام رضا علیه السلم میگفت که دوست هر کس خردمندیش
است و دشمن هر کس ناخردمندیش است چه اگر خردمندی دارد و پیروی حق دارد دشمنی هیچکس باو ضرر نمیرساند و دوستان
دیگر چیزی نیند و اگر ناخردمندی دارد و پیروی باطل دارد دوستی هیچکس باو نفع نمیرساند و دشمنان دیگر بیکار نند
پنجم اصل قلت لابی الحسن علیه السلم ان عندنا قوما لهم محبة ولیست لهم تلک العزیمة یقولون بهذا القول فقال
علیه السلم لیس اولئک ممن عاتب الله انما قال الله فاعتبروا یا اولی الابصار شرح گفتم امام رضا علیه السلم را که بتحقیق
نزد ما جمعی هستند که ایشان را دوستی با شما هست و نیست ایشان را آن جد که می باید در دوستی مراد آنست که موافقت
میکنند در پیروی ظن چون دین خود را از محکمات قرآن بعلم و یقین و بصیرت فرا نگرفته اند اقرار میکنند بآنچه ما اقرار میکنیم
آیا بآن مومن میشوند یا نه پس گفت امام علیه السلم که نیستند این قوم از خردمندانی که عتاب کرده ایشان را الله
تعالی چه الله تعالی باین قوم خطاب نکرده و بخردمندان خطاب کرده که گفته در سوره حشر که پس عبرت گیرید ای صاحبان
دیده و بینا مراد آنست که این قوم داخل مومنان حقیقی نیستند بلکه اهل شکند و کار ایشان با الله تعالی است چنانچه گذشت
در شرح والامر فی الشاک تا آخر در خطبه ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من کان عاقلا کان له دین ومن کان
له دین دخل الجنة شرح الدین بکسر دال خواری و فروتنی نزد کسی و مراد اینجا فروتنی نزد الله تعالی است باقبال و ادبار
که مذکور شد در حدیث اول این باب و الست ایمان حقیقی یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که هر که هست خردمند

او را ایمان حقیقی و هر که هست او را ایمان حقیقی داخل بهشت میشود چه هر مومن حقیقی کار ایشان با الله تعالی است چنانچه بیان
شد در شرح والامر فی الشاک تا آخر در خطبه هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال انما یداق الله العباد فی
الحساب یوم القیمة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا شرح یداق بدال بی‌نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع
معلوم غایب باب مفاعله است العقل خردمندی و اینجا بمعنی صاحب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
گفت که خرده نمیگیرد الله تعالی بندگان خود را در روز قیامت مگر بقدر آنچه در دنیا بایشان داده از خردهای خودشان که چرا
با وجود اینکه زیرکی رسا داشتید راه باطل گزیدید یا از خردمندیهای خردمندان که چرا با وجود اینکه پیروان حق و پیشوایان
شما بودند مثل رسولان و امامان و تابعان ایشان فرمان برداری نکردید و پیروی باطل کردید پس در جایی که مومنان
بیشتر باشند که کافران و منافقان اینجا خورده گیری بیشتر میشود چنانچه عذاب زنان پیغمبر علیه السلم در زنا و خطا دو برابر
عذاب زنان دیگر است هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم فلان من عبادته ودینه وفضله فقال
کیف عقله قلت لا ادری فقال ان الثواب علی قدر العقل ان رجلا من بنی اسرائیل کان یعبد الله فی جزیرة
من جزائر البحر خضراء نضرة کثیرة الشجر ظاهرة الماء وان ملکا من الملائکة مر به فقال یا رب ارنی ثواب عبدک
هذا فاراه الله ذلک فاستقله الملک فاوحی الله الیه ان اصحبه فاتاه الملک فی صورة انسی فقال له من انت
قال انا رجل عابد بلغنی مکانک وعبادتک فی هذا المکان فاتیتک لاعبد الله معک فکان معه یومه ذلک فلما اصبح قال
له الملک ان مکانک لنزه وما یصلح الا للعبادة فقال له العابد ان لمکاننا هذا عیبا فقال له وما هو قال لیس لربنا بهیمة فلو کان
له حمار رعیناه فی هذا الموضع فان هذا الحشیش یضیع فقال له الملک وما لربک حمار فقال لو کان له حمار ما کان یضیع مثل
هذا الحشیش فاوحی الله الی الملک انما اثیبه علی قدر عقله شرح فلان مبتدا است من بکسر میم و سکون نون حرف جر است
و ظرف خبر مبتدا است و مراد آنست که عبادت او و دین او و فضل او در مرتبه کمال است چنانچه گویا که او از آنها مخلوق شده
الدین بکسر دال پرهیزکاری از محارم الفضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه بخشش مال و مانند آن النضرة بفتح نون و کسر ضاد
با نقطه و را بی‌نقطه است یعنی تازه و خرم ان بفتح همزه و سکون نون که مکسور شده برای التقای ساکنین مخففه است
زیرا که اوحی متضمن معنی قال است یضیع در اول بصیغه معلوم باب ضرب است و در دوم بصیغه معلوم باب تفعیل و باب افعال
میتواند بود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که فلانکس کامل است طاعتش و پرهیزکاریش و بخششش گفت که چگونه
است خردمندی و پیروی حقش گفتم که نمیدانم گفت که بتحقیق ثواب آخرت بقدر خردمندی و پیروی حق است و طاعت
ظاهر اعتباری ندارد و بیان این آنکه مردی از فرزندان یعقوب که برادر یوسف بود طاعت میکرد در جزیره
از جزیره‌های دریا که سبز و خوش و سبزه بسیار و درخت پاکیزه آب بوده و فرشته از فرشتگان گذشت بر او پس گفت فرشته
الله تعالی را که ای صاحب کل اختیار من بنما بمن ثواب این بنده ترا پس نمود الله تعالی باو آن ثواب را پس کم شمرد فرشته
آن ثواب را نسبت بطاعت آن مرد پس الله تعالی وحی فرستاد بسوی آن فرشته که با او باش تا حقیقت کار او را دریابی
پس آمد فرشته نزد آن مرد در صورت آدمی پس گفت آن مرد او را که چه کسی تو گفت چون بصورت مرد شده بود که من مردی
ام پرستش تو در اینجا پس نزد تو آمدم تا پرستش کنم الله تعالی را با تو پس بود فرشته با او آن روز چون الصبح روز دیگر
رسید گفت آن مرد از فرشته که مراست که جای تو هر آینه پاکیزه جاییست و نمی شاید مگر برای پرستش گفت که بدرستیکه این
جای ما را عیبی است فرشته گفت که چیست آن عیب گفت که اینکه نیست صاحب کل اختیار ما را ستوری پس اگر می‌بود
او را خری میچرانیدیم آن را در اینجا چه گیاه باین بسیاری ضایع میشود پس فرشته گفت که نمی‌باشد صاحب کل اختیار ترا خری
عابد گفت که اگر می‌بود او را خری که در بود که ضایع کند مثل این گیاه را پس الله تعالی وحی فرستاد بسوی آن فرشته که ثواب میدهم
بنده خود را بقدر خردمندیش مخفی نماند که این عابد ابله و مستضعف بوده و شاید که معذور باشد یا اینکه فرض محال کرده

پس اعتقاد صحبت الصادق ندا شته ونکاو نبوده **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا بلغکم عن رجل حسن
حال فی الصلوة فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون رسد بشما از مردی
اینکه خوب حال دارد در پرستش مثل نماز شب و روزه پس بازی مغرور مشوید از آن و فکر کنید در اینکه خوبی حال دارد در
خردمندی و پیروی حق یا نه چه جزا داده نمیشود آن مرد در قیامت مگر بقدر خردمندیش **دهم اصل** ذکرت لابی عبد الله
علیه السلم رجلا مبتلی بالوضوء والصلوة وقلت هو رجل عاقل فقال ابو عبد الله علیه السلم وای عقل له وهو یطیع الشیطان
فقلت له وکیف یطیع الشیطان فقال سله هذا الذی یاتیه من ای شی هو فانه یقول من عمل الشیطان **شرح**
حکایت کردم برای امام جعفر صادق علیه السلم احوال مردی را که مبتلی و سواس در نیت وضو و نماز گرفتار است وگفتم که او مردی است
خردمند پس امام علیه السلم گفت که چه خردمندی او داشته باشد و حال آنکه او پیروی شیطان میکند گفتم که چگونه وگفتم
که او مردیست خردمند پس امام علیه السلم گفت که چه خردمندی او داشته باشد و حال آنکه او پیروی شیطان میکند گفتم
که چگونه پیروی شیطان میکند امام علیه السلم گفت که اگر خواهی که بدانی سوال کن آن مرد را که این وسواسی که بر سر او
در نیت وضو و نماز می آید از چه بابت است چه او اقرار خواهد کرد که از کاریست که شیطان میفرماید **یازدهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و
اقامة العاقل فی بلده افضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبیا ولا رسولا حتی یستکمل العقل ویکون عقله افضل
جمیع امته وما یضمر النبی صلی الله علیه فی نفسه افضل من اجتهاد المجتهدین وما ادی العبد فرائض الله حتی عقل عنه ولا
بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل والعقلاء هم اولو الالباب الذین قال الله وما یذکر الا اولو
الالباب **شرح** النبی الانسان که الله تعالی با او سخن گوید بی آنکه انسانی دیگر واسطه باشد و مراد اینجا رسولی است که
مدتی پیش از آنکه رسول شود نبی باشد تا کمال اهلیت رسالت بهم رساند و مرتبه او نزد الله تعالی بسیار بزرگ شود و
الرسول الانسان که الله تعالی با او سخن گوید بواسطه انسانی دیگر و فرستاده شده باشد بسوی غیر خودش و مراد اینجا
رسولیست بی نبی باشد و تحقیق اینها می آید در شرح حدیث اول باب سوم کتاب الحجة **ترجمه** گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که نصیب نکرده الله تعالی بندگان خود را چیزی بهتر از خردمندی و پیروی حق چه خواب خردمند پیرو حق بهتر است از
بیداری شب های ناخردمند پیرو باطل در عبادت و ماندن خردمند پیرو حق در شهر خود بهتر است از سفر ناخردمند پیرو باطل
و عبادت مثل سفر حج ونفرستاده الله تعالی رسول فرستاده بعد از نبوت را و نه رسول ابتدائی را مگر برای طلب کمال
خردمندی و پیروی حق از امت او و می باشد خردمندی و پیروی حق در نبی و در رسول کاملتر از خردمندی و پیروی حق در
همه امت او و آنچه قصد میکند نبی در دل خود و پنهانی آورد بواسطه فکری کاملتر است از تعب کشیدن همه تعب کشنده
غیر نبی در عبادت و بجا نیاورده بنده الله تعالی فرائض الله تعالی را مگر وقتی که فرا گرفته باشد علم آنها را از نبی و پیروی
نکرده بنده با مراد و نیت که فرا گرفته باشد علم آنها را از الله تعالی بسبب وحی نبی وحاصل هر دو یکی است و نرسیده
همه طاعت کنندگان غیر فرا گیرندگان علم از نبی در کمال طاعت خود بانچه رسیده بان فرا گیرنده علم از نبی و فرا گیرندگان علم
از نبی ایشانند صاحبان خردمندیها که بیان ایشان اراده الله تعالی در چند سوره و می آید در حدیث آینده و نجا طر خرد
نیمه بعد آنرا گفتیم در صفت فرا گیرندگان علم از نبی مگر صاحبان خردمندیها منع نماند که چون در قرآن لفظ و ما یتذکر نیست
با پرورش شرح ظاهر تر نمود اگرچه میتواند بود که نقل معنی با قراءتی غیر مشهور باشد **دوازدهم اصل** عن هشام بن الحکم
قال قال لی ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم یا هشام ان الله تبارک وتعالی بشر اهل العقل والفهم فی کتابه فقال
فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولو الالباب **شرح**
العقل خردمندی الفهم هوشمندی و فرق میان این دو آنست که خردمندی سبب هوشمندیست چه بکار بردن خرد باعث

آن میشود که تمیز حق و باطل کنند احسنه عبارت از مضمون آیات محکماتیست که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و وعید
بر مخالفت آن نهی از اختلاف از روی ظن و وعید بر مخالفت آن نهی صریح شده و بهتر بودن آن برای آنست که دل
قرار میگیرد بر امکان عمل بآنها مگر متوجه بسوی امام عالم بجمیع قرآن و جمیع احکام الهی و تصدیق بوجود او در هر زمان
پس آنها وسیله معرفت امام حق است و امام حق وسیله معرفت متشابهات قرآنست و مراد بمحکم آیتی است که معنی آنرا
میفهمد هر که زبان عربی میداند و تامل در آن میکند و ممنوع نشده و آیت بغیر این قسم را متشابه میخوانند روایت است
از هشام بن الحکم اینکه گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلم که ای هشام بدرستی که الله تعالی مژده داد صاحبان
خردمندی و هوشمندی را در قرآن با پرورش که گفت در سوره زمر که والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا
الی الله لهم البشری فبشر و جمع که دوری میکنند از پرستش امام باطل و تعیین امام را بالله تعالی وامیگذارند
ایشان مژده است و پس مژدگانی به بهشت جاودانی پس مژده بده ای محمد بندگان مرا آنچنان بندگانی که گوش میدارند
آیتهای این گفته را که قرآن باشد پس پیش میدارند آیتهای بهتر آنرا آن بندگان و پس کسی نیند که بعد از توفیق راه نمائی
کرده ایشان را الله تعالی بسوی صراط مستقیم چه ایشان و پس از راهنمایان بحق که دوازده امام علیهم السلم باشند کسب
علم میکنند و فضولی نمیکنند و تفصیل این گذشت در شرح و [illegible] هم در خطبه و آن بندگان و پس صاحبان خردمندیها
آنچه که محکمات را وا گذاشته از پی متشابهات افتند و اقرار نکنند که برابر نیستند امامانی که میدانند و پیروی ظن
نمیکنند با امامانی که نمیدانند و پیروی ظن میکنند کمال ما خردمندی دارد **اصل** یا هشام ان الله تبارک وتعالی
اکمل للناس الحجج بالعقول ونصر النبیین بالبیان ودلهم علی ربوبیته بالادلة فقال والهکم اله واحد لا اله الا هو
الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس
وما انزل الله من السماء من ماء فاحیی به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب
المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون **شرح** ای هشام بدرستی که الله تبارک وتعالی کامل ساخت حجت
برای مردمان حجت های صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن خود را آنچه که بر مردمان داد چه بخردها میتوانند دانست
که انجهان و این کارخانه عبث نیست و برای همین زادن و زیستن و مردن دنیا نیست بلکه قیامتی خواهد بود که جزای نیک
و بد آنجا باشد پس در طلب دانستن نیک و بد از پی پیغمبری می باید رفت و پیروی ظن نمی باید کرد و الله تعالی بخردها اکتفا
نکرده مدد کرده پیغمبران خود را بتعلیم کردن آنچه بخردها میتوان دانست و راهنمائی کرده در قرآن مردمان را بر صاحب کل اختیار
هر کس و هر چیز بودن خود به دلیل های با پرورش که گفت در سوره البقره که و سزاوار پرستش شما و سزاواری پرستش
یگانه است چه نیست سزاوار پرستش مگر او چه اوست بخشاینده بهمه چیز آنچه را که لایق آنچیز است مهربان بموقنان بیان
این یگانگی آنکه بدرستی که در آفریدن آسمانها و زمین و در گردیدن شب و روز و کشتیهائی که روانست در دریا
بابارهائی که فایده میدهد بهر آن بارها مردمان را و آنچه فرو فرستاده از بالا که آن چیز آبی باشد پس زنده کرده بآن آب زمین را
بعد از مردن زمین ببی گیاهی و آنچه پراکنده کرده در زمین که هر جنبنده باشد و تغییر بادها که گاهی از مشرق و گاهی
از مغرب و گاهی از جنوب و گاهی از شمال و گاهی از میانه اینها می آید و ابری که بفرمان در آورده شده می ایستد
بآن سنگینی میان آسمان و زمین هر آینه دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان بسبب اینها اقرار میکنند
باینکه این کارخانه بی از بد کاری عادل حکیم نیست و آن از بد کار عبث بنا فرموده اینها را و مردگان را زنده خواهد کرد
برای جزای بد و نیک پس پیغمبران و کتابها و امامان فرستاده خواهد بود جهه بیان نیک و بد و نهی از اختلاف از روی ظن
نباید کرد و در طلب علم از پیغمبران و کتابهای الهی و امامان حق سعی باید کرد **اصل** یا هشام ثم جعل الله ذلک دلیلا علی معرفته بان
لهم مدبرا فقال وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون **شرح** ای هشام

تحقیق کردانیده الله تعالی آنها را که در آیت سابق مذکور شد اینها بر شناخت عقلا او را نه بعنوان شخص و مجنون کنده ذات بلکه بعنوان اینکه مردمانرا تدبیر کننده بزرگی هست و آنها همه را برای منافع ایشان آفریده پس هرچه اراده ایشان را او گفته در سوره نحل بعد از شمردن پاره نعمت ها که جهت مردمان آفریده که و بیکار کشی مشار کرده الله تعالی شب و روز و آفتاب و ماه را و ستارگان بیکار کشند بر اکاشا بیکاری که الله تعالی میده اند و پس بدرستی که در این بیکار کش کردن اینها دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان با اینها اقرار میکنند که اینها برای زلیستن و بنیاد لیس نیست پس اختلاف از روی ظن نباید کرد و تابع رسولان و کتابهای ایشان و امامانی که اوصیای ایشانند باید بود
اصل وَقَالَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شرح این عطف است بر قال والهکم تا آخر نه بر قال وسخر تا آخر یعنی و گفت در سوره مومن که الله تعالی کسی است که آفرید شما مکلفان را از خاک بعد از آن از آب منی بعد از آن از خون بسته بعد از آن بیرون می آورد شما را از شکم مادران یک طفل یک طفل چه از یک شکم دو طفل یکبار بیرون نمی آید بلکه اگر دو کس در یک شکم باشند پیش و پس بیرون می آیند که مادر تاب نیاورد بعد از آن باقی میدارد شما را تا رسید بقوت خرد خود که از زمان بلوغ میشناسند و می آید در باب آخر کتاب الوصایا که آن کتاب سال در مرد گاهی سیزده سال تمام است بعد از آن باقی میدارد بعضی شما را تا باشید پیران و بعضی شما فوت میشود پیش از پیری و اینرا در اینجا گفت نه پیشتر برای آنکه مکلف پیش از بلوغ فوت نمیشود و اینها همه شده تا هر یک از شما در یابید اجل معین از جانب الله تعالی را و تا شاید خردمندی کنید باقرار باینکه اینها برای زلیست و بنیاد لیس نیست پس در تمیز نیک و بد اختلاف از روی ظن نباید کرد بلکه طلب علم از رسولان و کتابهای الهی و اوصیای رسولان باید کرد
اصل وَقَالَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ شرح مضمون این آیت در سوره جاثیه است اما لفظ موافق نیست پس میتواند بود که نقل مضمون شده باشد یا این قرائتی غیر مشهور باشد یا کاتبان کافی غلط کرده باشند بهر حال آنچه را که اینجاست شرح میکنیم یعنی و الله تعالی گفت بدرستی که در دگرگون شدن شب و روز و در آنچه فرو فرستاده الله تعالی از بالا که رزق خلایق باشد چه باران سبب رزق است پس زنده کرد بآن باران زمین را بگیاه بعد از مردن آن زمین بی گیاهی و در تغییر بادها از مشرق بمغرب و عکس آن و مانند آنها هر آینه دلیلهاست برای جمعی که خردمندی میکنند و در نیک و بد اختلاف از روی ظن نمیکنند بلکه اقرار باحتیاج برسولان و کتابهای ایشان و اوصیای ایشان میکنند
اصل وَقَالَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شرح و گفت در سوره حدید زنده میکند الله تعالی زمین را بعد از مرده ان بتحقیق صریح ساختیم برای شما دلیلهای ربوبیت خود را تا شاید که شما خردمندی کنید و در نیک و بد اقرار باحتیاج برسولان و کتابهای ایشان و اوصیای ایشان کنید
اصل وَقَالَ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
شرح و گفت در سوره رعد و فی الارض قطع متجاورات و جنات و در زمین پارها پهلوی هم هست که هر یکی خاصیت و صفت ضد آن دیگر دارد مثل آنکه یکی گرم سیر و دیگری سرد سیر است و از یکی چشمه آب گرم بیرون می آید و از دیگری سرد و در یکی کوه است و در دیگری نیست و در یکی معدن است و در دیگری نیست و یکی قابل رویدن گیاه است و دیگری نیست و در زمین باغها و پارهای پهلوی هم با هم هست از انگورها و زراعت هست و درختان خرما هست بعضی آنها درختان دو تنه از یک بیخ و بعضی دیگر غیر آنها که درختان یک تنه باشند و این غیر آب داده میشود بیک دوش در بسیاری و کمی و با وجود این بهتر میکنیم بعضی آن باغها و زراعت و درختان را یا بعضی آن پارهای پهلوی هم را از بعضی دیگر در خوردنی

بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه دلیلهاست بر صاحب کل اختیار هر کس و همه چیز بودن ما برای جمعی که خردمندی و پیروی حق میکنند
اصل وَقَالَ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ شرح و گفت در سوره روم و از دلیلهای صاحب کل اختیار هر کس و همه چیز بودن الله تعالی آنکه می نماید شما را برق بر حالی که ترسان از ضرر و امید وار از نفع بودید و فرو میفرستد از بالا آب را پس زنده میکند بآن آب زمین را بگیاه بعد از مردن آن بعد از مردن آن زمین بی گیاهی بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه دلیلهاست بر صاحب کل اختیار هر کس و همه چیز بودن الله تعالی برای جمعی که خردمندی و پیروی حق میکنند
اصل وَقَالَ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
شرح در این آیت از سوره انعام چند احتمال غیر متنافیست و چون استعمال یک لفظ در چند معنی جایز است در یک استعمال چنانچه مشهور است که قرآن را ظاهر و باطن بسیار هست پس میتواند بود که جمیع آنها مراد باشد از آنجمله اینکه ما موصوله است آن مفعول است زیرا که هر یک از تحریم و تلاوت متضمن معنی قول است می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب شصت و نهم که باب البر بالوالدین است که امام جعفر صادق علیه السلام گفته که نه بر الوالدین در قول الله عز و جل بالوالدین احسانا و بیان میشود که تقدیر و جایز شده به یا مفتوحه است و نه بر الوالدین اشارت است بآیت سوره لقمان که ووصینا الانسان بوالدیه و نیز عبارت است از آیت سوره بقره و نساء و انعام و بنی اسرائیل و مراد نیست که والدین در این پنج موضع عبارت از نبی و وصی او علیهما السلام است و در این زمان غیر من کسی قائم مقام هر دو نیست و بنابر این میگوییم که و بالوالدین احسانا عطف بر جمله لا تشرکوا به شیئا است یا عطف بر به شیئا است بتقدیر و لا تشرکوا بالوالدین احسانا و بر هر تقدیر از قبیل عطف خاص بر عام برای اهتمام است زیرا که عدم معرفت حق والدین از جمله اشراک بالله است چون منجر به پیروی ظن است موافق آیت سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و بیان میشود در حدیث اول باب نوزدهم که باب التقلید است و بنابر اول باء برای سببیت است و احسانا منصوب بانتزاع است بتقدیر از کو مانند آن که عامل ظرف است و التقدیم ظرف بر عاملش که مقدر است برای حصر است و بنابر این اعتبار داخل در تحت تحریم شده و مراد باحسان عبادت پسندیده درگاه الهی است و آن آنست که از روی علم مستفاد از والدین باشد و از روی ظن نباشد و بنابر دوم باء متعلق بلا تشرکوا است و مراد باحسان نعمت الله تعالی است که بخلایق داده و مراد از نعمت که نبی و وصی اجل و اعظم نعمت های الله تعالی اند زیرا که اگر هیچ کدام نباشند یک متنفس در روی زمین نمیماند پس معرفت ایشان عین فرض و فرض عین است و لا تقتلوا اولادکم تا آخر عطف بر تعالوا است و در تحت تحریم داخل نیست موافق آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب صد و نهم که باب بی عنوان است که در مکه پیش از زمان هجرت غیر اشراک حرام نبوده و سوره انعام مکیه است پس مشار الیه ذلکم و لا تقتلوا اولادکم تا آخر است مثل ما ظهر منها و مثال ما بطن می آید در کتاب الحجة در حدیث دهم باب من ادعی الامامة تا آخر که باب هشتاد و چهارم است و در کتاب النکاح در حدیث چهل و هفتم باب نوادر که باب صد و نود و دوم است و تحریم در حرم الله بمعنی کراهت چرا که اول جزئیت مثل حفظ بستک الحرم بلیل آنچه مذکور شد که در مکه غیر اشراک باعث عذاب نبوده پس این اشارت است بآیت سوره بنی اسرائیل و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
یعنی و گفت در سوره انعام که بگو ای محمد بخلایق که بیایید تا خوانم آنچه را حرام کرده صاحب کل اختیار شما بر شما که شریک مکنید با او چیزی را در عبادت و بوسیله نبی و وصی و پس دریابید عبادت مقبول درگاه الهی را و مکشید فرزندان خود را از ترس مفلسی ما رزق میدهیم شما را و آن فرزندان را و نزدیک مشوید رسوائیها را خواه آنچه ظاهر باشد از جمله رسوائیها و خواه آنچه پنهان باشد و مکشید جانی را که گرامی کرده آنرا الله تعالی مگر بعلم یعنی آنکه کشتن مثل قصاص آنچه مذکور شد و در و لا تقتلوا

اولاد و کم تا آخر سفارش کرده الله تعالی شما را اینکه تا شاید خردمندی کنید بموافقت کلمات حکمت اصل وقال هل لکم
من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون
شرح و گفت برای منع خلایق از اینکه شریک شوند با او در حکم در نیک و بد باین روش که به پیروی ظن القرینه کنند در
سوره روم که آیا شما را هستند از جمله غلام و کنیز شما شریکان در مالی که روزی شما کرده ایم پس شما و غلام و کنیز همگی
در تصرف آن مال برابر باشید باین روش که بترسید از غلام و کنیز خود چنانچه از هم میترسید اگر شریک هم باشید و حالی که
مباد اشریک القرینه بقدر حصه خود کنند این صلاح دید شما چنین بیان مکرر میکنیم دلیلهای ربوبیت و یگانگی خود را برای جمعی
که خردمندی میکنند چه ایشان اقرار میکنند که هرگاه خودشان راضی باین نمیشوند که غلام و کنیز ایشان بی امر و نهی
ایشان تصرف در مالی که ما بایشان داده ایم کنند پس الله تعالی چون راضی باشد که بندگان او سرخود به پیروی ظن القرینه
و حکم در تمیز نیک و بد در کارخانه او که دیگری باو نداده کنند اصل یا هشام ثم وعظ اهل العقل ورغبهم فی الآخرة
فقال وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون شرح ای هشام الله تعالی اکتفا
بمثل کردن جهنها نکرد او مردم ایشان را به بیان دلیلها نکرد بلکه بعد از اینها پند داد خردمندان را و حرص فزود ایشان را در
سرای که بعد از زندگی دنیاست باین روش که در جواب جمعی که گفته اند نیست زندگی مگر همین زندگی دنیا گفت در سوره انعام
نیست اکتفا کردن ما بزندگی دنیای شما مگر بازی و غفلت و ما بازیگر و غافل نیستیم و هر آینه سرای که بعد از زندگی دنیا
بهترست برای جمعی که از عذاب الهی میترسند و خردمندی میکنند آیا با وجود اینها خردمندی نمیکنند بطلب علم به نیک و بد
از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن نکند تفصیل اینچنین را در سوره انبیا بیشتر بیان کرده و گفته و ما خلقنا
السماء والارض وما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل
فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون و نیافریده ایم آسمان و زمین را و آنچه میان آنهاست در حالی که بازیگر باشیم
که پیروی ظن و اختلاف کنند و هیچ نگوییم اگر بر فرض محال میخواستیم که بسازیم بازیچه و مشغولی را که اختلاف و پیروی ظن باشد
هر آینه در کتابهای خود بر رسولان خود بیان قاعده‌ای آن میکردیم از پیش خود و بعقل مردم وا نمیگذاشتیم اگر بر فرض محال
بازیگری میکردیم و حال آنکه در کتابهای ما و گفته رسولان ما این نیست بلکه میگوییم در کتابهای خود با آیات محکمات که در آنها
نهی صریح از اختلاف و پیروی ظن است بر باطل که اختلاف و پیروی ظن باشد پس باطل را میشکند و هر آینه وای میکنید
بر شما بسبب اینکه از خود قاعده‌ها قرار داده و افترا بر الله تعالی میکنید اصل یا هشام ثم خوف الذین لا یعقلون عقابه فقال
عز وجل ثم دمرنا الآخرین وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلا تعقلون شرح ای هشام الله تعالی اکتفا باین پند نکرد
بلکه بعد از آن ترسانید جمعی را که خردمندی نمیکنند از عذاب خود باین روش که گفت در سوره صافات بعد از نجات لوط و
اهلش مگر پیرزنی هلاک کردیم دیگران را و هر آینه شما ای اهل مکه هر آینه میگذرید در سفر شام بر جای قوم لوط روز و شب آیا
با وجود اینها خردمندی نمیکنید بطلب علم به نیک و بد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن نکند و می آید در
کتاب الروضه و بعد از حدیث علی بن الحسین مع یزید لعنه الله که گذشتن اهل مکه بر جای قوم لوط السنه که در خواندن قرآن
در روز و شب حکایت قوم لوط میرسند پس ایشان نیز باید که عبرت گیرند اصل وقال انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا
من السماء بما کانوا یفسقون ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون یا هشام ان العقل مع العلم فقال وتلک الامثال
نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون شرح و الله تعالی حکایت سخن فرشتگان با لوط کرده گفت در سوره عنکبوت که
هر آینه ما فرود آورنده ایم بر مردم این شهر بلایی که سدوم و توابع آن باشد و اهلش قوم لوط بودند عذابی از آسمان
بسبب آنکه سرکشی میکردند از حکم الله تعالی و پیرو رسول و کتاب او نبودند تا اینجا سخن فرشتگان است و هر آینه بتحقیق واگذاشتیم
از آنجا دلیلی ظاهر بر ربوبیت و یگانگی خود برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان بسبب آنها اقرار میکنند باینکه سهل انگاری می

باید کرد در پیروی رسول و کتاب او و بر فکرهای خام هیچ اعتماد نمی باید کرد ای هشام بدرستی که خردمندی یا پیروی علم است نه با پیروی
ظن چه پس از آن آیت که گذشت در سوره عنکبوت گفت که و آن مثلهای عنکبوت و مانند آن مثلها که لایق است بزنیم آنها را برای
مردم پیرو ظن که خودپرست و مانند بت پرست میکنند و بخردمندی فرا نمیگیرد آن مثلها را کسی مگر جمعی که پیرو علم اند و پیرو ظن نیستند چه جمعی
که میخواهند که ترک پیروی ظن کنند این مثلها را و مانند اینها را حمل بر مذمت بت پرستان ظاهری میکنند اصل یا هشام ثم ذم
الذین لا یعقلون فقال واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا اولو کان آباؤهم لا یعقلون
شیئا ولا یهتدون وقال ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون شرح
ای هشام الله تعالی اکتفا بترسانیدن از عذاب خود نیز نکرد بلکه بعد از آن سرزنش کرد جمعی را که خردمندی نمیکنند باین روش
که در سوره بقره ایشان را دو قسم کرد تابعان و پیشوایان و در بیان تابعان گفت که چون گفته شود ایشان را که تابع شوید آنچه
را که الله تعالی فرستاده در محکمات قرآن که نهی از اختلاف از روی ظن باشد گویند که بلکه تابع میشویم آنچه را که یافتیم
بر آن پیشوایان و پدران خود را آیا تابع میشوند پیشوایان و پدران را هر چند که آن پیشوایان و پدران خردمندی نکرده
باشند اصلا یا مراد آنست که بخردمندی فرا نگرفته باشند چیزی را و حاصل هر دو یکی است و راه نیافته باشند آن پیشوایان و پدران
بعلم نیک و بد در اختلاف از روی ظن مانده باشند و در بیان پیشوایان گفت که وصف آن جماعت که کافر شده اند
و تابع رسول و قرآن نشده مردمان را به راه باطل خوانده اند صفت کسی است که زیاد فریاد میزند بگوسفندانی که براه سلاخ خانه
میروند و نمیشنوند مگر طلبیدن و فریاد زدن را چه نمی فهمند سخنی را که از آن کس سر زند و مرادش باشد که این راه سلاخ خانه
است و اینها را بکشتن میبرم این تابعان و پیشوایان مانند کران و لالان و کوران اند پس ایشان خردمندی نمیکنند اصل
وقال ومنهم من یستمع الیک افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون شرح در مقامی که حضرت رسول علیه السلام غصه میخورد که
چرا این ناخردمندان گوش بمن نمیدارند تا بر این اختلافات از محکمات قرآن و غیر آنها براه آیند الله تعالی جهت تسلی
رسول خود سرزنش ناخردمندان کرده گفت در سوره یونس که و بعضی از ایشان گوش بتو ای محمد میدارند و براه نمی آیند
و با وجود این غصه میخوری آیا پس تو میشنوانی کران را هر چند که کار ایشان این باشد که خردمندی نکنند این اشارت باین است
که کسی که گوش اند از دل بقصد قبول نکردن مانند کرست در لغو بیانش از سخن مخفی نماند که تسمع در سوره انعام و سوره
محمد است و تسمع موافق نیست و در سوره یونس یستمعون است پس میتواند بود که از کاتبان کافی غلطی شده باشد یا این قرائت
غیر مشهور یا نقل معنی باشد اصل وقال ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا شرح
و گفت جهت تسلی رسول علیه السلام و سرزنش ناخردمندان در سوره فرقان که بلکه گمان میبری ای محمد اینکه بیشتر اینجماعت که
گوش بتو میدارند اگر گوش دارند میشنوند یا اگر شنوند خردمندی میکنند و پیروی حق میکنند و عناد صریح نخواهند کرد
نیستند اینها هیچ یا آنکه بیشتر مگر مانند گاو و گوسفند و شتر در شنیدن غیر آواز بلکه گمراه ترند چه آنها عناد نمیکنند در ترک
پیروی حق نه صریح و نه غیر صریح و اینان عناد میکنند هم غیر صریح و هم صریح اصل وقال لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة
او من وراء جدر بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون شرح و گفت در سرزنش نا
خردمندان در سوره حشر که جنگ نمیکنند جهودان همگی با شما مگر در دیههای استوار کرده شده بحصار و قلعه‌ها یا از پس
دیوارها چه از یکدیگر بسیار میترسند گمان میبری که با یکدیگر اتفاق دارند و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده است و این
اختلاف بسبب آنست که خردمندی نمیکنند که ترک اختلاف از روی ظن کنند تا با یکدیگر دوست شوند و پیروان امام جنگ
کنند و برای یکدیگر در راه حق جانبازی کنند اصل وقال وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون شرح
و الله تعالی در سوره بقره در سرزنش ناخردمندان گفته که جهودان یا یاران محمد علیه السلام که اتأمرون الناس بالبر وتنسون
آیا میفرمایید مردمان را به نیکویی که پیروی حق باشد و فراموش میکنید خود تا را که پیروی ظن میکنید و نپوشانید حق را که علم است

جناس باطل که ظن است و شما میخوانید کتاب الله تعالی را که توریة باشد یا قرآن آیا با وجود خواندن کتاب در دانستن
محلاق که در آنجا منع صریح از پیروی ظن هست خردمندی نمیکنید و پیروی ظن میکنید **اصل** یا هشام ثم ذم الله الکثرة فقال
وَاِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ **شرح** ای هشام الله تعالی اکتفا به سرزنش ناخردمندان نیز نکرد
چون دانست که پیروان ظن بسیار کار خود را دلیل حقیت خود میکنند سرزنش کرد الله تعالی بیشتر مردمان را بابیروش که گفت
در سوره انعام که اگر تابع شوی بیشتر مردمان روی زمین را گمراه میکنند ترا از راه الله تعالی که پیروی علم و ترک پیروی ظن
باشد **اصل** وقال وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ **شرح**
این آیت در سوره لقمان است لیکن بجای لا یعقلون لا یعلمون است پس میتواند بود که بیان معنی باشد یا از کاتبان کاتب
غلط شده باشد **یعنی** و گفت در سرزنش بیشتر مردمان که و هر آینه اگر بپرسی جمعی را که تابع پیشوایان بد را اند در پیروی ظن
و مضطر خواهند شد بعذاب سخت آیا که آفریده آسمانها و زمین را هر آینه میگویند البته که الله تعالی آفریده و بگوای محمد که ستایش
الله تعالی راست که بیجا عذاب نمیکند بلکه بیشتر مردمان روی زمین بخردمندی فرا نمیگیرند گفته خود را و با آنکه آفریننده آسمانها
و زمین را میدانند و این باعث است بر اقرار با اینکه هرچه در آسمانها و زمین است از الله تعالی است و پس به پیروی ظن شریک
در حکم میشوند با الله تعالی و برای این مستحق عذاب سخت میشوند مخفی نماند که در سوره زخرف و سوره زمر مضمون این آیت هست
و تفسیر آن می آید در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هشتم که باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولایة است و در
کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم و در حدیث چهارم باب ششم **اصل** وقال وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَحْیَا
بِهِ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ **شرح** و گفت در سوره عنکبوت جهت سرزنش بیشتر مردمان
که و هر آینه اگر بپرسی جمعی را که گرویده اند بباطل که بازیچه باشد و آن اختلاف از روی ظن است آیا که فرو فرستاد از بالای
را پس زنده کرد بآن آب زمین را بعد از مردن آن زمین هر آینه میگویند البته که الله تعالی فرو فرستاد و بگوای محمد که ستایش الله تعالی
راست که بیجا عذاب نمیکند بلکه بیشتر اهل زمین با وجود دانستن این خردمندی نمیکنند و بباطل میگروند برای آن مستحق
عذاب میشوند **اصل** یا هشام ثم مدح القلة فقال وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ وقال وَقَلِیلٌ مَا هُمْ وقال وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ اِیمَانَهُ اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ وقال وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِیلٌ **شرح** ای هشام الله تعالی
اکتفا بسرزنش بیشتر نکرد چون دانست که پیروان ظن کمی و بی اعتباری مخالف خود را دلیل بطلان ایشان میکنند تا کمی
که دعوی اجماع میکنند بواسطه این کمی و بی اعتباری نوازش اهل حق کرد با کمی ایشان باین روش که گفت در سوره سبا که کمی
از بندگان من شکرگزار است و گفت در سوره ص که و کم کند ایشان اند که ایمان و عمل صالح دارند و گفت در سوره مومن که گفت
مردی مومن از خویشان فرعون که از ترس پوشیده میداشت ایمان خود را که آیا میکشید مردی را مراد موسی است بهمین گناه
که گوید که صاحب کل اختیار من الله تعالی است و پس مراد آنست که در تمیز نیک و بد احتیاج بوحی او برسول است و به پیروی
ظن خریک او نمیتوان شد در حکم و گفت در حکایت نوح در سوره هود که و بردار ای نوح در کشتی هر که ایمان آورده از غیر
اهلت نیز و ایمان نیاورده با نوح مگر جمعی اندک گفته اند از جز اهلش هفتاد و دو مرد و زن بوده اند و از اهلش هفت بوده اند
از مسلمانان و سه پسرش سام و حام و یافث و زنان ایشان **اصل** وقال وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ وقال اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ
شرح باز امام علیه السلام بر سر بیان حال بیشتر مردمان رفته فرمود که و گفت الله تعالی در سوره دخان که نیافریده ایم آسمانها
و زمین را و آنچه میان آنهاست بر حالی که بازیگر باشیم تا مردمان ببازیچه مشغول بوده پیروی ظن کنند و هیچ نگوییم نیافریده
ایم آنها را مگر بحق تا اینکه مردمان پیروی علم کنند و لیکن بیشتر مردمان روی زمین پیروی ظن کرده نمیدانند آنچه را که میکنند و میگویند
و مانند این آیت در سوره یونس و سوره قصص نیز هست و گفت برای مذمت پیروی ظن مشهور میان مردمان بی آنکه نصی از
الله تعالی یا خلیفه او در آن معلوم باشد در سوره مائده و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اکثرهم لا یعقلون وجه

شهرت بعضی قواعد میان مردمان نفس آنها نیست و لیکن منکران افترا میکنند بر الله تعالی دروغ را با خیفه که بظن خود حکم میکنند چنانچه
بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که باب مجالسة اهل المعاصی است
و بیشتر مردمان خردمندی نمیکنند که تمیز کنند افترا را از غیر افترا پس بدعت ها مشهور میشود و سنت ها متروک میشود چنانچه بعد از این
آیت گفته که و اگر گفته شود بایشان که بیایید بسوی قرآن و بسوی رسول گویند که بس است ما را آنچه بر آن یافته ایم پیشوایان
و پدران خود را **اصل** وقال اَکْثَرُهُمْ لَا یَشْعُرُونَ **شرح** و گفت که بیشتر امت هر رسول بی شعوری کرده پندارند که مدد کردن
الله تعالی ایشان را بمال و فرزندان دلالت میکند بر اینکه الله تعالی با ایشان خیر خواهی میکند با آنکه خلاف قول هر رسولی
کرده اختلاف از روی ظن میکنند مخفی نماند که این لفظ در قرآن نیست و در سوره مومنون چنین است بل لا یشعرون
پس میتواند بود که نقل مضمون آن شده باشد تا اشارت شود باینکه مراد بیشتر امت هر رسولیست نه هرچه هر خلاف
گفته الله تعالی و رسول که بایشان آمده نکرده و اند و راه اختلاف از روی ظن پیش نگرفته اند و در سوره یونس و سوره نمل
اکثرهم لا یشکرون هست **اصل** یا هشام ثم ذکر اولی الالباب باحسن الذکر وحلاهم باحسن الحلیة فقال یُؤْتِی
الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ **شرح** الحکمة بکسر حاء و سکون کاف خرد
داری در گفتار و در کردار از پیروی ظن مشتق است از حکمه بفتح حاء و فتح کاف یعنی دهنه لجام که ستور را نگاه میدارد از حرکات
بد و مراد اینجا مانند مختار است که در آیت سابقه بر این مذکور است که الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة
منه و فضلا و الله واسع علیم و مختار حکم بجز است بی علم بآن چنانچه بیان میشود در شرح حدیث اول باب پانزدهم کتاب الحجة
و تفسیر حکمت بفهم و عقل می آید در این حدیث و می آید در حدیث چهاردهم این باب که و الحکمة و ضدها الهوی و می آید در کتاب
التوحید در کلام مصنف در ذیل باب چهاردهم که و الحکمة و ضدها الخطاء و حاصل همه یکی است ذکر مضارع در و من یؤت و ذکر
قد و ماضی در فقد اوتی نظیر الا تنصروه فقد نصره الله برای اشعار بآنست که خیر کثیر مقدم است بر حکمت و باعث آنست چنانچه
حکمت مقدم است بر مغفرت و فضل و باعث آنهاست خیر اینجا ضد فقر است که مذکور است در آیت سابقه بر این و آن در
اصل مال داریست مثل آیت سورة العادیات و انه لحب الخیر لشدید و مراد اینجا مجازی مجرای مالداری و بیزاری است چنانچه
بیان میشود در کتاب الوعاء در شرح حدیث اول باب نوزدهم که من الطاف علیه الاحتیاج است و تفسیر خیر کثیر بطاعة الله
و معرفة الامام می آید در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب هشتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و تفسیر آن بمعرفت امام
و اجتناب از اصرار بر کبایر می آید در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم کتاب الایمان و الکفر که باب الکبایر است و حاصل
همه یکیست **یعنی** ای هشام الله تعالی اکتفا بسرزنش و نوازش که گذشت نیز نکرد بلکه با وجود آن یاد کرد صاحبان خردمندی
را به بهترین یادی و زیور داد ایشان را به بهترین زیوری باین روش که گفت در سوره بقره که میدهد الله تعالی بتوفیق خود نگاه
داری خود از حکم بظن را بهر که خواهد و مصلحت داند و هر که داده شود نگاه داری خود پس بتحقیق داده شده بی نیازی بسیار
و در خاطر خود جا نمیدهد این خیر کثیر را کسی مگر صاحبان خردمندی چنانچه دیگران از بی مالی و جاه دنیای شتاب میکنند و این خیر کثیر
را سهل میشمارند **اصل** وقال وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ **شرح**
مراد بالراسخون فی العلم ائمه معصومین است چنانچه می آید در کتاب الحجة در باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام
معنی رسوخ در علم فتوی باقتضاء در مسایل است بی اختلاف که ناشی از حکم از روی اجتهاد و ظن میشود چنانچه بیان میشود چنانچه
بیان میشود در کتاب الحجة در حدیث اول باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیر اشرح فان قالوا من الراسخون فی العلم
فقل من لا یختلف فی علمه و نظاهر حدیث دوم باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام آنست که ایمان اینجا بمعنی ایمن
کردن شیعه از خطا در تاویل متشابه قرآن باشد و این موافق است با آنچه می آید در کتاب التوحید در حدیث آخر باب بیست
و سیوم و در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و میتواند بود که یعنی گرویدن باشد ضمیر به راجع بتاویله

الحکیم م

ست یا راجع بآنست چنانچه می آید در کتاب العلم در باب بیست و هشتم که باب الرد عند قراة القرآن ست که وایمانا
بمتشابه میتواند بود که راجع بمضمون وما یعلم تاویله الا الله باشد و حاصل هر یکیست بیخ وگفت در سوره آل عمران بعد از آنچه
گذشت در شرح و خطره علی الحریم در خطبه که ثابت شد ما در والتشابه میگوید که ایمن گردیم تا بجان خود را ابتدا و بل متشابه قرآن
بآنچیزی که بر ما معلوم تا بجان باشد که خطا در تاویل متشابه قرآن نکرده ایم با مراد اهل بیت بگرویدیم بآنکه علم بتاویل متشابه قرآن
و در وقت نزول آن نمیدارد و مگر الله تعالی بیان این آنکه هرچه میگوییم در تاویل متشابه متفرع بر تلاوت است از جانب صاحب کل اختیار
ماست برای بیان متشابهات چنانچه گفته در سوره قیمه که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و بخاطر خود قرار نمید بد
فرق میان تاویلات پیشوایان اهل زیغ و تاویلات راسخان در علم را کسی مگر صاحبان خردمند بجا که سلمان و ابوذر و
مقداد و مثال ایشان باشند از اهل قلوب سلیم و افهام مستقیمه اصل وَقَالَ اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ شرح وگفت در سوره آل عمران که بدرستی در آفریدن آسمانها
و زمین و دگرگون شدن شب و روز هر آینه دلیلها بر ربوبیت الله تعالی هست برای صاحبان خردمند بجا که ایشان
اقرار میکنند که اینها عبث و بازیچه آفریده نشده و پیروی ظن نکرده سعی در طلب علم دین از الله تعالی بسبب عمران میکنند
اصل وَقَالَ اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ اَعْمٰى اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ شرح وگفت در سوره
رعد که آیا آنکس که میداند و اقرار میکند که قرآنی که فرو فرستاده شده بسوی محمد از صاحب کل اختیار در بیان آنچه بی
مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رو دلهارا گوئی آنست و بس در هر بیان که در قرآن نباشد بوج و لها رفیا ماند که بیست
مانند کسیست که او کورست و اقرار باین نمیکند بخاطر خود جا نمید بدین اقرار را با تفاوت میان این و ایمان و آن کور را
کسی مگر صاحبان خردمند بجا که شیعه دوازده امام باشند اصل وَقَالَ اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اٰنَاۗءَ الَّيْلِ سَاجِدًا وَّقَاۗىِٕمًا
يَّحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَيَرْجُوْا رَحْمَةَ رَبِّهٖ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ شرح
ابن ابی قحافه فتنه ساخت با بزرگش که ابن خطاب و ابوعبیده بن جراح و سالم مولای ابوحذیفه و عبدالرحمن بن عوف
و مغیره بن شعبه را در زمان حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در درون کعبه جمع کرده هم قسم شدند و
کاغذی نوشتند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را با علی و سایر اهل بیت محمد واگذارند چنانچه در کتاب الروضه پیش
از حدیث قوم صالح مذکورست و در کتاب سلیم بن قیس هلالی و در کتاب احتجاج طبرسی معاذ بن جبل بجای مغیره بن شعبه
والله تعالی خبر داد رسول خود را و در این آیه ها از آن فتنه و خبر داد از کافر بودن ابوبکر و کمی زمان خلافتش چه دو سال بوده
چنانچه می آید در کتاب الحجة در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة ست
و مشهور دو سال و چهار ماه یا سه ماه و نه روزست و خبر داد از راه خلاص شیعیان دوازده امام از آن فتنه تا روز قیامت
وگفت در سوره آل عمران که افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم آیا پس بنا بر پیمان منافقان اگر محمد بمیرد یا کشته شود
برمیگردید بر پاشنهای خود یعنی اینکه مرتد میشوید از ایمان بخدا و رسول و دعوی ایمان میکنید مانند کسی که برگردد از جائی
با بزرگش که پاشنه را پیش رو کند و این قسم برگشتن را قهقری مینامند و رسول علیه السلام خبر داد زن خود زینب را از این
فتنه وگفت از روی اضطراب که لا اله الا الله وای برعرب از شر فسادی که نزدیک شد گشوده شد امروز از بند یاجوج
و ماجوج اینقدر و انگشت شست خود را با انگشت پهلوی آن حلقه کرد چنانچه مذکورست در اواخر نصف اول کتاب بخاری
در باب قول الله تعالی و یسئلونک عن ذی القرنین ام در اینجا یعنی بلکه و استفهام انکاریست بیخ وگفت در سوره زمر که و جعل
لله اندادا لیضل عن سبیله قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار ام هو قانت و او اینقدر دو برای الله تعالی مانند
تا که امامان باطل باشند جدا بی رخصت الله تعالی فرمان برداری ایشان میشود پس محبوران خواهند بود تا مردمان را بعد از
رسول صلی الله علیه و آله گمراه کنند که راه را از راه الله تعالی که پیروی امامان حق باشد بگو ای محمد که بهره مند شو نکو کو آنک

زمانی بودست که تو از اهل جهنمی بلکه گمان بری که از اهل جهنم کسیست که او بجا آورنده طاعت است در ساعتهای شب خواه
در حال فروتنی و فطنوی و خواه در حال ایستادن یعنی امامت بجه دنیا خود را باز بچه نگرفته و پیروی ظن نمیکند میترسد از عذاب
آخرت و امیدوار رحمت صاحب کل اختیار خود در این اشارت بآنست که هر که قبول نکند امام حق را کافرست پس با ابوبکر
و تابعانش کافرند با علی بن ابی طالب و تابعانش که فاطمه و حسن و حسین تا آخر دوازده امام باشند چه مخالفان اقرار کرده اند
که علی علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا شش ماه و بعد از موت فاطمه در زیادتی بد سلوکی هواخواهان ابوبکر لاعلاج بیعت کرد چنانچه
در کتاب بخاری مکرر نقل شده و در کتاب الروضه بعد از حدیث قوم صالح آنست که مراد بآن مرد ابوبکرست و مراد بمن هو قانت
تا آخر علی علیه السلام ست بگو ای محمد که آیا برابر میتوانند بود جمعی که میدانند جمیع مسایل دین را و جمعی که نمیدانند این اشارت
بآنست که تا روز قیامت اشتباهی نخواهد بود نزد صاحب انصاف و فرق ظاهر خواهد بود میان سلسله امامان باطل و سلسله
امامان حق که دوازده امام باشند بخاطر خود جا نمید بدین فرق را کسی مگر صاحبان خردمند بجا می آید در کتاب الحجة در باب
بیست و یکم که باب ان من وصفه الله تعالی فی کتابه بالعلم هو الائمة علیهم السلام ست اینکه ما آن جمعیم که میدانند و دشمنان ما
آن جمعند که نمیدانند و شیعه ما آن خردمندانند اصل وَقَالَ كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ اِلَيْكَ مُبٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوْٓا اٰيٰتِهٖ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُوا
الْاَلْبَابِ شرح وگفت در سوره ص که این قرآن کتابیست که برفایده که فرو فرستاده ایم آنرا بسوی تو ای محمد تا بخود مایان فکر کنند
آیتهای آنرا و محکم آنرا از متشابه جدا کنند و تا بخاطر خود جا دهند فرق میان آن آیتهای را صاحبان خردمند بجا چه ایشان
اقرار میکنند باینکه اول از پی محکمات می باید رفت تا امام حق معلوم شود و بعد از آن متشابهات را از او باید پرسید و پیروی
ظن نمی باید کرد اصل وَقَالَ وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْهُدٰى وَاَوْرَثْنَا بَنِيْٓ اِسْرَاۗءِيْلَ الْكِتٰبَ هُدًى وَّذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ
وَقَالَ وَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِيْنَ شرح وگفت در سوره مؤمن جهت تسلی پیغمبر علیه السلام تا صبر کند بر نکوهیدن نا خردمندان
با دوات اینها سهل شمرد که و هر آینه بتحقیق دادیم بسبب وحی موسی را راستی که آداب الهی باشد و دادیم بعد از
انبیای پیغمبران سابق بر موسی فرزندان یعقوب را که امت موسی بودند کتاب که توریة باشد این دادن برای
راه نمودن بحق و بیاد آوردن حق مر صاحبان خردمند بجا را البته مراد آنست که جمعی که ایمان نمی آورند نا خردمندانند و نزد
الله تعالی اعتباری ندارند و الله تعالی گفته در سوره ذاریات که و بیاد آور خود مانرا مضمون آیات محکمات که مکرر
شده و در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست چه بدرستی که بیاد آوردن آن فایده میرساند و نفع میرسانند کسانی
بخدا و رسول را مراد آنست که کمی عدد مومنین منتفعین بآن آیات مانع حسن تذکیر مضمون آن آیات نیست اصل
يَا هِشَامُ اِنَّ اللّٰهَ يَقُوْلُ فِيْ كِتَابِهٖ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ يَعْنِيْ عَقْلٌ شرح ای هشام بدرستی که الله تعالی
میگوید در کتاب خود در سوره ق بدرستی که در بیان احوال اهل بهشت و اهل جهنم که هر آینه بیاد آوردن حق ست
برای کسی که بوده باشد او را دلی امام علیه السلام گفت که یعنی خردمندی چه ناخردمند مانند کسیست که دل ندارد اصل
وَقَالَ وَلَقَدْ اٰتَيْنَا لُقْمٰنَ الْحِكْمَةَ قَالَ الْفَهْمَ وَالْعَقْلَ شرح فهم عبارت از فقه ست که بیان میشود در شرح حدیث هفتم
باب دوم و بجای فهم در حدیث پنجم باب النوادر که باب هفدهم ست فقه قرین عقل میشود بیخ وگفت در سوره
لقمان که و هر آینه بتحقیق دادیم لقمان را حکمت امام علیه السلام فرمود که مراد از حکمت هوشمندی و خردمندی ست زیرکی
اصل يَا هِشَامُ اِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهٖ تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ اَعْقَلَ النَّاسِ وَاِنَّ الْكَيِّسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيْرٌ يَا بُنَيَّ اِنَّ الدُّنْيَا
بَحْرٌ عَمِيْقٌ قَدْ غَرِقَ فِيْهَا عَالَمٌ كَثِيْرٌ فَلْتَكُنْ سَفِيْنَتُكَ فِيْهَا تَقْوَى اللّٰهِ وَحَشْوُهَا الْاِيْمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَقَيِّمُهَا الْعَقْلَ وَدَلِيْلُهَا
الْعِلْمَ وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ شرح الحق یعنی راستی پس باطل یعنی ناراستی ست و هر جا که حق و باطل استعمال کنند این دو معنی
منظورست و مراد اینجا حق اولی ست که الله تعالی در کتاب خود به پیغمبر ما فرستاده و السکان بضم سین بی نقطه و تشدید
کاف جمع ساکن و مراد اینجا نباید گفته ست که مانند جلوست برای کشتی باعتبار اینکه هر کشتی که آنرا ندارد مسافران

و بیازردن سکن نمیشوند یعنی ای هشام بدرستی که لقمان حکیم گفت پسرش را که فروتنی کن برای احکام کتاب الله
تعالی تا باشی خردمندترین مردمان و بدرستی که خردمند نزد حق کسیست که جز بیشتر مردمان کتاب الهی را گذاشته شبهها میدوند
ای پسر کسی دنیا دریا ییست شور و ار بتحقیق گروه رفته و هلاک شده اند در دنیا جمع بسیار پس باشد کشتی نجات تو از این
دنیای پر شر و شور ترس الله تعالی باشد متاع کشتی او بدان که او رسولش و باشد بادبان کشتی تو واگذاشتن کار خود
بخدا تعالی آنچه او گوید که مکن رکن و آنچه گوید که مکن نکنی یا مراد این است که طلب حاجتهای خود از او کنی و باشد کار فرمای
کشتی تو خردمندی و باشد راهنمای کار فرمای کشتی تو عمل بمقتضای علم مثل نکر اول از پی محکمات کتاب الهی بوی تا
متشابهات معلوم شود و پیروی فاطن نکنی و باشد سکان کشتی تو صبر که چیزی که بدان نکوی و نکنی که بیاد کشتی از راه راست
بدر رود اصل یا هشام إن لکل شیء دلیلا ودلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت ولکل شیء مطیة ومطیة
العقل التواضع وکفی بک جهلا أن ترکب ما نهیت عنه شرح شیء در دو جا بفتح شین بالقطع و تشدید یاء دو نقطه
در یا نیست مکسوره و همزه است و سکون یا نیز جایز است مثل سید و سید یعنی طالب راه راست مثل میم سفینه و مابر
اول رسم الخط بلا دو یا رست و مابر دوم بیک یا رست مطیة بفتح میم و کسر طا بنقطه و تشدید یاء دو نقطه در یا یکجع
ستور تند رو که سوارش را زود بمنزل برساند و مراد اینجا مددکار است یعنی ای هشام بدرستی که هر خواهنده
راه راست را راهنمائی هست که بآن راهنما بمطلب میرسد و راهنمای خردمند فکر است در عاقبت کارها و راهنمای
فکر خاموشی است و بدرستی که هر خواهنده راه راست را مددکاری است و مددکار خردمندی فروتنی است نزد حق
چه تکبر و دعوی بیجای گزاف خردمند را از راه وا میدارد و بس است ترا در ناخردمندی اینکه کنی چیزی را که الله تعالی ترا
نهی از آن کرده و آن خود راهیست جز این دلیل ظاهریست بر ناخردمندی اصل یا هشام ما بعث الله أنبیاءه
ورسله إلی عباده إلا لیعقلوا عن الله فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة وأعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا وأکملهم عقلا أرفعهم
درجة فی الدنیا والآخرة شرح ای هشام نفرستاده الله تعالی رسولان بزرگ را که بعضی از رسالت مرتبه نبوت
داشته اند و نه رسولان دیگر را بسوی بندگانش مگر برای اینکه بخردمندی فرا گیرند از الله تعالی احکام او را در هر چه
بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و احتیاج بندگان او بدانستن آن شود پس بهتر بندگان او باعتبار قبول
دعوت انبیا و رسل کسیست که بهتر بندگان او باشد باعتبار شناخت آنچه مذکور شد که فایده بعث انبیا و رسل
منحصر است در اینکه بندگان از او فرا گیرند خود رایی نکنند و اما بهتر بندگان الله تعالی که بر رسولان وحی کرده بهتر بندگان
است باعتبار فرا گرفتن احکام از الله تعالی و کاملتر بندگان باعتبار فرا گرفتن احکام از الله تعالی بلند پایه تر بندگان است
در دنیا و آخرت اما در دنیا برای اینکه لذت تسلیم حکم الهی و پیروی حق از همه بالاتر است و اما در آخرت برای بسیاری
ثواب اصل یا هشام إن لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل والأنبیاء والأئمة
وأما الباطنة فالعقول شرح ای هشام بدرستی که الله تعالی راست بر مردمان دو حجت که بآنها غالب میشود در
روز قیامت بر هر چه که پیروی ظن کرده باشند یکی آشکارا و دیگری پنهان اما حجت آشکارا پس رسولان و پیغمبران و امامان
و اما حجت پنهان پس خردهاییست که مردمان عالم دارند و خردمندی نمیکنند اصل یا هشام إن العاقل الذی
لا یشغل الحلال شکره ولا یغلب الحرام صبره شرح می آید در کتاب الدعاء در حدیث هشتم از باب الدعاء للرزق
که باب پنجاه و سوم است اینکه حلال روزی نبیین و مصطفین است با یخفف که عبارت از حلال رزقی است که بقدر
سد رمق باشد شرح ای هشام بدرستی که خردمند کسیست که بر نمیگرداند کم حلال شکرش را چه قدر حلال را میداند
هر چند که کم باشد و شکر آن البته میکند و خراب نمیکند بسیاری حرام صبرش را چه قدر حرام را میداند و القوف دروغ
نمیکند هر چند که بسیار باشد اصل یا هشام من سلط ثلاثا علی ثلاث فکأنما أعان علی هدم عقله من أظلم نور

تفکره بطول أمله ومحا طرائف حکمته بفضول کلامه وأطفأ نور عبرته بشهوات نفسه فکأنما أعان هواه علی هدم عقله ومن
هدم عقله أفسد علیه دینه ودنیاه شرح ای هشام هر که مسلط کرد سه چیز را بر سه چیز پس گویا خود مدد کرده بر خرابی
خردمندی خود بیان این آنکه هر که تاریک کرد روشنی فکر خود را بسبب درازی آرزوی خود و برطرف کرد سخنهای
خوش آینده را که از روی خواهش نفس نباشد بسبب مشغولی بسخنهای زیادتی بیهوده و خاموش کرد چراغ عاقبت اندیشی
خود را بسبب خواهشهای نفس خود پس گویا مدد کرده خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود و هر که خراب
کرد خردمندی خود را ضایع کرده بر خود آخرت و دنیا را اصل یا هشام کیف یزکو عملک وأنت قد شغلت قلبک
عن أمر ربک وأطعت هواک علی غلبة عقلک شرح ای هشام اگر خردمندی نکنی چون پسندیده درگاه الهی میشود طاعت
تو و حال آنکه تو گردانیدی دل خود را از کار صاحب کل اختیار خود که قرآن باشد چه طلب علم مشکلات بسبب قرآن از رسول
یا امام نکردی و الله تعالی گفته که بیایید در طلب علم بسوی الله تعالی و رسولش و پس از رسول بسوی دانایان بجمیع قرآن
که دوازده امام باشند و فرمان بردی خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود اصل یا هشام الصبر علی
الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله اعتزل أهل الدنیا والراغبین فیها ورغب فیما عند الله وکان الله أنسه
فی الوحشة وصاحبه فی الوحدة وغناه فی العیلة ومعزه من غیر عشیرة شرح ای هشام صبر کردن بر تنهایی نشان توانا
خردمندی است پس هر که بخردمندی فرا گیرد علم را از الله تعالی بسبب قرآن و رسول و امام کناره میگیرد از دنیا داران و
از رغبت کنندگان در دنیا و دل می بندد بآنچه نزد الله تعالی است که بهشت باشد و هست الله تعالی دل خوشی او در وقت
بیگانگی او از مردمان و رفیق او در وقت تنهایی و مالداری او در وقت مفلسی و عزت او بی حاجت بخویش و قوم
اصل یا هشام نصب الحق لطاعة الله ولا نجاة إلا بالطاعة والطاعة بالعلم والعلم بالتعلم والتعلم بالعقل
یعتقد ولا علم إلا من عالم ربانی ومعرفة العلم بالعقل شرح الرب صاحب کل اختیار چیزی و استعمال آن در غیر الله تعالی نمیکنند
مگر با قیدی و مجاز است و الربانی منسوب برب است بزیاده الف و نون برای مبالغه و مراد کسیست که راغب در ثواب
رب بهمه در دنیا باشد پس مسئله که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و از خود حکم نکند خواه از علما باشد
و خواه از متعلمین یعنی ای هشام وا داشته شده بکار راه حق که آن قرآن باشد میان مردمان تا فرمان بردار
الله تعالی کنند و نمی باشد رهایی مردمان از عذاب الهی مگر باین فرمان برداری و این فرمان برداری بدانستن است نه بظن و
دانستن چیزی که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود بیاد گرفتن از کسی بهم میرسد نه بخاموشی یا فکر و یاد گرفتن
بخردمندی تمیز کرده میشود از طلب جهل مرکب و بیان این آنست که دانستن چیزی که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل
آن رود نمی باشد مگر و الشیء که بعکس رسیده از دانایی که از جمله دنیا باشد و خود رای نباشد امثال رسول و وصی رسول
چه بوسیله دیگران شبهه بهم میرسد نه برهان چنانچه الله تعالی در سوره مؤمنون گفته که ومن یدع مع الله إلها آخر لا برهان له به
و شناختن دانایی آن دانا و فرق کردن میان او و گمراهان گمراه کننده بخردمندیست و بس پس اصل نجات خردمندی
باشد اصل یا هشام قلیل العمل من العالم مقبول مضاعف وکثیر العمل من أهل الهوی والجهل مردود شرح
ای هشام هر چند کم باشد از دانایی که پیروی ظن در آن نکرده پسندیده الهی است و ثواب آن چندین برابر است و طاعت هر چند
بسیار باشد از صاحب خود رای و ناخردمند ناپسندیده الهی است اصل یا هشام إن العاقل رضی بالدون من
الدنیا مع الحکمة ولم یرض بالدون من الحکمة مع الدنیا فلذلک ربحت تجارتهم شرح ای هشام بدرستی که خردمند راضی شده
بمرتبه پایین از دنیا هر حال که با خردمندی و هوشمندی باشد و راضی نشده بمرتبه پایین از خردمندی و هوشمندی
هر حال که با جمیع دنیا باشد چه جای بعضی آن پس برای این دادن بسیار دنیا و ستدن بسیار خردمندی و هوشمندی صاحب
فایده شده سودای خردمندان چه فایده بهشت جاودانی در این سودست اصل یا هشام إن العقلاء ترکوا فضول

الدنیا فکیف الذنوب وترک الدنیا من الفضل وترک الذنوب من الفرض شرح ای هشام بدرستی که خردمندان ترک
کرده اند طلب زیادتیهای دنیا را پس چگونه گناهان از ایشان سرزند و حال آنکه ترک زیادتیهای دنیا از جملهٔ بهتر کارهاست
و ترک گناهان از جملهٔ واجب لازم مراد بزیادتی دنیا چیزیست که از پی آن رفتن نه واجب است و نه سنت پس ترک آن
بهتر است چه زیادتی مال و اعتبار فریبنده است حکایت شخصی گفت که می بایست که الله تعالی من مال بسیار دهد تا دانی
که چه قسم خیرات خواهم کرد گفتم که چه میدانی که خواهی کرد گفت که در دل اینست چگونه بتو خلاف آن کنم گفتم که اگر تو خلاف آن
نمیتوانی کرد من میتوانم کرد در رضا بالقضا واجب است واجب را ترک کردی و خیال سنت بستی از خواهش نفس اصل
یا هشام ان العاقل نظر الی الدنیا والی اهلها فعلم انها لا تنال الا بالمشقة ونظر الی الآخرة فعلم انها لا تنال الا بالمشقة
فطلب بالمشقة ابقاهما شرح ای هشام بدرستی که خردمند نگاه کرد بسوی دنیا و بسوی دنیاداران پس دانست که دنیا
دریافته نمیشود و از این دنیاداران مگر بآزار بسیار و نگاه کرد بسوی آخرت پس دانست که آخرت دریافته نمیشود مگر بآزار
بسیار پس طلب کرد بآزار بسیار آخرت را که پایدارتر این دوست اصل یا هشام ان العقلاء زهدوا فی الدنیا و
رغبوا فی الآخرة لانهم علموا ان الدنیا طالبة ومطلوبة والآخرة طالبة ومطلوبة فمن طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یستوفی
منها رزقه ومن طلب الدنیا طلبته الآخرة فیأتیه الموت فیفسد علیه دنیاه وآخرته شرح ای هشام بدرستی که خردمندان
حرص نورزیدند در دنیا و حرص ورزیدند در ثواب آخرت برای اینکه ایشان دانستند که دنیا خواهنده است و خواسته
شده است و آخرت نیز خواهنده است و خواسته شده است بتحقیق که هر که خواهد ثواب آخرت را خواهش میکند او را
دنیا تا تمام دریابد از دنیا رزق خود را و هر که خواهش کند دنیا را خواهش میکند او را آخرت بتحقیق که می آید او را
مرگ پس ضایع میشود بر او دنیای او و ثواب آخرت او چه دیگر طاقت برای ثواب آخرت نمیتواند کرد اصل یا هشام من
اراد الغنی بلا مال وراحة القلب من الحسد والسلامة فی الدین فلیتضرع الی الله فی مسألته بان یکمل عقله فمن عقل قنع
بما یکفیه ومن قنع بما یکفیه استغنی ومن لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی ابدا شرح ای هشام هر که خواهد بی نیازی
بی مال و خلاصی دل از حسودی را و باقی ماندن حقیقت اسلام را پس باید که زاری کند بسوی الله تعالی در خواستن حاجتهای
خود بتحقیق که الله تعالی کامل کند خردمندی او را چه هر که خردمندی کند قناعت میکند بآنچه او را بس است پس بی نیازست
بی مال و دور و هر که قناعت کند بآنچه او را بس است چشم بر مال مردمان ننهد پس رهائی دل از حسودی دارد و هر که قناعت
نکند بآنچه او را بس است در نمی یابد بی نیازی را هرگز هرچه بهم برسد بالاتر از آن میخواهد اصل یا هشام ان الله حکی عن
قوم صالحین انهم قالوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حین علموا ان القلوب
تزیغ وتعود الی عماها وردائها شرح مراد بقوم صالحین اولوا الالباب است در قول الله تعالی وما یذکر الا اولوا الالباب ربنا
لا تزغ و عبارت از سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است قالوا بلفظ ماضی بر تغلیب زمان نقل بر زمان منقول است
چه یذکر بلفظ مضارع است و ربنا بتقدیر قائلین ربنا است و حال است از فاعل یذکر پس این قول در وقت وفات
رسول علیه السلام است که نسبت بزمان نزول آیت مستقبل است و نسبت بزمان نقل امام علیه السلام ماضی است لا تزغ بمعنی بر
گردانیدن دل از ایمان با وجود بقای زبان بر دعوی ایمان اذ ظرفست و عبارت از زمان حیوة رسول علیه السلام است و
مضافست بعد تقدیر آن زمان نسبت بزمان قول ماضی است رحمة عبارت از امام حق از جملهٔ اهل البیت است چنانچه در
کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سوم و هشتاد و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است حین
ظرف قالوست علموا القلوب معلوم بودست اللام فی القلوب برای عهد خارجیست مراد دلهای جمعی از اصحاب است که امیر المؤمنین
علیه السلام را امام اول نشمردند پس تزیغ وتعود حال است نه استقبال بیان ای هشام باقی ماندن حقیقت اسلام تا آخر عمر
مطلب بزرگست چه بدرستی که الله تعالی در سوره آل عمران بعد از آنچه بیان شد در این حدیث در شرح وقال الراسخون تا او نقل

گروه از جاهلی صالحان اینکه ایشان گفته اند در زاری بسوی الله تعالی که ای صاحب کل اختیار مامگردان دلهای ما را از حقیقت
اسلام بعد از زمانی که راه نمودی ما را بسبب رسول و ببخش بما از جانب خود رحمتی بدرستی که تویی بسیار بخشنده این گفتن
ایشان از او قلق بود که دانستند که دلهای جمعی از اصحاب بسبب بی توفیقی میگردند از ایمان و باز میگردند بسوی کوری ایشان در پیشینیان
با وجود دعوی ایمان نیز بایشان وحاصل میتواند بود که این علم حاصل شده باشد برای قوم صالحین در زمان حیوة رسول به
تبلیغ رسول علیه السلام پس تزیغ وتعود برای استقبال باشد و بر این تقدیر میتواند بود که علموا بصیغهٔ مجهول باب تفعیل باشد
و این اعتراف بانمضمون کرده اند و تفصیل میکنند بیان این آنکه در کتاب بخاری در باب سوره المائدة روایت شده
از رسول علیه السلام که گفت بعد از بیان بعضی احوال قیامت که الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول
یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی
کنت انت الرقیب علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم آگاه باشید و بدرستی که در
روز قیامت آورده میشوند قومی از امت من پس برده میشوند بجانب چپ یعنی جهنم پس میگویم ای صاحب کل اختیار من
اینها نزدیکان منند که مهربانی با ایشان میکردم چرا بجهنم برده میشوند پس گفته میشود که بدرستی که تو نمیدانی که چه کارها کردند
بعد از وفات تو پس میگویم چنانچه گفت بنده صالح عیسی بن مریم علیه السلام که بودم بر ایشان مطلع چند آنکه با ایشان بودم در ایشان
پس وقتی که قبض کردی مرا تو بودی ولیس انکار بعمان بر ایشان پس گفته میشود که بدرستی که ایشان تا وقت مرگ تو بودند
مرتدان قهقری که با وجود ارتداد دعوی ایمان میکردند مانند کسی که از جای برگردد بر پاشنه یعنی رو و پس از همانجا که جدا شده
از ایشان اصل انه لم یخف الله من لم یعقل عن الله ومن لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی معرفة ثابتة یبصرها ویجد
حقیقتها فی قلبه ولا یکون احد کذلک الا من کان قوله لفعله مصدقا وسره لعلانیته موافقا لان الله تبارک اسمه لم یدل علی الباطن
الخفی من العقل الا بظاهر منه وناطق عنه شرح بدرستی که شان اینست که نترسیده از عذاب الله تعالی کسی که بخردمندی فرا
نگرفته از الله تعالی احکام او را بتوسط راسخان در علم و خود رائی کرده و هر کس که بخردمندی فرا نگرفته از الله تعالی نه بسته دل
خود را بر شناختن وحدانیت الله تعالی در ربوبیت که آن شناختن پاینده باشد و بیند آنکس آن شناختن را در دل خود
و یابد آنکس حقّ آن شناختن را و نمی باشد کسی فراگیرنده احکام از الله تعالی مگر کسی که بوده باشد گفته الله تعالی در محکمات
قرآن گروه آنکس اکنون فرا گرفتن احکام از الله تعالی است راست کننده و بوده باشد درونی آنکس که فراگرفتن احکام از الله
تعالی است با گفته آشکارای الله تعالی در محکمات قرآن موافق چه الله تعالی راهنمائی نکرده مردمان را بر درونی پنهان که فرا گرفتن
احکام از الله تعالی باشد مگر بمعیاری که صریح است از جانب الله تعالی و گویای بی شک و شبهه است از جانب الله تعالی نهی از
اختلاف از روی ظن مراد اینست که معیار اعتبار تعقل عن الله از خود شناسی محکمات قرآنست که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن
صریح شده پس اهل اجتهاد و اختلاف از روی ظن نمیتوانند گفت که ما تعقل عن الله داریم اصل یا هشام کان امیر المؤمنین
علیه السلام یقول ما عبد الله بشیء افضل من العقل شرح ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که پرستیده نشده الله تعالی
بطاعتی بهتر از خردمندی توضیح این میشود در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداء است اصل
وما تم عقل امرئ حتی یکون فیه خصال شتی الکفر والشر منه مأمونان والرشد والخیر منه مأمولان وفضل ماله مبذول و
فضل قوله مکفوف نصیبه من الدنیا القوت ولا یشبع من العلم دهره الذل احب الیه مع الله من العز مع غیره والتواضع احب
الیه من الشرف یستکثر قلیل المعروف من غیره ویستقل کثیر المعروف من نفسه ویری الناس کلهم خیرا منه وانه شرهم فی نفسه وهو
تمام الامر شرح ممکن است که این از تتمه سخن امیر المؤمنین باشد و ممکن است که تتمه آن نباشد بیان وکامل نمیشود خردمندی
مردی مگر وقتی که بوده باشد در او صفتهای چند اول اینکه از کفر او ایمن بوده و ضرر رسانیدن او خاطر جمع باشند دوم اینکه از نفع
او نفع رسانیدن او امیدوار باشند سوم اینکه مال زیادتی او در راه الله داده میشده باشد چهارم اینکه سخن زیا

الشیخانی هم

نی گفته باشد پنجم اینکه زیاده از قدر قوت بدن نخورده باشد ششم اینکه بسیار نشود و از دانش بهره برد مراد آنست که بیش از دانستن مسایلی که ضرور خورش است در دین و دانسته باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در اول باب المستاکل بعلمه و المباهی به که حرص در طلب علم بدست چه مراد آنجا طلب علم غیر ضروریست که طلب آن اینکس را از طلب علم ضروری و امید ارد هفتم اینکه خواری که با پرستش الله تعالی باشد پسندیده تر باشد پیش او از عزتی که با پرستش غیر الله تعالی باشد مثل بیروی امامان ناحق که پرستش ایشانست چه الله تعالی رخصت نداده در پیروی ایشان هشتم اینکه فروتنی پسندیده تر باشد پیش او از اظهار بزرگی نهم اینکه بسیار شمرد اندک نیکی مردمان را با او و کم شمرد بسیار نیکی خود را با مردمان دهم اینکه با هر کسی سلوک کند نماید که آن هر دیگر مردمان همه بهتر اند از او و او بدترین مردمان است در دانش چه عاقبت کار معلوم کسی غیر الله تعالی نیست لهذا کافری که دانش خوب باشد و مومن شود بتوفیق و بسا مومنی که دانش به باشد و کافر شود به بی توفیقی چنانچه گذشت رشح یا هشام ان الله حکی تا آخر و این صفت دهم تمامی کار عمده است یعنی که از همه بزرگتر است یا باین معنی که آخر همه است دیگر چیزی نمانده اصل یا هشام ان العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه شرح ای هشام بدرستی که خردمند دروغ نمیگوید هر چند که در آن خواهش طبعش باشد اصل یا هشام لا دین لمن لا مروة له و لا مروة لمن لا عقل له و ان اعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها شرح المروه بضم میم و ضم را بی نقطه و سکون واو و همزه که گاهی منقلب بواو میشود مصدر باب حسن انسانیت یعنی مردی الخطر بالفتح بالخاء و فتح طاء بی نقطه و را بی نقطه گرو در دوا بندان اسب و مانند آن یعنی ای هشام ثواب آخرت نیست کسی را که مردی نیست او را و مردی نیست کسی را که خرد نمند نیست او را و بدرستی که بزرگترین مردمان از روی مرتبه کسیست که نمی بیند دنیا را برای خورش گرو یا یعنی که دو بدان او برای دنیا نیست خود را بدنیا نفروشد آگاه باشید بدرستی که بدنهای شما را قیمت بجای آن نیست مگر بهشت پس مفروشید آنها را بجای غیر بهشت مراد آنست که بدنیا مفروشید اصل یا هشام ان امیر المومنین علیه السلم کان یقول ان من علامة العاقل ان یکون فیه ثلث خصال یجیب اذا سئل و ینطق اذا عجز القوم و یشیر بالرای الذی یکون فیه صلاح اهله شرح ای هشام امیر المومنین علیه السلم میگفت که بدرستی که یکی از علامتهای خردمند آنست که بوده باشد در او سه صفت اول اینکه جواب گوید چون که پرسیده شود یعنی که جواب نگوید اگر دیگری را پرسند دوم اینکه سخن گوید چون حاضران عاجز شوند از جواب و اقرار به ندانستن کنند و او داند یعنی که اگر پرسیده شود و کسان جواب گفتن دیگری دانسته باشند زود جواب نگوید سوم اینکه در آن جواب نماید راهی را که باشد در [illegible] نیکی حال هر که با آن راه رود اصل فمن لم یکن فیه من هذه الخصال الثلث شیء فهو احمق ان امیر المومنین علیه السلم قال لا یجلس فی صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال الثلث او واحدة منهن فمن لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق شرح این تتمه سخن امیر المومنین است بلکه بیان حاصل آنست یا بیان دلالت دلیل بر اینکه مراد امیر المومنین آنست که یکی از نشانها مجموع آن سه صفت است و باید که یکی یا دو از آن سه صفت است و نبودن هیچیک از نشانهای چیزی دلالت بر نبود آن چیز دارد پس مخابرای بیان آنست نه فرعیت یعنی بیان این سخن امیر المومنین علیه السلم آنست که هر که نبوده باشد در او از این سه صفت هیچ چیز پس او ناخردمند است نه آنکه در او هیچ از آن سه باشد بدلیل اینکه در سخن دیگر امیر المومنین علیه السلم گفت که می باید که نشیند در بالای مجلس مگر مردی که در او باشد این سه صفت یا یکی از این سه پس هر که نیست در او یکی از اینها و نشست در بالای مجلس پس او ناخردمند است بالا نشسته و از این سخن معلوم میشود که صاحب بعضی آن سه صفت خردمند است و الا لایق بالای مجلس نبود اصل و قال الحسن بن علی علیهما السلم اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من اهلها قیل یا ابن رسول الله و من اهلها قال الذین قص الله فی کتابه و ذکرهم فقال انما یتذکر اولوا الالباب قال هم اولوا العقول شرح و گفت امام حسن پسر امیر المومنین علیه السلم که اگر درخواست کنید حاجتهای خود را که آموختن علم و مانند آن باشد پس درخواست کنید از جمعی که قابل درخواست آن حاجتها

باشند در مجلس گفته شد که ای فرزند رسول خدا کدام اند آن جمع که قابلند گفت که آن جمعند که حکایت کرده الله تعالی احوال ایشان را در کتاب خود قرآن و ثنا گفته ایشان را با بیرون کش که گفته در سوره رعد که بخاطر خود جا نمیدهد به فرق و امیان کسی که داند که حق در قرآنست و کسی که کور باشد و آنرا نداند مگر صاحبان خردمندیها و گفته در سوره زمر که بخاطر خود جا نمیدهد به فرق را میان دانایان و نادانان مگر صاحبان خردمندیها امام حسن علیه السلم گفت که آن جمع که قابلند مراد ملفوظ اولوا الالباب صاحبان خردمندیها اند اصل و قال علی بن الحسین علیهما السلم مجالسة الصالحین داعیة الی الصلاح و آداب العلماء زیادة فی العقل و طاعة ولاة العدل تمام العز و استثمار المال تمام المروة و ارشاد المستشیر قضاء لحق النعمة و کف الاذی من کمال العقل و فیه راحة للبدن عاجلا و آجلا شرح و گفت امام زین العابدین علیه السلم که همنشینی خوبان باعث خوبیست و دیدن روشهای دانایان که با مردمان چگونه سلوک میکنند یا در مشکلها چگونه بدر رو میکنند باعث زیادتی خردمندیست و فرمان برداری پادشاهان عدالت شعار باعث کمال عزتست و بهره بردن از سرمایه بسود او مانند آن جهت نفقه عیال کمال مردیست چه با آن احتیاج بگدائی و آزار از دون مردمان نمیشود و درا نمود لهذا کسی که مشورت کند بجا آوردن شکر نعمت الله تعالی است که اینکس را فهمی داده یا نعمت آن کس چه اینکس را قابل مشورت شمرده و باز داشتن آزار خود از مردمان از کمال خردمندیست و در این بی آزاری فراغت است تن را در دنیا و در آخرت اما در دنیا برای اینکه کم دشمنی بهم رسد و اما در آخرت برای خلاص از عذاب ستم اینکس و از حساب تلافی ستم مردمان بر اینکس اصل یا هشام ان العاقل لا یحدث من یخاف تکذیبه و لا یسال من یخاف منعه و لا یعد ما لا یقدر علیه و لا یرجو ما یعنف برجائه و لا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه شرح ای هشام بدرستی که خردمند حکایت نمیکند با کسی که میترسد که آنکس او را دروغگو شمارد و نمیطلبد چیزی از کسی که میترسد از آنکس را و وعده بکسی نمیکند چیزی را که توانائی بر آن نخواهد داشت و امید نمیدارد چیزی را که سرزنش کرده میشود بامید آن مثل جاهای عالم مردمان و آرزوهای دور و دراز ایشان و روی نمی آورد بر چیزی که میترسد نشدن آن را بسبب عاجز شدن او از آن سیزدهم اصل قال امیر المومنین علیه السلم العقل غطاء ستیر و الفضل جمال ظاهر فاستر خلل خلقک بفضلک و قاتل هواک بعقلک تسلم لک المودة و تظهر لک المحبة شرح گفت امیر المومنین علیه السلم که خردمندی پرده ایست پنهان و بخشش مال خوبیست نمایان پس اگر بی اندامی از تو سر زند بپوشان آنرا به بخشش خود و جنگ کن با خواهش نفست بخردمندیت که چنین باشی از تو سر زند تا بیغش ماند برای تو دوستی باطنی مردمان تو او نمایان شود برای تو دوستی ظاهری مردمان تو را المحبه نماند که در آخر نهج البلاغه منقول از امیر المومنین علیه السلم چنین است الحلم غطاء ساتر و العقل حسام قاطع فاستر خلل خلقک بحلمک و قاتل هواک بعقلک چهاردهم اصل عن سماعة قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم و عنده جماعة من موالیه فجری ذکر العقل و الجهل فقال ابو عبد الله علیه السلم اعرفوا العقل و جنده و الجهل و جنده تهتدوا قال سماعة فقلت جعلت فداک لا نعرف الا ما عرفتنا فقال ابو عبد الله علیه السلم ان الله عز و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارک و تعالی خلقتک خلقا عظیما و کرمتک علی جمیع خلقی قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فقال له استکبرت فلعنه شرح روایتست از سماعه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او جمعی از چاکران او بودند پس گذشت در مجلس یاد خردمندی و خواهش نفس پس گفت امام علیه السلم که بشناسید خرد را و لشکر آنرا و خواهش نفس را و لشکر آنرا تا راه یابید بحق گفت سماعه که پس گفتم که قربانت شوم نمی شناسیم چیزی را مگر چیزی را که شناسانیدی ما را پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که الله عز و جل آفرید خرد را و آن اول آفریده والیست از لطیفها آفرید آنرا از دست راست عرش خود از نور خود و مراد از عرش حکومت پادشاهی الله تعالی است و می آید در کتاب التوحید در باب بیستم که باب العرش و الکرسی است که عرش اسم علمیست که وحی شده بر رسل و در او بوده است

راست عرش آب خوشگوار است که از او آفریده بهشت و اهل طاعت و مانند آنها را و مراد جنود الله تعالی ماده اهل
طاعت است از جمله دست راست عرش چنانچه می‌آید در حدیث هجدهم و چهارم باب سیزدهم و گفته در سوره هود که و کان
عرشه علی الماء و بیان میشود در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم باب نادر فیه ذکر الغیب که باب چهل و پنجم است پس گفت الله تعالی
عقل را که برو و خود بیا ای احتیاج بوحی غیر احکام ما را پس عقل رفت بعد از آن گفت عقل را که بیا بسوی ما و بتوسط
وحی بدان احکام ما را پس عقل آمد و ایمان بغیب آورد پس گفت الله تعالی که آفریدم ترا آفریده بزرگ و سرافراز کردم
ترا بر جمیع آفریده‌های خود امام گفت که بعد از آن الله تعالی آفرید خواهش نفس را از دریای شور تلخ که دست چپ عرش بود
و از آن آتش جهنم و بدکاران و مانند آنها آفریده شده بر حالی که آن آب شور و تلخ تاریک بود با تمیز که ماده بدکاری
بود از جمله دست چپ عرش پس گفت الله تعالی خواهش نفس را که برو و خود بدان بی احتیاج بوحی غیر احکام ما را پس
رفت بعد از آن گفت خواهش نفس را که بیا بسوی ما و بتوسط وحی بدان احکام ما را پس نیامد و ایمان بغیب نیاورد
پس الله تعالی گفت خواهش نفس را که زیاده سرکشی کردی پس دور کرد او را از رحمت خود مخفی نماند که این سخن بر حقیقت
نیست و در آن تشبیهی هست چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب **اصل** ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً فَلَمَّا
رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ
وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي
قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً **شرح** بعد از آن الله تعالی گردانید برای خرد هفتاد و پنج چیز را که لشکر
اوست پس چون دید خواهش نفس آنچه را که گرامی کرد الله تعالی بآن خرد را و آنچه را که بخشید الله تعالی خرد را در دل گرفت
دشمنی خرد را پس خواهش نفس گفت الله تعالی را که ای صاحب کل اختیار من این خرد آفریده‌ایست هم چشم من و او را چنانکه
من آفریدی و سرافراز کردی و با وجود این او را توانا نیز کردی و من هم جنگ او یم و نیست مرا توانائی برابر توانائی او
پس بده بمن از لشکر مانند آنچه دادی با و پس الله تعالی گفت که آری میدهم با این شرط که اگر از راه طاعت خواهی خود نکنی
پس اگر نافرمانی کنی بعد از آن لشکر بیرون کنم ترا و لشکر ترا از رحمت خود خواهش نفس گفت که بتحقیق راضی شدم باین شرط
پس داد او را هفتاد و پنج چیز که لشکر اوست مخفی نماند که این سخن نیز بر حقیقت نیست و در آن تشبیهی هست و مراد این است
که می باید معلوم چند از بنده شود که نصف آنها باعث قوت خرد باشد و نصف دیگر باعث قوت خواهش نفس تا آزموده
الله تعالی در ما مرا بتکلیف خوب باشد و نما برود از قابل بهشت شود و نا فرمان قابل جهنم شود و **اصل** فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ
مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَ وَالتَّصْدِيقُ
وَضِدَّهُ الْجُحُودَ **شرح** فا در فکان برای تعقیب است و من در مما برای تبعیض است و من الخمسة برای بیان است و الخیر
مرفوع و اسم کان است و الایمان مرفوع بعطف بر الخیر است و هم چنین است و التصدیق و مراد این است که اعطا این خصلت
و امثال آنها بعد از اعطا هفتاد و پنج مذکور است و سبب آنهاست و مراد بخیر نفع رسانیدن بخلق است و مراد بشر ضرر رسانیدن
بخلق است و مراد با یمان اتیان بجمیع فرائض و اجتناب از هر کبیره است و مراد بتصدیق بودن با صادقان است که ایمه معصومین
اند موافق آیت سوره توبه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین **یعنی** پس بود از جمله آنچه الله تعالی بخشید
خرد را بسبب هفتاد و پنج که لشکر خرد است نیکوئی با مردمان و آن مدد کار خرد است در همه کار و گردانید ضد آن ضرر رسانیدن
را و آن مددکار خواهش نفس است در همه کار و گرویدن بخدا و رسول و ضد آن نا گرویدن است و راست گوشمردن امامان
راستگو و ضد آن انکار حق ایشان است **اصل** وَالرَّجَاءَ وَضِدَّهُ الْقُنُوطَ وَالْعَدْلَ وَضِدَّهُ الْجَوْرَ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ السُّخْطَ
وَالشُّكْرَ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ وَالطَّمَعَ وَضِدَّهُ الْيَأْسَ وَالتَّوَكُّلَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ وَالرَّأْفَةَ وَضِدَّهَا الْقَسْوَةَ وَالرَّحْمَةَ وَضِدَّهَا الْغَضَبَ
وَالْعِلْمَ وَضِدَّهُ الْجَهْلَ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْحُمْقَ وَالْعِفَّةَ وَضِدَّهَا التَّهَتُّكَ وَالزُّهْدَ وَضِدَّهُ الرَّغْبَةَ وَالرِّفْقَ وَضِدَّهُ الْخُرْقَ وَالرَّهْبَةَ

وَضِدَّهَا الْجُرْأَةَ وَالتَّوَاضُعَ وَضِدَّهُ الْكِبْرَ **شرح** واو در و الرجاء بمعنی مع است برای تاکید الصاق که مفهوم شد از فا در فکان
پس الرجاء منصوب است و اول هفتاد و پنج است و نظایر آن منصوب است بعطف بر آن و ما هفتاد و پنج را پنج طایفه میکنیم چنانچه
هر لشکری پنج طایفه میشوند مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه و هر طایفه را پانزده میکنیم فهم اینجا بفتح فا و سکون و فتح ها است
با امید بخشایش گناه از الله تعالی و ضد آن نا امیدی از بخشایش است و عدالت و ضد آن ظلم است و راضی بودن
بقضای الله تعالی و ضد آن نارضای بقضاست و شکر نعمت و ضد آن کافر نعمتی است و چشم داشتن بخشش نعمت از الله تعالی
و ضد آن چشم بخشش نداشتن و کارسازی خود بخدا گذاشتن و ضد آن حریص بودن است در جمیع اسباب کارسازی و نرم
دلی و ضد آن سخت دلی است و گذشتن از آزار کسی و ضد آن آزار کردن است و پیروی دانش و ضد آن پیروی نادانی است
و فهمیدن معانی سخن چنانچه باید و ضد آن کودنی است و پرده بر عیب خود پوشیدن و ضد آن پرده خود دریدن است و بی اعتبار
دنیا در نظر انکس و ضد آن میل بدنیا داشتن است و خوشخوئی با مردمان و ضد آن بدخوئی است و ترس از بدی و ضد آن
بی باکیست و فروتنی برای حق و ضد آن خودپسندی است مخفی نماند که استاد ما شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی گفته که رجا
و طمع که در این پانزده است یکیست و گفته که فهم که در این پانزده است و فهم که در پانزده سوم است یکیست و گفته که سلامت
که در پانزده سوم است و عافیت که در پانزده پنجم است یکی است و گفته که کاتبان غلط کرده اند **اصل** وَالتُّؤَدَةَ وَضِدَّهَا
التَّسَرُّعَ وَالْحِلْمَ وَضِدَّهُ السَّفَهَ وَالصَّمْتَ وَضِدَّهُ الْهَذَرَ وَالِاسْتِسْلَامَ وَضِدَّهُ الِاسْتِكْبَارَ وَالتَّسْلِيمَ وَضِدَّهُ الشَّكَّ وَالصَّبْرَ
وَضِدَّهُ الْجَزَعَ وَالصَّفْحَ وَضِدَّهُ الِانْتِقَامَ وَالْغِنَى وَضِدَّهُ الْفَقْرَ وَالتَّذَكُّرَ وَضِدَّهُ السَّهْوَ وَالْحِفْظَ وَضِدَّهُ النِّسْيَانَ وَالتَّعَطُّفَ
وَضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ وَالْقُنُوعَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ وَالْمُؤَاسَاةَ وَضِدَّهَا الْمَنْعَ وَالْمَوَدَّةَ وَضِدَّهَا الْعَدَاوَةَ وَالْوَفَاءَ وَضِدَّهُ الْغَدْرَ
شرح و آهستگی در گفتگو و ضد آن شتابیست و بردباری و ضد آن دشنام است و خاموشی و ضد آن بیهوده گوییست
و طلب صلح و ضد آن طلب جنگ است و اقرار بانچه محکمات کتاب الهی دلالت بر آن کند مثل امامت دوازده امام چنانچه
گذشت در شرح پنج اسماء آخر در خطبه و ضد آن شک انداختن در آنست و تاب آوردن در بلاها و ضد آن بی تابیست و چشم
پوشانیدن از گناه کسی و ضد آن بازیافت گناه است و بی نیازی از آنچه در دست مردمانست و ضد آن حاجت بآنست
و در نظر داشتن چیزی و ضد آن غافل شدنست و بیاد داشتن چیزی و ضد آن فراموشیست و مهربانی کردن با خویشان
دوستان و ضد آن دوری از ایشانست و قناعت بانچه بس است و ضد آن زیاده طلبیست و مردم را شریک مال
و مانند آن و ضد آن ندادن چیزی بکسی و دوست مردمان در دل نگاه داشتن و ضد آن دشمنی کسی در دل گرفتن است
و درست پیمان بودن و ضد آن پیمان شکنیست **اصل** وَالطَّاعَةَ وَضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ وَالْخُضُوعَ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ وَالسَّلَامَةَ
وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَالْحُبَّ وَضِدَّهُ الْبُغْضَ وَالصِّدْقَ وَضِدَّهُ الْكَذِبَ وَالْحَقَّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ وَالْأَمَانَةَ وَضِدَّهَا الْخِيَانَةَ وَالْإِخْلَاصَ
وَضِدَّهُ الشَّوْبَ وَالشَّهَامَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَادَةَ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْغَبَاوَةَ وَالْمَعْرِفَةَ وَضِدَّهَا الْإِنْكَارَ وَالْمُدَارَاةَ وَضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ
وَسَلَامَةَ الْغَيْبِ وَضِدَّهَا الْمُمَاكَرَةَ وَالْكِتْمَانَ وَضِدَّهُ الْإِفْشَاءَ وَالصَّلَاةَ وَضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ **شرح** فهم اینجا بفتح فا و فتح ها
مصدر باب علم است و غباوه بفتح غین منقوطه و نون مصدر باب نصر است **یعنی** و فرمان برداری و ضد آن نافرمانیست
و زاری و ضد آن سربلندیست و فارغ داشتن مردمان از بار خود و ضد آن بار خود بر دیگری انداختن است و دوستی ظاهر
با مردمان و ضد آن دشمنی که ظاهر کردنست و راستگوئی و ضد آن دروغگوئیست و گرویدن بحق و ضد آن گرویدن
بباطل و نگاه داشتن امانت و ضد آن خیانت است و خالص کردن کار برای خدا و ضد آن آمیختن ریا در آنست و ضد آن کودنی
و تصور چیزها بجای آوردن و ضد آن نادانیست و شناختن چیزها و ضد آن ناشناختن است و مدارا با مردمان و ضد آن پرده دری
تدرا اهل فضل و ضد آن ناشناسیست و تغافل از بدی کسی و ضد آن دو رو بودن است و راز نگاهداشتن و ضد آن برملا کردن راز است و نماز بهنگام گزاردن و ضد آن

و تندی هم

ضایع گردانیدن نمازست چنانچه گفته در آیت سوره مریم اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات **اصل** والصوم وضده الافطار والجهاد وضده النکول والحج وضده نبذ المیثاق وصون الحدیث وضده النمیمة وبر الوالدین وضده العقوق والحقیقة وضدها الریاء والمعروف وضده المنکر والستر وضده التبرج والتقیة وضدها الاذاعة والانصاف وضده الحمیة والتهیئة وضدها البغی والنظافة وضدها القذر والحیاء وضده الخلع والقصد وضده العدوان والراحة وضدها التعب

شرح روزه داشتن وضد آن شکم پرستی است وجنگ با دشمنان دین وضد آن سرباز زدن از حق است وحج کردن وضد آن بدور انداختن پیمان الهی است که گرفته شده در هر کتاب الهی بر جمیع مردمان اینکه نگویند بر الله تعالی مگر حق را واشارتست بچند آیت از الحجاج در سوره الحج واذن فی الناس بالحج یأتوک واعلام کن در مردمان بحج تا آیند نزد تو که امامی پس اصل تکلیف حج برای ملاقات امام هر زمان وطلب علم دین وترک پیروی ظن است وبعد از آن گفته میشود نزد حجر الاسود که امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة وسخن مردمان را نگاه داشتن وضد آن سخن چینیست ونیکوئی با پدر ومادر وضد آن نافرمانی پدر ومادرست وبجا آوردن فرمان چنانچه می باید وضد آن محض صورت فرمان بجا آوردن است وشناخته شده بخوبی در هر عقل وماموربه در هر شرع که تقدیم محکمات کتاب الهی بر متشابهات است وضد آن اختلاف از روی ظن است بتقدیم متشابهات بر محکمات که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن است این اشارتست بقول الله تعالی در سوره آل عمران وتوبه یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ودر سوره الاعراف وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین وخوبی خود را از نا اهل پنهان داشتن وضد آن اظهار خوبیست پیش نا اهل ودین خود را از مخالف پنهان داشتن از ترس آزار وضد آن بی باکیست باظهار دین نزد مخالف وسلوک با مردمان چنانچه از ایشان بخواهد وضد آن طلبیدن تفاوت اختلاطست بی وجه وصفا از دشمن با آنچه صلاح هر دو طرف در آنست وضد آن زیاده رویست وپاکیزگی وضد آن چرکنیست وشرم وضد آن بی شرمیست ومیانه روی وضد آن از حد گذشتن است وسلامت روی بترک آزار مردمان وضد آن خود را برنج داشتن است **اصل** والسهولة وضدها الصعوبة والبرکة وضدها المحق والعافیة وضدها البلاء والقوام وضده المکاثرة والحکمة وضدها الهوی والوقار وضده الخفة والسعادة وضدها الشقاوة والتوبة وضدها الاصرار والاستغفار وضده الاغترار والمحافظة وضدها التهاون والدعاء وضده الاستنکاف والنشاط وضده الکسل والفرح وضده الحزن والالفة وضدها الفرقة والسخاء وضده البخل **شرح** وسستی نشوی وضد آن سرکشیست وخوردن روزی حلال وضد آن فرض کردن هر با برای خوردنست وفارغ بودن از اهتمام بدنیا وضد آن باک داشتن واهتمام بدنیاست وخود را همچو کوچک شمردن وضد آن لاف زدنست ودرنگ کردن در کارها وضد آن شتاب کردن است وتمکین وضد آن سبکیست وگیجی تحصیل رزق حلال بتجارت ومانند آن وضد آن بهیچی ضایع گذاشتن خود وعیالست بترک تحصیل رزق حلال وپشیمان شدن از بد وضد آن بجد بودن در بدیست وطلبیدن آمرزش گناه وضد آن بازی خوردن بفوت است با وجود گناهانست ونگاهداری جانب امر ونهی الهی وضد آن سهل انگاری آنست وطلبیدن حاجتها از درگاه الهی وضد آن سرباز زدن از آنست وچالاکی در فرمان برداری وضد آن کاهلیست وخوشحالی در فرمان برداری وضد آن دلگیری در آنست وهم نشینی با اهل صلاح وضد آن جدائی از ایشانست وکرم بمال وضد آن بخیلیست بمال **اصل** ولا تجتمع هذه الخصال کلها من اجناد العقل الا فی نبی او وصی نبی او مؤمن قد امتحن الله قلبه للایمان واما سائر ذلک من موالینا فان احدهم لا یخلو من ان یکون فیه بعض هذه الجنود حتی یستکمل وینقی من جنود الجهل فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا مع الانبیاء والاوصیاء وانما یدرک ذلک بمعرفة العقل وجنوده وبمجانبة الجهل وجنوده وفقنا الله وایاکم لطاعته ومرضاته **شرح** وجمع نمیشود این صفتهای خوب همه از لشکر خرد مگر در پیغمبری یا کسی که پیغمبر او را بحکم الله تعالی جانشین خود در امت کرده باشد یا شیعه ما که بتحقیق خالص کرده باشد الله تعالی بتوفیق خود دل او را تا شیعه ما شود واما

باقی مانده آن از شیعیان ما پس بدرستی که بعضی ایشان خالی نیست از اینکه بوده باشد در او بعضی هر یک از این دو لشکر خرد وخواهش نفس تا وقتی که کامل کند خود را وپاک شود از لشکرهای خواهش نفس پس نزد آن کامل کردن وپاک شدن می باشد در پایه بلند با پیغمبران وجانشینان ایشان ودر یافته نمیشود این پایه بلند مگر بشناختن خرد ولشکرهای آن وبر کناری جستن از خواهش نفس ولشکرهای آن توفیق دهاد الله تعالی ما را وشما را برای فرمان برداری او وبجا آوردن آنچه رضای او است

پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما کلم رسول الله صلی الله علیه وآله العباد بکنه عقله قط وقال رسول الله صلی الله علیه وآله انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم **شرح** مراد بعباد وعبراد صحابست چنانچه در حدیث اول باب اختلاف الحدیث است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سخن نگفت رسول الله صلی الله علیه وآله با بندگان الله تعالی بتمام خرد خود هرگز چه ایشان نمی فهمیدند همه را بواسطه بسیاری معقولات زیرا که او واوصیای او موید بودند بروح من امر الله چنانچه می آید در کتاب الحجة در باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام بخلاف باقی مردمان وامام علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ما گروه پیغمبران فرموده شده ایم از جانب الله تعالی باینکه سخن گوییم با مردمان باندازه خردهای ایشان

شانزدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ان قلوب الجهال تستفزها الاطماع وترتهنها المنی وتستعلقها الخدائع **شرح** تستفزها بفاء وتشدید زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب استفعال است المنی بضم میم وفتح نون والف منقلب از یا جمع منیه بضم میم وسکون نون آرزوها وتستعلقها بعین بی نقطه وقاف بصیغه مضارع معلوم غایبه باب استفعال است گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستی که دلهای نا خردمندان مانند جانور شکار است از جا در می آورد ایشان را طمعها ومانند گرو نگاه میگیرد ایشان را آرزوهای دور ودراز وبدام می اندازد ایشان را فریبهای شیطان ودنیا

هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اکمل الناس عقلا احسنهم خلقا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که کاملتر مردمان در خردمندی کسی است که بهتر مردمان باشد در خوش سلوکی با الله تعالی ومردمان این اشارتست باینکه کسی که خود را خردمند شمرد می باید که فسق وظلم نکند

هجدهم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال کنا عند الرضا علیه السلام فتذاکرنا العقل والادب فقال یا ابا هاشم العقل حباء من الله والادب کلفة فمن تکلف الادب قدر علیه ومن تکلف العقل لم یزدد بذلک الا جهلا **شرح** روایتست از ابو هاشم که از اولاد جعفر طیارست گفت که بودیم نزد امام رضا علیه السلام پس در هم زبانی یاد کردیم تفاوت مردمان را در خرد ودر خردمندی پس امام گفت که ای ابو هاشم خرد بخششی است از جانب الله تعالی بهر کس قدری از آن داده وباختیار انسان نیست چه بیفزود بزرگ گردیده میشوند ولیکن بودن در خردمندی اختیاریست پس هر که خود را بر خردمندی وا دارد توانائی آن دارد وهر که خود را بر خرد ودعوی زیادتی فهم وا دارد وکسب علم از بلند پایه تر از خود نکند زیاد نمیشود بوسیله آن مگر باعتبار نادانی ونا خردمندی مثل کسی که مؤید بروح من امرنا نباشد چنانچه بیان شد در شرح حدیث پانزدهم ودعوی امامت کند

نوزدهم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک ان لی جارا کثیر الصلوة کثیر الصدقة کثیر الحج لا بأس به قال فقال یا اسحق کیف عقله قال قلت له جعلت فداک لیس له عقل قال فقال لا یرتفع بذلک منه **شرح** روایتست از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که قربانت شوم بدرستی که مرا همسایه ایست بسیار نماز بسیار صدقه بسیار حج هیچ عیبی ندارد اسحق گفت که پس گفت امام علیه السلام که ای اسحق چگونه است خردمندیش آیا پیروی ما میکند یا نه اسحق گفت که گفتم که قربانت شوم نیست او را خردمندی اسحق گفت که پس امام علیه السلام گفت که فایده در روز قیامت نمی برد با آنچه میکند بواسطه نا خردمندیش

بیستم اصل عنه احمد بن محمد السیاری عن ابی یعقوب البغدادی قال قال ابن السکیت لابی الحسن علیه السلام لماذا بعث الله موسی بن عمران بالعصا ویده البیضاء وآلة السحر وبعث عیسی علیه السلام بآلة الطب وبعث محمدا صلی الله علیه وآله وعلی جمیع الانبیاء بالکلام والخطب فقال ابو الحسن علیه السلام ان الله لما بعث موسی علیه السلام کان الغالب علی اهل عصره السحر فاتاهم من عند الله بما لم یکن فی وسعهم مثله وما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة علیهم وان الله بعث عیسی علیه السلام فی وقت قد

ظهرت فيه الزمانات واحتاج الناس الى الطب فاتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله وبما احيى لهم الموتى وابرأ الاكمه
والابرص باذن الله واثبت به الحجة عليهم شرح الآلة بهمزه و الف منقلبه از واو و تخفیف لام و تاء تانیث رجعت
برگشتنی و ناروائی و آن ضد رواج و رونق است ماخوذست از اول بفتح همزه و سکون واو که مصدر باب نصر است بمعنی
مراد اینجا باعث رجعت است السحر بکسر سین بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب منع جادو و آن
کاریست که حاذق عادت نماید به تلبیس و تزویر الطب بکسر و فتح و ضم طاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه مصدر باب ضرب
والفم علاج بدن بیماران بالکلام والخطب بتقدیر بآلة الکلام والخطب است و حذف آن از قبیل اقتصار و اکتفا و
باء الی است ظاهر میشود از تتمه الحدیث اینکه می بایست که ابن السکیت بالشعر گوید بجای بالکلام الزمانات بفتح زای
بالقطع امنی که استمرار میدارد و احتیاج بسوی طب کما هو ثابت از ماهر شده در این علم برص بفتح باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه
سفیدیست که در ظاهر پوست بدن بهم میرسد از ریخته شدن بلغم در باطن آن و فرق میان آن و بهق سفید آنست که در موضع
برص فرو رفته می باشد مانند موضع داغ و براق می باشد و چون سوزنی در آن فرو برند نه خون از آن ظاهر میشود و نه
خوناب بخلاف بهق سفید شاید که نکنند در ذکر ابرص و عدم ذکر اجذم این باشد که برص سرایت نمیکند بدلیل اینکه
صاحب آن در میان اهل خود می باشد سالها و با احدی از ایشان سرایت نمیکند پس ابرص نزد پادشاه حاضر میشود
شد برای امتحان معجزه عیسی علیه السلام بخلاف اجذم زیرا که جذام چون باشد و فزاع اعضا است بسبب انتشار زهر و او را
اینها و باعث ریخته شدن بعض اعضا میشود و توهم سرایت در آن بسیار است یعنی روایتست از احمد بن محمد سیاری
بفتح سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پائین از ابی یعقوب بغدادی اینکه گفت که گفت ابن السکیت امام علی نقی
علیه السلام را که چرا فرستاد الله تعالی به پیغمبری موسی بن عمران را با عصائی که همه جادوها را فرو برد و با دست خودش که بگریبان
میبرد و سفید و تابان بیرون می آمد و با چیزهای دیگر که باعث برگشتنی و ناروائی جادو بود و چرا فرستاد الله تعالی عیسی علیه السلام
را به پیغمبری با چیزی که باعث برگشتنی و ناروائی طب بود و چرا فرستاد به پیغمبری محمد را صلوات فرستد الله تعالی بر او و بر
جمیع پیغمبران با چیزی که باعث برگشتنی و ناروائی سخن سخنوران و خطیبان آن زمان بود مخفی نماند که معجزات محمد صلی الله علیه
و آله بسیار بوده لیکن چون غیر قرآن چیزی از اینها متواتر نمی ماند چنانکه دین محمد صلی الله علیه و آله باقیست پس بعده
اینجا چیزی که راحت او را روز قیامت معلوم شود و آن قرآنست اکتفا کرد پس در جواب گفت امام علی نقی علیه السلام که
بدرستی که الله تعالی وقتی که فرستاد موسی را و بود کار بیشتر مردمان آن زمانه او جادو و یاد گرفتن آن پس داد موسی را
از نزد الله تعالی چیزی که نبود در توانائی ایشان مثل آن و چیزی که برطرف کرد بسبب آن جادوی ایشان را
بجادو شدند و ثابت ساخت موسی بسبب آنچه داد حجت الله تعالی را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق
جهنم شوند و بدرستی که الله تعالی فرستاد عیسی را در وقتی که فاش شده بود در آن وقت کوفتهای سخت و محتاج شده بودند
مردمان بدوا و خوردن و یاد گرفتن آن پس داد عیسی ایشان را از نزد الله تعالی چیزی که نبود نزد ایشان مثل آن و آن زنده
کردن مردگانست برای ایشان و بینا کردن کوران مادرزاد است و خوب کردن صاحب برص بحکم خدا تعالی است و ثابت
ساخت عیسی بسبب آنچه آورد حجت الله تعالی را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند اصل
وان الله بعث محمدا صلى الله عليه واله في وقت كان الغالب على اهل عصره الخطب والكلام واظنه قال الشعر فاتاهم
من عند الله من مواعظه واحكامه ما ابطل به قولهم واثبت به الحجة عليهم قال فقال ابن السكيت تالله ما رايت مثلك قط
فما الحجة على الخلق اليوم قال فقال عليه السلام العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه قال
فقال ابن السكيت هذا والله هو الجواب شرح واظنه قال الشعر کلام سیاریست و ضمیر بارز در اظنه و مستتر در قال
راجع با امام است و این اشارتست بانکه در نقل ابی یعقوب خلل میباشد و الشعر بجای الکلام بهترست زیرا که خطبه و شعر بکسر شین

و سکون عین مقابل یکدیگرند باعتبار اینکه اول غیر منظوم است و دوم منظوم است و هر کدام قسمی از کلام است و در این اشارتست
باینکه در سوال ابن السکیت ناخوشی هست اما مضایقه در آن نیست زیرا که ابن السکیت معصوم نبوده و بجای اظنه نگفت که اعلمه
بنابر احتمال اینکه در جواب مساهله با سایل شده باشد یعنی و بدرستی که الله تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله در
زمانی که بود کار بیشتر مردمان آن زمانه سخنهای غیر منظوم در خبر و شر و سخن و گمان میبرم امام را که بجای الکلام گفته باشد
که الشعر پس داد ایشان را از جانب الله تعالی از پندهای الله تعالی و حکمهای او چیزی که باطل کرد بسبب آن چیز گفته ایشان را و این
چیز قرآنست و ثابت ساخت محمد بسبب آنچه حجت الله تعالی را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند مستحق جهنم شوند ابو یعقوب
گفت که چون ابن السکیت آن جوابها از امام علیه السلام شنید گفت از روی تعجب که بخدا قسم که ندیدم مثل ترا در علم پس بگو چه حجت
حجت الله تعالی برای امام بر خلایق در این زمان که محمد صلی الله علیه و آله رفته و دین او باقی مانده و امام از جانب الله تعالی
اشکال را می آورد چیزی برای که موسی یا عیسی یا محمد آورده ابو یعقوب گفت که پس امام علیه السلام در جواب گفت که آن حجت خرد است
چه میشناسد باین بعد از ملاحظه محکمات قرآن امام راستگو را در خبری که از جانب الله تعالی میدهد که الله تعالی امر نموده بامامت
هست پس او را راستگو میشمارد و میشناسد باین امام دروغگو را در این خبر پس دروغگو میشمارد او را ابو یعقوب گفت
که چون ابن السکیت این جواب شنید گفت که بخدا قسم که جواب حق همین است و پس و تفصیل این گذشت در شرح و خطبه غیر هم
تا خود در خطبه حاصل آنکه در محکمات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن هست اگر امام با پیروی آن محکمات حکم در میان خلایق
میکند پس در دعوی امامت راستگو است و اگر نه دروغگو پس چون خرد هست قرآن محمد علیه السلام برای امام نیز پس است احتیاج
بمعجزه تازه ندارد حدیث بیست و یکم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم وكملت
به احلامهم شرح و کملت از باب کرم و حسن و علم عطف است بر وضع الله الاحلام بفتح همزه جمع حلم و با حلم مفرد نیز آمده در وقار و ادب بمعنی
جمع حلم بکسر حاء و سکون لام است و معنی اول اینجا مناسب ترست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون قیام نماید
قایم ما آل محمد مراد صاحب الزمان علیه السلام است گذارد الله تعالی دست رحمت و توفیق خود را بر سر بندگان خود پس
جمع کرده شود بان نگاهداشتن خردمندیهای ایشان مراد اینست که اتفاق میکنند با هم در پیروی امام حق و در تدبیر کارها و قوی
شود بسبب آن نگاهداشتن و جمع کردن بردباریهای ایشان در حدیث است که هر مومنی قوت چهل مرد بهم رساند حدیث بیست و دوم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال حجة الله على العباد النبي صلى الله عليه واله والحجة فيما بين العباد وبين الله العقل شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حجت الله تعالی بر بندگانش در ظاهر پیغمبر صلی الله علیه و آله است که محکمات قرآن آورده
و حجت الله تعالی بر بندگانش در پنهان که میان ایشان است و میان الله تعالی خرد است که بآن پیغمبر شناخته میشود و باور داشتن
قرآن و مانند آن و امام هر زمانی شناخته میشود و محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست و بیان این شد در حدیث
دوازدهم در شرح فقره یا هشام ان لله على الناس حجتين و در شرح حدیث بیستم این باب حدیث بیست و سوم اصل قال ابو عبد
الله عليه السلام دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح
امره فاذا كان تاييد عقله من النور كان عالما حافظا ذاكرا فطنا فهما فعلم بذلك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشه
فاذا عرف ذلك عرف مجراه وموصوله ومفصوله واخلص الوحدانية لله والاقرار بالطاعة فاذا فعل ذلك كان مستدركا
لما فات وواردا على ما هو آت يعرف ما هو فيه ولاي شيء هو ههنا ومن اين ياتيه والى ما هو صائر وذلك كله من تاييد العقل
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ستون خوبیهای آدمی خردمندیست و خردمندی چیزیست که از الهام میرسد چهار چیز
اول پی بردن بعیب امامان باطل بسبب محکمات قرآن دوم فهمیدن پایه امامان حق سوم نگاه داشتن حد خود در متشابهات
قرآن و مانند آن چهارم یاد گرفتن مسایل دین از امامان حق و بخردمندی کامل میشود آدمی و این خردمندی راهنمای آدمیست و آغاز
است که آلت دیده وری اوست و کلید کار بسته اوست پس اگر تأیید کاری خردمندی آدمی از جانب بر هان مثل نور باشد

الوهیت و محکمات قرآن که هر یک الست بر حاجت در هر زمان با امامی که پیروی آن نکند چنانچه گذشت در شرح خطبه شود اما سابق بل
دین الهی بود از شده به خود تعالی که امامان حق عیب کرده امامان باطل الهام کنند و پایه امامان حق لیس شود انالسبب آن صفتها بایکه
چون شد حال این امت بعد از پیغمبر علیه السلام و اینکه چرا چنین شد که راه باطل پیش گرفتند مراد اینست که بسبب ایثار حیوة دنیا
بر آخرت شد چنانچه الله تعالی خبر از آن داده در سورة الطلا یا بسبب نفاق منافقان شد چنانچه بیان میشود در حدیث اول
باب بیست و دوم که باب اختلاف الحدیث است و دلالت بر آن میکند آنچه منقولست در کتاب سلیم از عمار از حذیفه از رسول
صلی الله علیه وسلم و آله در اوایل عشره پنجم در باب صفات المنافقین و در اینکه امامت کجی در جایی وکی است که محکمات قرآن
دلالت بر امامت او کند و شناخت امامی که راه حق مینماید او را و امامی را که راه باطل مینماید او را پس وقتی که آدمی شناخت
آنچه را که گفتیم شناخت سلوک خود را و کسی را که با وی باید بود و کسی را که از وی جدا باید کرد و خالص کرد ولی کلی را برای الله تعالی
بسبب ترک پیروی ظن در احکام الهی چه آن شریک قرار دادنست برای الله تعالی در حکم و خالص کرد اقرار بفرمان برداری خود را
برای الله تعالی و رسولش و جانشین رسولش بسبب ترک پیروی ظن پس وقتی که آدمی بجا آورد این اخلاص را پس تلافی
کننده آنچه را که برطرف شده از ایمان الخ و آنکه اتباع محکمات قرآنست و سر او گر بنده بر دشمنی که در کار اوست
بست بر سر او آن دشمن شیطان و تابعان او از مخالفان است چه میشناسد آن آدمی مذهبی را که او در آنست و میشناسد
اینرا که برای چه او در آن مذهب است مراد اینست که بدلالت شواهد ربوبیت و محکمات قرآنست و میشناسد اجرا کرا آنرا ای و کلام
راه آن دشمن می آید او را و میشناسد اینرا که بازگشت آن دشمن بسوی چیست از شبهات و اینها که مذکور شد بعکس
بسبب مددکاری خردمندیست او را یا مراد اینست که بسبب مددکاری محکمات قرآنست خردمند را **بیست و چهارم**
اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال العقل دليل المؤمن **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خرد نشان
راهنمای گرونده بخدا و رسولش است **بیست و پنجم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي لا فقر أشد من الجهل ولا
مال أعود من العقل **شرح** لا برای نفی جنس است فقر منصوب است اشد مرفوع و خبر لا است **یعنی** گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که ای علی هیچ بی چیزی بدتر از ناخردمندی نیست و هیچ دارایی پرفایده تر از خردمندی نیست **بیست
و ششم اصل** عن أبي جعفر عليه السلام قال لما خلق الله العقل قال له أقبل فأقبل ثم قال له أدبر فأدبر فقال له وعزتي
وجلالي ما خلقت خلقا أحسن منك إياك آمر وإياك أنهى وإياك أثيب وإياك أعاقب **شرح** مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث اول این باب **بیست و هفتم اصل** عن إسحاق بن عمار قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل آتيه وأكلمه ببعض
كلامي فيعرفه كله ومنهم من آتيه فأكلمه بالكلام فيستوفي كلامي كله ثم يرده علي كما كلمته ومنهم من آتيه فأكلمه فيقول أعد علي
فقال يا إسحاق وما تدري لم هذا قلت لا قال الذي تكلمه ببعض كلامك فيعرفه كله فذاك من عجنت نطفته بعقله وأما الذي
تكلمه فيستوفي كلامك ثم يجيبك على كلامك فذاك الذي ركب عقله فيه في بطن أمه وأما الذي تكلمه بالكلام فيقول
أعد علي فذاك الذي ركب عقله فيه بعد ما كبر فهو يقول لك أعد علي **شرح** روایتست از اسحق بن عمار گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام که مردی می آیم نزد او و میگویم با او بعض سخن خود را پس تمام نکرده همه آنرا میفهمد و بعضی از مردمان
کسیست که نزد او می آیم پس با او میگویم سخن خود را پس همه آنرا میفهمد و جواب میگوید چنانچه گفته ام با او و بعضی مردمان
کسیست که نزد او می آیم پس با او میگویم تمام سخن خود را پس چون نمی فهمد میگوید که باز گو سخن خود را با من پس امام علیه السلام
گفت که ای اسحق آیا هیچ میدانی که چرا است این گفتم که نه گفت آنکه سخن را تمام نکرده می فهمد کسیست که خمیر کرده شده
آب منی که او از آن حاصل شده با خردش و اما آنکه تمام سخن خود را با او میگویی پس همه را می فهمد پس
از آن جواب میگوید چنانچه گفته تو کسیست که جا داده شده خرد او در او در شکم مادرش و آنکه تمام سخن خود را با او
میگویی پس میگوید که بازگو کسیست که جا داده شده خرد او در او بعد از بیرون آمدن از شکم مادر پس او میگوید ترا که بازگو

با من مراد اینست که این تفاوت باعتبار غیر الله تعالی نیست **بیست و هشتم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأيتم الرجل
كثير الصلاة كثير الصيام فلا تباهوا به حتى تنظروا كيف عقله **شرح** گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون دیدید مرد را بسیار
روزه و بسیار نماز مغرور نشوید بآن تا وا رسید که چگونه است خردمندی و پیروی حق او **بیست و نهم اصل** عن المفضل بن عمر عن أبي
عبد الله عليه السلام قال يا مفضل لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم وسوف ينجب من يفهم ويظفر من يحلم والعلم جنة والصدق
عز والجهل ذل والفهم مجد والجود نجح وحسن الخلق مجلبة للمودة **شرح** يفلح بفا و حاء مهمله مضارع معلوم غایب
باب افعال است ینجب بنون و جیم و باء یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است یظفر بظاء با نقطه و فاء و راء
یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است یحلم بحاء یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب حسن است جنه بضم جیم و
تشدید نون سپر نجح بضم نون و سکون جیم و حاء یکنقطه مصدر باب نصر است مجلبه بفتح میم و سکون جیم و فتح لام و باء یکنقطه و تاء
تانیث بصیغه اسم مکان باب نصر و ضرب برای کثرت است **یعنی** روایتست از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ای
مفضل نجات از عذاب آخرت نمی یابد کسی که خردمندی نمیکند و خردمندی نمیکند کسی که پیروی ظن میکند و طلب علم دین از علما که
دوازده امام باشند نمیکند یا مراد اینست که کوشش بمحکمات قرآن که در آنجاها نهی از پیروی ظن است نمیکند تا علم حاصل کند و بعضی از
آنها چون در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از شوکت اهل اسلام کافران و منافقان مسلمانان را ارذل و ذلیلان
مینامیدند میگفتند که مسلمانان زادگی خوار شده و خوار شده و خود را انجیب و عزیز میشمردند چنانچه الله تعالی در قرآن خبر داده
منافقان شیعه دوازده امام نیز بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی کافران و منافقان کرده شیعه را ارذل و
ذلیلان مینامند و خود را انجیب و عزیز میشمرند و شیعه حلم ورزیده میگذرانند تا زمان ظهور صاحب الزمان علیه السلام پس امام علیه السلام
اشارت بآن کرده خبر داده از ظهور صاحب الزمان با نیروش که گفت که خواهد آمد بعد از این بزمانی البته زمانی که از آنکه
نجابت بهم رسانند باقرار مخالفان هر که می فهمد محکمات قرآن امامان حق را و ظفر بر دشمنان یابد کسی که میکند
و آزار دشمنان بعد از آن اشارت کرد امام علیه السلام بجواب این پوچهای مخالفان و گفت که دانستن محکمات قرآن
که در آنجاها نهی از پیروی ظن و جواب پوچهای کافران و منافقان است سپریست که با آن دفع شبهه‌های مخالفان و فریب شیطان
میشود و در راستگوئی کسی در احکام الهی چنانچه مردمان ایمن شوند از خطای او عزتست نه بزرگی دنیا این اشارتست بجوابی
که الله تعالی منافقان را داده چه گفته در سوره منافقین که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون زیرا که لام در
لله برای ملکیت است و مراد بمؤمنین ائمه است چنانچه می آید در کتاب الحجه در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهم السلام و مراد
اینست که عزت سروری ملک الله تعالی است اولا و ثابت است برای رسولش و برای ایمن کنندگان باذن الله تعالی
نظیر قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و لیکن منافقان کارشان اینست که کوشش بحجت نمیکنند تا دانند که خردمندی
خوارست نه بی اعتباری دنیا و فهمیدن امام دانا بزرگیست نه تن در دادن به ننگ جایی که امام نادان برای بزرگی دنیای فانی
بعد از آن امام علیه السلام اشارت کرد باینکه مخالفان کوشش بمحکمات قرآن اگر نکنند تقیه با ایشان بانیروش که گفت که و بخشش مال
بطلب رسیدن است چه با آن دفع ضرر دشمنان میتوان کرد و خوشخویی جای کشش بسیار است دوستی بالله را **اصل** والعالم
بزمانه لا تهجم عليه اللوابس **شرح** و دانا باحوال اهل زمانه خود زود نمی آورد بر او شبهه‌ها اشارتست بجواب گفتگوهای منافقان
که میگویند که چگونه میشود که اصحاب رسول علیه السلام که در جنگها همراهی او کرده باشند و شب و روز در خدمت باشند یکبار ترک
گفته او کرده از دین او مرتد شوند و ترک وصی او کنند مگر جماعت کمی جواب اینست که کسی که مشهوران اصلاح را از اهل زمانه خود
می بینند که چون دنیای او با ایشان کند این باب شده از حال خود میکنند باکی از آنها نیز این شبهه ها و بر دانا نیاورد و برگشتن امت
را مگر جماعت کمی دور نمی انگارد و در کتاب الروضه بعد از حدیث نوح چنین است که والله ما العجب ممن هلك كيف هلك و
لكن العجب ممن نجا كيف نجا بخدا قسم که تعجب نمیکنم از جمعی که گمراه شدند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله که چگونه گمراه شدند

ولیکن تعجب میکنم از جمعی که از این فتنه نجات یافتند و بگفته رسول ایستادند که چگونه نجات یافتند چه دنیا و حکومت را ترک
کردن برای رضای الهی بسیار مشکل است بر بیشتر مردمان اصل وَالْحَزْمُ مُسَاوَرَةُ الظَّنِّ شرح واستوارکاری آنست که از
ظاهر مردمان بازی نخورند و بدگمان باشند تا خلافش معلوم شود چه باطن اکثر مردمان بد است اصل وَتَبْغِي الْمَرْءَ وَالْحِكْمَةَ نِعْمَةُ
الْعَالِمِ وَالْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا شرح ووصلت مرد و خردمندی خوشحالی امام داناست و امام نادان از رده وصلت مرد
خردمند نیست چه امام دانا دوست میدارد که هر مردی با خردمند باشد تا دین اسلام رواج گیرد و امام نادان میخواهد که هر مردی
بی خردمندی باشد تا شرک رواج گیرد در صورت اسلام از این تقریر ظاهر میشود که تبغی مرفوع و مبتدا است المرء مضاف الیه
است والحکمة عطف است بر المرء نعمة مرفوع و خبر مبتدا است العالم بکسر لام مضاف الیه است والجاهل مرفوع و مبتدا است شقی
مرفوع و خبر مبتدا است بینهما مجرور و مضاف الیه است و ضمیر راجع بالمرء والحکمة است اصل وَاللّٰهُ وَلِيٌّ مَنْ عَرَفَهُ وَعَدُوُّ مَنْ
تَكَلَّفَهُ شرح و خدا تعالی دوست کسی است که خدا را بربوبیت میشناسد و پیروی ظن نمیکند و دشمن کسی است که بر خود بسته
خداشناسی راه او را رب العالمین شمرده پیروی ظن میکند چه قبول کردن حکم غیر الله تعالی در مسئلتی که بی مکابره و
اختلاف در آن و در دلیل آن میرود قبول کردن شریک است برای الله تعالی اصل وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ وَالْجَاهِلُ خَتُورٌ
وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَمَنْ كَرُمَ أَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ كَبِدُهُ وَمَنْ
فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ شرح
و خردمند بخشنده بدی اوست و ناخردمند فریب دهنده است اظهار نیکی میکند و در دل بگیرد و اگر خواهی گرامی
داشتن مردمان ترا پس نرمی کن با مردمان و اگر خواهی خوار داشتن مردمان ترا پس درشتی کن با مردمان و هر که خوش است
خاک او که از آن آفریده شده نرم است دل او و هر که تنگ است خاک او صاحب جگر است و جرات بر مردمان میکند و هر که
شتاب میکند در گفتن و کردن در می افتد در بلای کردی افتد و در آن از نجات و هر که عاقبت اندیشی میکند خود داری
میکند از دخول ناهنجار در آنچه نمیداند و هر که زود در آید در کاری بیدانش برید بینی خود را و خود را عیبناک کرد
اصل وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يُكْرَمْ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ يُهْتَضَمْ وَمَنْ يُهْتَضَمْ كَانَ أَلْوَمَ وَمَنْ كَانَ
كَذَلِكَ كَانَ أَحْرَى أَنْ يَنْدَمَ شرح لم یسلم بسین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب سلم است لم یکرم بصیغه مضارع
غایب معلوم باب حسن یا مجهول باب افعال است یهتضم بضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب باب تفعل است الوم بفتح
همزه و سکون لام و فتح واو افعل التفضیل برای مفعول است احری بحاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف منقلبه از یا بصیغه افعل التفضیل
باب علم است ان بتقدیر بان است یندم بنون و دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب علم است یعنی و هر که کوشش
نکند محکمات قرآن را تا دانند آنها را نمی فهمد بعضی که امام حق کیست چه پندارد که کسی که پیروی ظن کند امام میتواند بود و هر که
آن را نفهمد سلامت نماند از شبهتی چند که مخالفان شیعه امامیه میکنند و هر که از این سلامت نماند عزیز نیست نزد الله تعالی و هر که
عزیز نیست نزد او بی توفیق میشود و هر که بی توفیق باشد میشود سرزنش کرده شده بر مردمان در روز قیامت و هر که باشد چنان
میشود سزاوار تر مردمان باینکه پشیمان شود از کرده خود سی ام اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ
خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَاغْتَفَرْتُ فَقْدَ مَا سِوَاهَا وَلَا أَغْتَفِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَلَا دِينٍ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ فَلَا
تَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَاةِ وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ شرح الاستحکام استوار شدن الخصلة بفتح خاء
با نقطه صفت خوب و صفت خواه خوب خواه بد و اینجا هر دو مناسب است تفسیر دین گذشت در شرح حدیث ششم این باب
یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام که هر که استوار شود برای من در او یک صفت از صفتهای نیکو قبول میکنم او را
که از شیعه من است برای آن صفت که استوار شده و می بخشم استوار نبودن غیر آن صفت را در او و نمی بخشم نبودن
خردمندی را که لازم دارد نبودن دینداری را نیز چه جدائی از دینداری جدائی از ایمن بودن از عذاب آخرت است بلکه

دین داری ندارد و دوکوارائی ندارد و بزندگی با ترس عذاب الهی و نداشتن خردمندی نداشتن زندگیست و سنجیده نمیشود
نا خردمند مگر بمردگان چه مانندایشان است و پس مخفی نماند که در این گفتگو اشارت شده باینکه کسی که عقل و دین ندارد و هیچ
خصلتی در او استوار نیست پس اگر خصلتی در او باشد محض ریا بر خواهد بود و در روز قیامت اعتبار نخواهد داشت سی و یکم
اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ شرح امیر المومنین علیه السلام گفت که خود پسندی
مرد دلیل است بر سستی خرد او و مراد بخود پسندی ادبار و در مرانبع اقبال است و بیان شد در شرح حدیث اول یا مراد اعم از آنست
چنانچه گفته اند که راست بهتر از دروغ خود است اینست اگر درست باشد پس اگر دروغ باشد چگونه خواهد بود سی و دوم
اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذُكِرَ الْعَقْلُ قَالَ فَقَالَ لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ
مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْماً لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ فَقَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ
مِمَّنْ خَاطَبَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ وَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ
إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ آخُذُ وَبِكَ أُعْطِي شرح روایت از حسن بن جهم بفتح جیم و سکون ها و از امام رضا علیه السلام حسن گفت که
مذکور شد نزد امام رضا علیه السلام طاعت یاران ما که شیعیان باشند و مذکور شد که نشان خردمندی آنست که بی واسطه علم
بوی حکم نکنند و عمل نیز نکنند در مسئلی که در آن و در دلیل آن بی مکابره اختلاف رود خواه با دعوی علم با آن مسئله باشد
و خواه با اقرار بظن حسن گفت که پس امام رضا علیه السلام گفت که اعتبار کرده نمیشود نزد الله تعالی اهل فروتنی و طاعت از جمله
جماعتی که خردمندی ندارند با تنگی که دین دارند اما دین حق ندارند و اقبال و ادبار که مذکور شد در حدیث اول این باب
نمیکنند گفتم که قربانت شوم بدرستی که از جمله جمعی که اعتقاد دارند با امامت شما قومی اند که هیچ ندارند با عقل و ما و نیست
آن خردمندی که نیکویی مراد است که طردرای میکنند پس امام علیه السلام گفت در بیان اینکه ایشان عیب بزرگی دارند که نیستند
این قوم از جمله جماعتی که الله تعالی ایشان را اعتبار کرده و با ایشان سخن گفت در ضمن سخن با خردمندی بیان این آنست که بدرستی
که الله تعالی آفرید خردمند را پس گفت او را که بیا بسوی ما و بتوسط وحی بر آن احکام ما را پس آمد و گفت او را که برو
خود بدان بی احتیاج بوحی غیر احکام ما را پس او رفت پس الله تعالی گفت که قسم بعزت و بزرگی خودم که نیافریدم چیزی را بهتر از
تو حسن شکل کرده و گفت که یا بجای بهتر از تو گفت که محبوبتر بسوی کامل از تو بسبب وجود تو بهشت را از بیخ وا میگیرم و به بیخ
میدهم بیان این گذشت در حدیث اول این باب سی و سوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ قِيلَ وَكَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ
نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعَ مِنْ ذَلِكَ شرح روایت از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست
پرده میان ایمان و کفر مگر کمی خردمندی که ایمان را نگذارد که بر کفر غالب آید مگر کمی خردمندی راوی گفت که گفته شد در مجلس
که برای چه بود این سخن ای فرزند پیغمبر خدا گفت که برای اینکه بنده گاهی از کمی خردمندی می برد حاجت خود را بسوی بنده
دیگر پس اگر خالص سازد قصد خود را برای الله تعالی و طلبد آن حاجت را هر آینه میدهد او را الله تعالی آنچه میخواهد در زمانی
زودتر از زمان بردن حاجت بسوی آن مخلوق یا از زمان دادن آن مخلوق اگر دهد مراد این است که چون این بخاطر رسید
گفتم که از کمی خردمندی چنانچه این فساد می آید کفر نیز می آید که بدتر از آنست سی و چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ
قَالَ وَكَانَ يَقُولُ التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّةِ التَّرَبُّصِ شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امیر المومنین علیه السلام میگفت در بیان اینکه خردمندی و خودداری از خواهشهای نفس
هر که ام آن دیگر را کامل میسازد که بخردمندی پیدا کرده میشود نهایت خودداری از خواهشهای نفس و بخودداری از
خواهشهای نفس پیدا کرده میشود نهایت خردمندی و بخوبی آنها بیانی خود حاصل میشود آداب خوب که در قرآن الله تعالی مردمان را

بآن تکلیف کرده امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میگفت امیر المومنین علیه السلم که فکر کردن در عاقبت کارها زندگی دل مرده
درست و دانشمند مشعله ایست که میرود در تاریکی های شب بآن مشعل مرد روشنده یا خوبی بنجات از چاه و مانند آن و کمی درنگ
در راه رفتن باب دوم اصل باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه شرح این باب بیان مفروض
در قران از جمله علم ست و بیان وجوب طلب آن مفروض که آیا بر جمیع مسلمانانست یا بر بعض و بیان حریص کردن الله تعالی و حج او
مردمان را بر الطلب در این باب نه حدیث ست اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم
الا ان الله یحب بغاة العلم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب علم دین لازم ساخته الله تعالی ست در محکمات
قران بر هر مسلمانی مراد اینست که بر هر مکلف طلب علم لازم ست و مسلمانان بر داری میکنند آگاه باشید بدرستیکه الله تعالی
دوست میدارد طالبان علم دین را دوم اصل عنه عن ابی عبد الله علیه السلم قال طلب العلم فریضة شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت که طلب علم دین لازم ساخته الله تعالی ست در محکمات قران بر هر مکلف سوم اصل سئل ابو
الحسن علیه السلم هل یسع الناس ترک المسئلة عما یحتاجون الیه فقال لا شرح پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلم که آیا
گنجایش دارد مردمان را پرسیدن حکم چیزی که حاجت می افتد ایشان را بآن چیز پس امام علیه السلم گفت که نه چهارم اصل
سمعت امیر المومنین علیه السلم یقول ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل به الا و ان طلب العلم اوجب
علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم و العلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه
من اهله فاطلبوه شرح شنیدم از امیر المومنین علیه السلم میگفت که ای مردمان بدانید که صحت فروتنی نزد الله تعالی
طلب علم باحکام الهی و عمل بآنست آگاه باشید و بدرستی که طلب علم باحکام الهی واجب ترست بر شما از طلب رزق چه برای
که رزق قسمت کرده شده است میان شما و ضمان داده شده است برای شما بانیروش که بتحقیق قسمت کرد رزق را عادل که
الله تعالی باشد و ظلم و خلاف حصلت در قسمت نمیکند و ضامن شده این رزق را در قران و البته و خالف نمی خود میکند و علم
نه چنین ست بلکه در خزانه سینهای امامان بحق جا داده شده است و بتحقیق شما مامور شده اید بطلب آن علم از ان
امامان کسب برای شما ضامن نشده چنانچه در سوره انعام گفته که و ما انا علیکم بحفیظ پس طلب کنید آن علم را پنجم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب علم دین لازم کرده الله تعالی
ست بر مردمان در محکمات قران ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا و ان
الله یحب بغاة العلم شرح این ظاهر ست از شرح حدیث اول این باب هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله یقول فی کتابه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون شرح التفقه مصدر باب تفعل که مطاوع باب تفعیل ست و از فقه کسی از دیگری
تقرر الفقه بکسر فا و سکون قاف مصدر باب علم حسن فهمیدن و فهمیدگی یعنی علمی که عمل بآن شود پس فقه و فهم اخص مطلق
ست از علم زیرا که علم بی عمل را فقه نمیگویند و فهم نیز نمیگویند دوم او الفقه در عرف شرع فهمیدن آدمی ست حصه خود را
از جمله حدود ما انزل الله علی رسوله که بیان میشود و اینجا موافق آیت سوره آل عمران و اولو العلم قائما بالقسط بنابر اینکه
قائما بالقسط حال اولو العلم باشد چنانچه بیان میشود در کتاب الحجه در شرح حدیث اول باب نود و دوم که باب مولید
الائمة علیهم السلم ست الدین بکسر دال و سکون یا خدا پرستی و آن دو قسم ست اول حق دوم باطل و دین حق آنست که با رعایت
حصه خود از جمله حدود ما انزل الله علی رسوله باشد و ما انزل الله علی رسوله عبارتست از آنچه در محکمات قرآن بسیار صریح وارد
شده و آن نهی از پیروی ظن و از اختلاف در فتوی یا قضا از روی ظن ست موافق آیت سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا
من البینات و آن در جمیع شرایع انبیاء اولو العزم قرار داده شده چنانچه در امثال آیت سوره شوری ست که شرع لکم
من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی

المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب و آنرا صراط مستقیم و ملة ابراهیم میخوانند مثل آیت سوره
فاتحه که اهدنا الصراط المستقیم و بیان شد در شرح اول خطبه و سوره انعام که قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم
حنیفا و ما کان من المشرکین و آنست احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی که در آیت سوره زمرست که الله نزل احسن الحدیث کتابا
متشابها مثانی و بیان میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب النوادر که باب بیست و سوم ست و باین واضح میشود آیت
سوره توبه که الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم بنا بر اینکه حدود جمع لوازم
و مرافق باشد پس حدود ما انزل الله علی رسوله عبارت مسایلی باشد که عمل بآن محکمات بی علم بآن مسایل میسر نیست و علم اعراب بآن
مسایل موقوفست بر آمدن بعضی ایشان بسوی دار العلم و سوال اهل الذکر و آن اعراب بیا مدند و علما بره آن محکمات را تاویل و تخصیص
نامعقول کردند و پیروی ظن در نفس احکام الله تعالی و اختلاف از روی ظن کرده تغافل از اینکه در هر زمان تا انقراض دنیا عالمی
بجمیع نفس احکام الله تعالی خواهد بود و از متمکن شود نشر علم بنفس احکام الله تعالی در آن مسایل میکنند بوسیله طوایف فرقه لیس ان الاعراب
کافر مطلق ایمان شدند موافق آیت سوره حجرات قالت الاعراب امنا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم
و ان تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم و مراد باعراب در این دو روایت اکثر اعرابست بقرینه
آیت سوره توبه که و من الاعراب من یومن بالله و الیوم الآخر منکم احتراز ست از کسی که آن محکمات قرانرا شنیده باشد و احتراز
ست از کسی که آنها را شنیده باشد و معنی تحت اللفظ آنها را فهمیده باشد مثل بعضی عجم زیرا که ایشان مستضعف نبوده اند
که معذور باشند الاعرابی بتشدید یا البست واحد اعراب که بمعنی ساکنان بادیه از جمله عربست نظیر جن و جنی و مراد اینجا صاحب
کفر و نفاق ست که حال اکثر اعرابست در سوره توبه چنین ست و ما کان المومنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طایفة
لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و در این آیت چند احتمال ست از انجمله که مستنبط است از قول امام
در این حدیث که فهو اعرابی اینست که المومنون عبارتست از بعض اعراب که مذکور شده اند در آیت و من الاعراب من یومن بالله و الیوم
الاخر و ایشان جمعی اند که طایفه از جمله خود را فرستادند برای التفقه در دین و آن طایفه انذار کردند قوم خود را پس جمیع ایشان مومن
شدند بی لزوم حرج و تکلیف ما لا یطاق لام در لینفروا برای تاکید نفی ست یا برای تعلیل است باعتبار اینکه مومنان برای خدا
پرستی مخلوق شده اند موافق سوره الذاریات که و ذکر فان الذکری تنفع المومنین و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
خواه ضمیر جمع راجع بمومنین باشد و خواه راجع بجن و انس باشد و چون خدا پرستی جمیع بعنوان حق موقوف باشد بر تفقه در دین
و آن موقوف باشد بر نفر پس خدا پرستی ایشان موقوف بر نفر خواهد بود پس خلق ایشان برای نفر نیز خواهد بود فاء در فلولا برای
تفریع ست بر بیان سهولت طریق حصول تفقه در دین برای مومنان از جمله بادیه نشینان عرب باعتبار اینکه موقوف بر نفر کافه
ایشان نشد لولا برای توبیخ و تندیم ست ضمیر منهم راجع بالمومنین نیست بلکه راجع بالاعراب در آیت الاعراب اشد کفرا و
نفاقا ست و ایشان اند که دعوی ایمان بخدا و برسول و بقرآن کردند و ایمان نداشتند و این توبیخ اشارتست باینکه حجت الله تعالی
برایشان تمام شده بسبب محکمات قران که متواتر شده نزد ایشان و ایشان خود را بازی داده تغافل کرده اند و بتاویل
و تخصیص نامعقول پیروی ظن و اختلاف از روی ظن کرده اند و در وسائر ضلالت بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
مستظهر بامثال ایشان شدند و باشتهای خود از اجتهاد نام کرده و قواعد برای آن اختراع کرده اند و آنها را احدود ما انزل الله
علی رسوله شمردند و ان نفر برای التفقه در دین میکردند میدانستند که حدود ما انزل الله علی رسوله آنها نیست بلکه سوال اهل الذکر ست
از هر غیر معلوم که حاجت بآن افتد بی واسطه یا بواسطه معلومة الصدق اگر میسر باشد و بواسطه غیر معلوم الصدق بشروط مقرره نزد
شیعه امامیه در جواز عمل بخبر واحد آنکه مناط عمل بخبر واحد بخبر ظن بنفس حکم واقع باشد و بی آنکه فتوی یا قضا بآن واقع شود
الانذار ترسانیدن از عذاب آخرت که در صریح قران وعید بآن شده بر مخالفت آیات محکمات ناهیه از پیروی ظن و ذکر
انذار بجای اخبار در اینمقام اشارتست باینکه پیروی ظن بعد از اطلاع بر آن محکمات باعث تنزه از دعوای معارضه و هیبه و عدم التفات

یجوی ذکر الله چنانچه بیان میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب حب و سوم که باب النوادر است و در دفع معارضه احتیاط
کلامی است اطب و احتمال و تنبیه بر دفع خطا چه جای استدلال با آیات و اگر بر وجود عالمی بجمیع نفس احکام الهی در هر زمان تا انقراض
دنیا شرح این تقریر بر منطوق این آیت است و استدلال بمفهوم این آیت بر وجوب معرفت امام زمان می آید در کتاب الحجة در
احادیث باب هشتاد و هشتم که باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام است و بیان میشود از این تقریر ظاهر میشود که این آیت دلیل
بر عدم جواز عمل بخبر واحد الطریقت مخالفان که مناط آنرا حصول ظن بنفس حکم الله واقع میشمرند و تجویز میکنند افتا و قضا را با آن ظن
عجب آنکه بعض مخالفان این آیت را دلیل حجیت عمل بخبر واحد الطریقت خود شان شمرده اند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که خوب دانا شوید در خدا پرستی چه بدرستی شان نیست که هر که خوب دانا نشده از جملۀ شما در خدا پرستی پس او
مانند یکی از کافران و منافقان بادیه نشینان عرب است بیان این آنکه بدرستی که الله میگوید در قران در سوره توبه که و ما کان
المؤمنون لینفروا کافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا و نبوده مؤمنان از جمله بادیه نشینان عرب البته که آیند بهمگی بسوی
دار العلم پس چرا نیامدند از هر اهل سرزمینی علیحده از جملۀ صاحبان کفر و نفاق بادیه نشینان عرب بوقفی بسوی دار العلم برای
اینکه خوب دانا شوند در خدا پرستی و برای اینکه بترسانند از عذاب الهی که در پیروی ظن است قوم خود شان را چون برگردند بسوی
آن قوم تا شاید که بیکی آن بادیه نشینان اجتناب کنند از پیروی ظن در نفس حکم الله تعالی و از عذاب آن هشتم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم
القیامة و لم یزک له عملا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بر شما باد یاد گرفتن مسایلی در فرمان برداری الله تعالی
وی باشید و مانند اکثر بادیه نشینان عرب که بطلب علم دین نیامده اند چه هر که یاد نگرفت مسایل را در فرمان برداری الله تعالی
نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی او در روز قیامت و قبول نمیکند برای او هیچ طاعتش را نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر اینه دوست داشتم
اینرا که شیعه من زده شود سرهای ایشان بتازیانه تا طلب علم دین کنند مراد شکایت است از شیعه دهم اصل محمد
رواه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال له رجل جعلت فداک رجل عرف هذا الامر لزم بیته و لم یتعرف الی احد من اخوانه
قال فقال کیف یتفقه هذا فی دینه شرح روایت است از آنکه روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت
او را مردی که قربانت شوم مردی که شناخته امامت شما را در خانه خود نشسته و در آشنایی برادران مؤمن را بر خود بسته او
گفت که پس امام علیه السلام گفت که چگونه طلب علم میکند این مرد و آنچه فرموده الله تعالی او را امر ادائیست که بر کرده چو این مخالف آیت
سوره توبه است چنانچه گذشت در شرح حدیث هفتم این باب پس می باید که بیرون آید و آشنایی کند تا طلب علم دین کند

باب سوم اصل باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء شرح این باب بیان نشان علمیست که الله تعالی امر بطلب
آن کرده و بیان فضیلت آن علم و بیان فضیلت علمای آن علم و در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی
الحسن موسی علیه السلام قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا فقیل علامة
فقال و ما العلامة فقالوا له اعلم الناس بانساب العرب و وقائعها و ایام الجاهلیة و الاشعار و العربیة قال فقال النبی
صلی الله علیه و آله ذاک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که داخل شد
رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه پس ناگاه دید جماعتی که بتحقیق دور مردی گرفته اند پس گفت که چیست این جمعیت
با این پس گفته شد که مرد دلیست بسیار دانا پس گفت که چه چیست معنی بسیار دانا پس گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله
را که دانا ترین مردمان است بنسبهای عرب و تاریخ عرب و روزگار گذشته که پیش از ظهور پیغمبری شما بود و شعرهای عرب
و قاعدها را در زبان عرب است امام گفت که پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دانش این مرد بیهوده است و النفع است که
ضرری نمیرساند بکسی که نداند آنرا و نفعی نمیرساند بکسی که داند آنرا اصل ثم قال النبی صلی الله علیه و آله انما العلم

ثلثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل شرح الفرض بر وزن و مراد بالفریضه اینجا مسئلۀ فروع فقه
است چه در اذان بآخر رسیده و حکم بافعال شخصیه معلوم شده العدول کیبیدن السنة راه و روش و مراد اینجا مسئلۀ اصول
فقه است الیقین کار ساز صنفیان و مراد اینجا مسئلۀ معلوم است از اصول فقه که در مسایل غیر معلوم بکار آید یعنی بعد از آن گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست دانش که ضرر رساند بکسی که نداند آنرا و نفع رساند بکسی که داند آنرا مگر سه دانش
اول دانستن مضمون آیتی از قران که صریح باشد در معنی خود و معلوم باشد که منسوخ نشده پس اگر کسی صاحب تتبع باشد
و گوید که این آیت این معنی ندارد یا گوید که منسوخ شده مکابره صریح میکند با خود را باز کار میکند مثل آیتهایی که در آنها نهی
از قرار دادن شریک برای الله تعالی و اختلاف از روی ظن است دوم دانستن مسئله که در آن قطع و فصل الهی
باشد یعنی که در آن مسئله الله تعالی حکم افراد شخصیه فعل مکلف را بیان کرده باشد بواسطه بیان حکم افراد کلیه آن
و آن مسئله حدود اراده باشد از محکمات قران یعنی که در محکمات قرآن بیان شده مثل اینکه بر هر عاقل بالغ واجب است در هر
وقت ظهر چهار رکعت مستحب است در هر سفر یا دو رکعت و مانند آنها از مسایل فروع فقه چه مقصود بیان بواسطه از ابطال دانستن
حکم افراد شخصیه نماز ظهر و نماز شب و مانند آنهاست سوم دانستن مسئله که در آن مسئله بیان راه و روش باشد یعنی که
مقصود بواسطه آن دانستن حکم افعال کلیه باشد و آن مسئله کارسازی مسایل نادانسته کند یعنی که بواسطه دانستن آن مسئله
افعال شخصیه که حکم الهی در آنها دانسته نشده بجا آورده شود مثل اینکه در مسئلۀ نادانسته عمل بظاهر قرآن میتوان کرد یا فتوی و قضا
و مثل اینکه اگر در ظاهر قرآن نیز بیان نشده عمل بخبر واحد صحیح میتوان کرد در آن و مانند اینها از مسایلی که از اصول فقه است و قطع
و فصل در اینها شده یعنی که بجواز دانستن آنها فایده از اینها در افعال شخصیه نمیتوان بردن احتیاج بانتظار رسیدن دیگر دارد
بیان حکم افعال شخصیه مثل ظاهر قران و خبر واحد و مصنف اشارت کرده باین قسم سوم که گفت که بالاثار الصحیحة و السنن القائمة
و بیان شده در شرح وقت انکه بخت تا آخر در خطبه و هر چه غیر این سه قسم دانش است ولیکن بانها نداده زیاد است با
هنه که بهره است و دانستن آن فایده ندارد و ندانستن آن ضرر ندارد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان العلماء ورثة الانبیاء و ذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا و انما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون
عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین شرح الخلف بفتح خاء با نقطه و فتح لام چیزی که از کسی ماند بعد از او
الانتحال خود را بدینی نسبت دادن مثل اینکه کسی گوید که من دین اسلام دارم المبطل بضم میم و سکون با و یک نقطه و کسر طاء
بی نقطه کسی که کارش باطل است و مراد بباطل بکار بنا مرتی است و آن پیروی ظن است التاویل بیان معنی لفظی که آن معنی در آن
لفظ صریح نباشد الجاهل نادان ناخردمند هر دو اینجا مناسب است و اول مناسبتر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که بدرستی که دانایان بهر امتی بعد از پیغمبر خود وارثان پیغمبر خودند بیان این آنست که پیغمبران بمیراث نگذاشته
اند برای امت خود زر نقره را و نه زر طلا را لیکن آنچه بمیراث گذاشته اند برای امت خود سخن چند است از سخنان
ایشان و مراد سخنانیست که در بیان احکام الهی است خواه در کتاب الهی صریح شده باشد و خواه صریح نشده باشد مثل
آنچه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله آنرا صریح کرده در کتاب جامعه که بیانش می آید در حدیث چهاردهم باب بیستم پس هر که دانش
بهم رسانیده بچیزی از آن سخنان پس فرا گرفته حصه کاملی را از میراث چه میراث اهل جهان از زر و خویشان
نسبت بآن سهل است پس ای سیدای امت محمد صلی الله علیه و آله این علم خود را که باحادیث پیغمبر شناخته اید از که طلب
میکنید تا مباد بااهل باطل برخورید و چون در علم را البته بینید از ایشان قرار دهید که ظن کافی است و آنرا بجای علم
گذارید چه در میان ما خانواده محمد صلی الله علیه و آله در هر نسلی که محمد صلی الله علیه و آله در میان امت خود بمیراث
گذاشته امامان عادل هستند که بعد کتاب جامعه بر طرف میکنند از آن سخن تغییری را که زیاده روان کرده اند و دعوی

اسلامی را که اهل باطل کرده اند و تاویلی را که نادان کرده اند در محکمات قرآن که در اینجا نهی صریح از آن شده باختلاف از روی ظن است و گفته اند که مراد نفی از بدعت است و اختلاف در اصول دین از روی ظن است بدلیل اینکه چون علم بهم نتوانیم رسانید بجمیع احکام الهی علاجی بغیر این تاویل نیست چنانچه الله تعالی نقل کرده این تاویل را و این دلیل را از ایشان و گفته در سوره انعام که سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا خواهند گفت آنها که شریک گردانیدند بیگانگان الله تعالی که اگر بخواستی الله تعالی و التکلیف میکرد که ما پیروی ظن کنیم جمیع احکام خود را در محکمات قرآن می آورد پس ما پیروی ظن نمیکردیم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خواهد الله تعالی برای بنده خود خوبی و بهشت را توفیق فهمیدگی میدهد او را در دین خدا پرست **چهارم اصل** عن رجل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الکمال کل الکمال التفقه فی الدین والصبر علی النائبة وتقدیر المعیشة **شرح** روایت است از مردی از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت امام علیه السلام که خردمندی که آن همه خردمندی است سه چیز است کسب فهمیدگی در دین خدا تعالی و صبر کردن بر آنچه پیش آید در دنیا از سختی ها و میانه روی در خرج که نسبت به خرج نه تلف کاری باشد و نه سخت گیری **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال العلماء امناء والاتقیاء حصون والاوصیاء سادة **شرح** الاتقیاء جمع تقی پرهیزکاران از گناهان بزرگ و ایشان در هر زمانی از زمانها که بعد از محمد صلی الله علیه و آله است تا روز قیامت مانند حصارها اند که از دشمنان باید نگاهبانی داشت چنانچه بحصار نگاهبان و سردار میخواهد ایشان نیز میخواهند تا از شر دشمنان که شیطان و تابعانش باشند ایمن شوند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که علما مانند نگاهبانانند که بایشان سپرده شده جابجای حصار و در هر زمانی و پرهیزکاران مانند حصارها اند در هر زمانی جمعی از ایشان حصار بند و جمعی که پیغمبر علیه السلام ایشان را جانشین خود کرده در امت خود سرداران اند در هر زمانی یکی از ایشان سردار است در این حدیث اشارت شده که جمعی که پرهیزکارانند از حصار بیرون روند در زندان خانه شیطان اسیر شوند **ششم اصل** وفی روایة اخری العلماء منار والاتقیاء حصون والاوصیاء سادة **شرح** و در روایتی دیگر از امام علیه السلام چنین است که علما مانند جای بلندند که آتش در آنجا افروخته شده تا راه گم کردگان امت بآن راه یابند و صالحان امت مانند حصارها اند در هر زمانی حصاری و علمای خانواده محمد صلی الله علیه و آله سرداران حصارها اند در هر زمانی سرداری **هفتم اصل** عن بشیر الدهان قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا خیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا یا بشیر ان الرجل منهم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم وهو لا یعلم **شرح** روایت است از بشیر روغن فروش گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست خوبی در کسی از شیعیان ما که یاد نگیرد از ما مسایل دین را ای بشیر بدرستی که مردی از شیعیان وقتی که بی نیاز نشود بدانش خود محتاج میشود به آنها که طریق شیعیان نیست محتاج میشود بمخالفان ما و بکتابهای ایشان بگمان اینکه این کتابها را میخوانیم آنچه حق است قبول میکنیم و آنچه باطل است قبول نمیکنیم پس چون محتاج بآن شد اندک اندک آهسته داخل میسازند مخالفان ما او را در گمراهی ایشان و او نمیداند که داخل آن درشده مراد بگمراهی پیروی ظن است چه بآن در داخل هم گمراهی میشود و میداند که هنوز از شیعه است **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست خوبی در زندگانی مگر دو کس را دانایی که سخنش را باید که بشنوند و عمل کنند یا شنونده از آن دانا که خوب در دل خود جا دهد آنچه را که شنود **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که دانایی که فایده برده شود در دین بدانایی او بهتر است نزد الله تعالی از هفتاد هزار عبادت کننده که فایده دانش نگردد شامل رسد پس **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل راویة لحدیثکم یبث ذلک فی الناس ویشدده فی قلوبهم وقلوب شیعتکم ولعل عابدا

من شیعتکم لیست له هذه الروایة ایهما افضل قال الراویة لحدیثنا یشد به قلوب شیعتنا افضل من الف عابد **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی هست بسیار روایت کننده حدیث شما که مشهور میکند حدیث شما را در مردمان و در اینجا بدرستی حدیث شما را در دلهای مخالفان و در دلهای شیعیان شما و مردی دیگر هست عبادت کننده شاید این قسم روایت بسیار و دانا نبود راست حدیث شما در میانه داشته باشد کدام از این دو مرد بهتر است نزد الله تعالی گفت که بسیار روایت کننده حدیث ما هر حالی که پابرجا میکند بحدیث ما دلهای شیعیان ما را بهتر است نزد الله تعالی از هزار عبادت کننده چنان مخفی نماند که تفاوت میان این حدیث و حدیث سیم سابق که در آن هفتاد هزار بود و اینست که عابد در حدیث سابق روایت حدیث نمیکند اصلا و عابد در این حدیث روایت میکند اما بقدر ضرورت آنچنان که اکثر میکند و در این جواب اشارتی هست باینکه مخالفان گفتگو کردن در زمان تقیه خوب نیست چه در جواب اکتفا بدلهای شیعه کرده و دلهای مردمان دیگر را نگفت **باب چهارم اصل باب اصناف الناس** **شرح** این باب بیان اقسام مردمانست بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت امیر المومنین علیه السلام یقول ان الناس آلوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الی ثلثة آلوا الی عالم علی هدی من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره وجاهل مدع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدنیا وفتن غیره ومتعلم من عالم علی سبیل هدی من الله ونجاة ثم هلک من ادعی وخاب من افتری **شرح** آلوا بهمزه و الف و ضم لام از باب نصر است المعجب بضم میم و سکون عین بی نقطه و فتح جیم کسی که خوش آمده او را چیزی **یعنی** شنیدم از امیر المومنین علیه السلام میگفت که بدرستی که مردمان بازگشت کردند در زمان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بی فاصله بسوی سه قسم یعنی اینکه برای سه قسم قرار یافتند اول دانایی که بر راه راست است که از جانب توفیق الله تعالی باو رسیده چه معصوم است از جمیع گناهان بتحقیق بی نیاز کرده او را الله تعالی بدانشی که دارد از دانش دیگران چه جمیع احکام الهی را چنانچه هست میداند و این صفت امیر المومنین علیه السلام است و دوم نادانی که دعوی دانش میکند بمسئله اصول فقه که جاهلان قرار داده اند و آن اینست که جایز است به پیروی ظن خود یا ظن دیگری در احکام الهی نیست او را دانش چه این مسئله باطل است و اعتقاد کننده آن الله تعالی را نشناخته بربوبیت و یکتائی در حکم پس نشناخته رسول را و چیزی از احکام دین را بنا بر السنة خواهد بود چه کسی که نشناسنده رسول را نشناسد رسولش و حکمش را در حقیقت نشناخته خواهد بود اصلا فریفته شده است بآنچه نزد اوست از فکرهای خوش نمای بی معنی که در مصلحت بینی و نظم و نسق دنیا میکند بتحقیق در خود رأیی و گمراهی انداخته او را دوستی دنیا و حکومت و او در خود رأیی و گمراهی انداخته دیگران را و این صفت ابی بکر و تابعان اوست و سوم نادانی که اقرار بنادانی خود میکند و از دانا یاد میگیرد آنچه را که میداند بر راه راست امامی است که راستی از جانب توفیق الله تعالی باو رسیده و بر نجات است از شبهه های مخالفان و از عذاب الهی و این صفت شیعیان امیر المومنین علیه السلام است و بعد از آن زمان چنین شد آنکه بجای ابو بکر نشست و دعوی امامت کرد و این صفت عمر است و بمطلب نرسید آنکه افترا بر الله تعالی و رسولش بست و تغییر احکام قرآن کرد و این صفت عثمان است که بخواری در کنج خانه کشته شد در شهری که امیر المومنین و اولادش علیهم السلام حاضر بودند و کشندگان او مردمان بردار ایشان بودند **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الناس ثلثة عالم ومتعلم وغثاء **شرح** الغثاء بالغین بالنقطه و تخفیف و تشدید ثای سه نقطه و الف ممدوده خار و خاشاک و مراد اینجا مردمان بیهوده کارست **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مردمان سه قسمند اول دانا بجمیع احکام الهی که امام حق باشد و دوم یاد گیرنده از امام حق بی واسطه یا بواسطه آنچه را که نداند از احکام الهی که شیعیان باشند و سوم بیهوده کار که ضایع کن که امامان ناحق و تابعان ایشان باشند **سوم اصل** عن ابی حمزة الثمالی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اغد عالما او متعلما او احب اهل العلم ولا تکن رابعا فتهلک ببغضهم **شرح** اغد بغین بالنقطه و دال بی نقطه بصیغه امر حاضر از باب نصر از

افعال ما فضه است **نهی** روایتست از ابو حمزه ثمالی بفتح ثاء و سه نقطه و تخفیف میم گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
کمی باش هر صبح یکی از سه قسم اول دانا بجمیع احکام الهی دوم یاد گیرنده از دانا بجمیع احکام الهی آنچه را که نداند بی واسطه
یا بواسطه سوم دوست دارنده آن دانا اگر آن دانا غایب باشد و دوستدار اینست که هر صبح و شام منتظر او
باشد و پیروی ظن نکند چنانچه دشمنانش میکنند و مباش قسم چهارم که دانا نباشی و اگر دانا حاضر نیست منتظر و از اعقاب
است انتظارش نکشی و پیروی ظن کنی که بهمین هیچ شوی بیرون از این سه قسم **حکایت** مخالفی گفت که اینکه شیعه در حق ما
میگویند که ما دشمن علی ابن ابی طالبیم محض افترا است چون دشمن باشد کسی با امام چهارم خود و ما علی را بیش از
شیعه دوست میداریم چه میگوییم که کسی خدا آن نه است که با علی ستیزه کند و او تغافل کند **گفتم** که آیا ترسایان که میگویند
که الله ثالث ثلثة خدای سوم است دشمن الله تعالی اند یا دوست **گفت** که دشمنند **گفتم** که چون دشمن باشد کسی با
خدای سوم خود **گفت** که این جوابیست که جان دارد **گفتم** که آیا جمعی که دانند که الله تعالی است و دشنام او دهند نادانسته
چنانچه الله تعالی گفته در سوره انعام فیسبوا الله عدوا بغیر علم دشمن اویند **گفت** که اینهم مانند اول **گفتم** که آیا
جهودان در دعوی اینکه ایشان الله تعالی را دوست میدارند و همچنین مثل ایشان دوست میدارند و همچنین مثل ایشان
دوست میدارد چنانچه الله تعالی در سوره جمعه حکایت کرده راست میگویند باعتقاد اهل اسلام یا دروغ **گفت** که
دروغ **گفتم** که شما در دعوی زیادتی دوستی مانند ایشان اید باعتقاد شیعه علی زیاده بر رسول علیه السلام و جمیع
اصحابش نیست که از دشمنان که حکیت کفار و برگشت از حد بیعت چون کفار سر راه گرفتند و زیاده بر الله تعالی نیست که
اگر مردمان احکام او را نابوده انگاشته انواع بی ادبی میکنند میگذارند تا روز دیوان بزرگ و گویا که در وعیرا
که در عجز علی علیه السلام از الفت عثمان در وقت کشته شدن او ساخته اید بخاطر نیاورید **چهارم اصل** عن جمیل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول یغدو الناس علی ثلثة اصناف عالم و متعلم و غثاء فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون
و سائر الناس غثاء **شرح** روایتست از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از او که میگفت که هر صبح
می باشند مردمان بر سه قسم دانای مسایل دین و یاد گیرنده و هرزه کار بیان این آنست که ما خود نزاده پیغمبر صلی الله علیه
و آله و اناییم هر یکی در زمانی و شیعیان ما یاد گیرندگانند و باقی مردمان هرزه کارند **باب پنجم اصل باب**
ثواب العالم و المتعلم شرح این باب بیان ثواب دانای مسایل دین و ثواب یاد گیرنده مسایل دین است و درین
باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله
به طریقا الی الجنة و ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض
حتی الحوت فی البحر **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که رود براهی که طلب کند در آن راه علم دین را ببرد
الله تعالی او را براهی بسوی بهشت و بدرستی که فرشتگان هر آینه میگسترانند بالهای خود را برای طالب علم دین تا قدم
بر آن بالها نهد از بس که راضیند باو و بانچه کرده و ستیده اند او را و بدرستی که از الله تعالی آمرزش میخواهند برای
طالب علم دین هر که در آسمانهاست از فرشتگان و ارواح انبیاء و اوصیاء و هر که در زمین است از آدمیان و جنیان
و جنبندگان تا ماهی در دریا مخفی نماند که استغفار ماهی و مانند آن مثل آنست که از هدهد و مورچه صادر شد نزد
سلیمان یا بزبان حالست و مراد اینست که برکت وجود طالب علم دین بایشان نیز میرسد و این باعث آمرزش
طالب علم دین میشود پس گویا که ایشان استغفار برای او میکنند **اصل** و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر
النجوم لیلة البدر و ان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و لکن ورثوا العلم فمن اخذ
منه اخذ بحظ وافر **شرح** در زیادتی خوبی دانا بمسایل دین که مردمان نفع از دانش او برند بر خوبی عبادت کننده که
نفعش بخودش رسد و بس مانند زیادتی روشنی ماه است بر روشنی ستارهای دیگر در شب چهاردهم و بدرستی که دانایان

مسایل دین وارثان پیغمبرانند در هر امتی بیان این آنکه بدرستی که پیغمبران برای امت خود نگذاشته اند زر طلا را و نه
زر نقره را و لیکن گذاشته اند دانش مسایل دین را نزد جانشینان خود چنانچه می آید در حدیث چهاردهم باب بیستم
پس هر که فرا گیرد از این دانش چیزی فرا گرفته و چنگ زده بمیراثی بسیار و ساچه میراث وارثان جهان از زر و ان و خو
هیچ کدام مثل این نیست **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل
علیه فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم کما علمکموه العلماء **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی
که آنکه یاد میدهد علم دین را از جمله شما شیعه امامیه او راست ثواب یاد گیرنده علم دین و ثوابی دیگر زیاده بر آن ثواب
چه ثواب یاد گرفتن را بهره ور داد شد و ثواب یاد دادن با آن شخص را خود شی نداد و ثواب یاد دادن آن شخص
بدیگران بهره ور شریک میکند چنانچه در حدیث آینده است پس یاد گیرید علم دین را از بردارندگان علم دین و یاد دهید
علم دین را به برادران مومن خود چنانچه یاد داده اند شما را دانایان علم دین بی زیاده و نقصان **سوم اصل** سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول من علم خیرا فله مثل اجر من عمل به قلت فان علمه غیره یجری ذلک له قال ان علمه الناس کلهم جری له
قلت فان مات قال و ان مات **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که یاد دهد کسی را علم دین پس
او راست مانند ثواب کسی که عمل کند بآن علم دین گفتم که پس اگر یاد دهد آن کس نیز بغیر خودش آیا بآن مرد اول میرسد
ثواب عمل آن غیر گفت که اگر آنکس یاد دهد بهمه مردمان همگی و عمل کنند ثواب هر یک باو میرسد برابر ثواب عمل هر یک گفتم
که پس اگر آن مرد اول بمیرد اول میرد و آنکس یاد دهد بعد از مردن او بمردمان عمل کنند باز ثواب بآن مرد میرسد گفت که
تفاوتی ندارد اگر میرد نیز ثواب میرسد **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل
به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم
شیئا **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که یاد دهد هیچ راه راستی پس او راست مثل ثواب هر که
عمل میکند بآن و کم کرده نمیشود از آن جمع از ثوابهای عمل خود چیزی و هر که یاد دهد هیچ راه کجی هست بر او مثل گناهان جمعی که
عمل میکنند بآن و کم کرده نمیشود از آن جمع از گناهان عمل خود چیزی **پنجم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال لو
یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج ان الله تبارک و تعالی اوحی الی دانیال ان امقت عبیدی الی
الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارک للاقتداء بهم و ان احب عبیدی الی التقی الطالب للثواب الجزیل اللازم
للعلماء التابع للحلماء القابل عن الحکماء **شرح** روایتست از امام زین العابدین علیه السلام گفت که اگر میدانستند
مردمان ثوابی را که در طلب علم دین است هر آینه طلب میکردند آنرا هر چند که باشد بریختن خونهای مخالفانی که مانع
طلب علمند و فرو رفتن در شمشیرهای آن مخالفان بجهت زدن بر قلب لشکر ایشان بدرستی که الله تعالی وحی فرستاد بسوی
دانیال پیغمبر که بدرستی که دشمن ترین بندگان من در درگاه من نادان خوار دارنده منزلت کسانی است که علمای دین را ترک
میکنند پیروی ایشان را و بدرستی که دوستترین بندگان من در درگاه من پرهیزکاری است که طلب کننده است ثواب بزرگ
را که ثواب آخرت است از علما جدا نمیشود و پیروی کننده خردمندانست و قبول کننده است سخن جمعی را که خود را باز می
دارند از خواهشهای نفس **ششم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعی فی ملکوت السموات
عظیما فقیل تعلم لله و عمل لله و علم لله **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که هر کس سه کار کرد برای رضای الله تعالی اول
اینکه یاد گرفت علم دین را و دوم اینکه عمل کرد بآن علم دین و سوم اینکه یاد داد آن علم دین را بدیگران خوانده شد
بزرگ در میان فرشتگان آسمانها که اثر پادشاهی الله تعالی در ایشان ظاهر است پس گفته شد در میان فرشتگان که
یاد گرفت علم دین را برای رضای الله تعالی و عمل کرد بآن برای رضای الله تعالی و یاد داد آنرا بدیگران برای رضای الله
تعالی **باب ششم اصل باب صفة العلماء شرح** این باب بیان نشان علمای دین است و در این باب هشت

حدیث است اول اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که طلب کنید علم دین را و زیور دهید خود را با آن بزیور بردباری و آهستگی و فروتنی کنید نزد کسی که یاد میدهید او را علم دین تا بیشتر رغبت کند در طلب علم یا آنکه او این صفت را نیز از شما یاد گیرد و فروتنی کنید نزد کسی که از او یاد گرفته اید علم دین را تا حق او را رعایت کرده باشید و مباشید علمای متکبر پس ببرد بیهوده شما بکار آمدنی شما را مراد آنست که تکبر شما باعث این میشود که مردمان کسب علم دین از شما نکنند و از این ثواب محروم شوید

دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ قَالَ يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره فاطر ترس الله تعالی بترک معصیتی و خود رایی ندارند از بندگان او مگر دانایان مسایل دین امام گفت که میخواهد الله تعالی از علما کسی را که موافقت کند کرده او آنچه را که داند و گوید و هر که موافقت نکند کرده او گفته او را پس عالم نیست از حرف چه علم بی عمل بدتر از جهلست و قابل مدح الله تعالی نیست و نظیر این می آید در حدیث پنجم باب چهاردهم

سوم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ شرح التخبیر بسیار دانا گردانیدن کسی را بچیزی مثل اینکه نشانهای آن چیز را همه بآنکس یاد دهند مراد العلم در لا خیر فی علم البیان است که مذکور است در قول الله تعالی در سوره الرحمن که خلق الانسان علمه البیان التفهیم کسب فهمیدگی یعنی کسب علمی که عمل بمقتضای آن شود یعنی گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که آیا بسیار دانا نکنم شما را بدانای مسایل دین که بکار آمدنیست آن دانا کیست که چهار صفت داشته باشد که اشارت بآنها شده در سوره اعراف که عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین بآیاتنا یؤمنون و بیان میشود در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و سوم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است اول آنکه ناامید نکند مردمان را از رحمت الله تعالی که امام عالم بجمیع احکام الهی است باظهار اینکه بغیر پیروی ظن چاره نیست دوم آنکه ایمن نکند مردمان را از عذاب الله تعالی که امام جاهلست چه طاعت او موجب جهنم است سوم آنکه تجویز پیروی ظن نکند که باعث رخصت مردمان شود در مخالفت های الهی که آنها بر دو قسم است اول عبادت از روی ظن و آن ضد تقوی است دوم حکم و فتوی از روی ظن و آن ضد ایتای زکوة است یعنی دادن خالص گفتگو مخفی نماند که مراد بایتاء الزکوة در آیت اعراف ادای عبادت خالص از شرک باشد مراد بمعاصی قسم اول خواهد بود و بس چهارم آنکه ترک نکند قرآن را بخیال آنکه علم بکار آمدنی هست که در قرآن نیست و در غیر آن هست مثل کتب فلاسفه و افعال ایشان و این اشارت بآنست که هر علم بکار آمدنی خلایق با خودش صریح شده در محکمات قرآن یا اصلش صریح شده در محکمات و در آنها نهی شده از اختلاف در خود رایی و پیروی ظن و امر شده بسوال اهل الذکر که مصداق رحمت الحمید و علم ایشان وسعت دارد هر چیز را که مختلف فیه شود و خلایق را احتیاج بسوال از آن شود و تعبیر از ایشان گاهی باولوا میشود و گاهی بآیات الله میشود و گاهی بنور الله میشود چنانچه می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله آگاه باشید نیست خوبی در درد الشیء که نیست در آن کسب فهمیدگی آگاه باشید نیست خوبی در خواندن قرآنی که در آن خواندن نباشد تامل در اسالیب فقرات آن و ملاحظه پس و پیش آنها این اشارتست بآنکه محکمات قرآن بغایت بسیار است و کسی که عیار کلام بلیغ را داند و تامل کند معلوم او میشود و پس طلب علم از غیر قرآن و بدر خانه غیر ائمه اثنا عشر رفتن برای طلب علم قرآن خوب نیست آگاه باشید نیست خوبی در عبادتی که خالی شد و در آن فکر اینکه عبادت کیست آیا

عبادت الله تعالی است بنا بر اینکه از روی ظن است چنانچه مصنف بیان کرد در خطبه بقول او که لان الذی یؤدی بغیر علم تا آخر

چهارم اصل وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسُكٍ لَا وَرَعَ فِيهِ شرح تفسیر فقه گذشت در شرح حدیث هفتم باب دوم النسک بضم نون و سکون سین بی نقطه مداومت کردن بر راه و روش خوب مثل تصدیق بوجوب امام عالم بجمیع احکام در هر زمان یعنی و در روایتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام نیست آگاه باشید نیست خوبی در علمی که نیست در آن کسب فهمیدگی آگاه باشید نیست خوبی در خواندن قرآنی که نیست در آن تامل در اسالیب آن آگاه باشید نیست خوبی در عبادتی که نیست در آن فهمیدگی مسایل آن اشارتست بقول الله تعالی للذین یتقون که مذکور شد در شرح حدیث سابق و مراد نهی از پیروی ائمه ضلالت و اهل ظن است آگاه باشید نیست خوبی در مداومت بر روش خوبی که نیست اجتناب از محارم در آن اشارتست بقول الله تعالی و یؤتون الزکوة که مذکور شد در شرح حدیث سابق و مراد آنست که با مداومت بر اظهار مذهب شیعه امامیه ارتکاب فتوای از روی ظن که منافی ایتای زکوة است خوب نیست

پنجم اصل عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمَ وَ الصَّمْتَ شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که بدرستی که از نشانهای علم دین دو چیز است اول بردباری یعنی گذرانیدن بی ادبی از فروپایه تر از خود و دوم خاموشی یعنی آنکه هر چه نداند نگوید و دانسته را نیز تا ضرور نشود نگوید

ششم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَ الْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ شرح الغرة بکسر غین بانقطه و تشدید راء بی نقطه غفلت و بازی خوردن یعنی گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که نمی باشد سبکی و بازی خوردن از شیطان بخودپسندی در دل دانای علم دین پس زود از جا در نمی آید و زود جواب هر چه پرسند نمیگوید

هفتم اصل قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ اقْضُوهَا لِي قَالُوا قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَامَ فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ فَقَالُوا كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضُعِي لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّوَاضُعِ تُعْمَرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكَبُّرِ وَ كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ شرح گفت عیسی بن مریم علیهما السلام که ای جماعت خاصان مرا بسوی شما حاجتی است روا کنید آنرا گفتند که روا کرده شده باد حاجت تو ای جان خدا ایستاد که بخلایق داده این اشارتست بآنکه هر کدام از کتاب الهی و رسول یا امام حق جان خلایق است که اگر نباشد همگی می میرند در یکدم پس عیسی برخاست پس شست پاهای ایشان را پس گفتند که بودیم ما سزاوارتر این خدمت ای جان خدا ایستاد پس گفت که بدرستی که سزاوارترین مردمان بخدمت داناست تا مردمان تواضع یاد گیرند نکردم تواضع چنین را مگر برای اینکه تواضع کنید بعد از جدا شدن از من در میان مردمان مانند تواضع من برای شما بعد از آن گفت عیسی علیه السلام که بتواضع آباد میشود صفت خودداری از خواهش نفس نه بتکبر و همچنین در زمین نرم میروید کاشته نه در کوه

هشتم اصل كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا طَالِبَ الْعِلْمِ إِنَّ لِلْعَالِمِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ الصَّمْتَ وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ يَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَ يُظَاهِرُ الظَّلَمَةَ شرح امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت که ای طلب کننده علم دین بدرستی که برای دانایی که علم دین از او فرا میتوان گرفت سه نشان است اول دانستن حد خود نزد داناتر از خود و دوم بردباری یعنی گذرانیدن بی ادبی از فروپایه تر از خود و سوم خاموشی یعنی اینکه هر چه نداند نگوید و دانسته را نیز تا ضرور نشود نگوید و نادانی را که دانش علم دین بر خود بسته سه نشان است اول اینکه در نزاع در می آید با بالاتر از خود به بی ادبی و دوم اینکه ظلم میکند بر فروپایه تر از خود به تندی و درشتی و سوم آنکه مدد میکند خلفا را که ظلم بر خانواده پیغمبر علیه السلام کردند و موافقت میکند با ایشان به پیروی ظن در مسئله های النسبة

باب هفتم اصل باب حق العالم شرح این باب بیان رعایت حق دانا بمسایل دین است و در این باب یک حدیث است اصل كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ

السُّؤالَ وَلا تَأْخُذْ بِثَوْبِهِ وَاِذا دَخَلْتَ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَلا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ وَلا تُشِرْ بِيَدِكَ وَلا تُكْثِرْ مِنْ قَوْلِ قالَ فُلانٌ وَقالَ فُلانٌ خِلافاً لِقَوْلِهِ وَلا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَاِنَّما مَثَلُ الْعالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُها حَتّى يَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْها شَيْءٌ وَالْعالِمُ اَعْظَمُ اَجْراً مِنَ الصّائِمِ الْقائِمِ الْغازي في سَبِيلِ اللهِ شرح
امیر المومنین علیه السلم میگفت که بدرستی که از جمله رعایت حق دانا بمسایل دین آنست که بسیار زحمت ندهی او را بپرسیدن مسایل بسیار بیان این می آید در حدیث چهارم باب چهاردهم و حدیث پنجم باب بیست و یکم و حدیث اول باب بیست و دوم و اگر خواهد که از مجلس برخیزد دامن او نگیری که دمی دیگر بنشین و چون بمجلس او داخل شوی سلام کن بر اهل مجلس همه و مخصوص ساز او را بثنا یعنی آنکه در حضور او دیگری از اهل مجلس را ثنا مگو مثل ثنای او و بنشین برابر او و منشین در پس سر او و در مجلس او اشارت مکن بچشم برهم زدن و دست جنبانیدن بلکه بزبان بگو آنچه را که میخواهی و از سخن گوید مگو که فلان چنین گفته و فلان چنان گفته بقصد اینکه مخالفت کنی آن عالم اظهار کنی و دلگیر مشو از درازی زمان همصحبتی او چه نیست صفت دانا مگر مانند صفت درخت خرمای که انتظارش کشی تا فرود آید بر تو از آن درخت چیزی اشارت بآنست که اگر عالم خود سخن گوید پخته ترست از آنچه در جواب سوال تو گوید مانند درخت میوه که اگر از آن میوه که از آن میوه خود فرود آید پخته تر خواهد بود و اگر تو چینی خام و پخته درهمست و دانای مسایل دین که مردمان از دانش او فایده برند بزرگترست در ثواب آخرت از کسی که روزه دار سحرخیز جهاد کننده در راه خدا تعالی باشد و مردمان از دانش او فایده نبرند باب بیست و ششم اصل بابُ فَقْدِ الْعُلَماءِ شرح این باب بیان حال فوت شدن دانایان مسایل دینست در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ ما مِنْ اَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَحَبَّ اِلى اِبْليسَ مِنْ مَوْتِ فَقيهٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که نیست هیچ مرگ مومنی محبوبتر بسوی شیطان از مرگ فهمیده مسایل دین که مردمان از دانش او فایده برند دوم اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ اِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثُلِمَ فِي الْاِسْلامِ ثُلْمَةٌ لا يَسُدُّها شَيْءٌ شرح ثلم بثا و سه نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است الثلم بفتح ثاء و سکون لام و التثلیم چیزی را صاحب رخنه کردن یا بالصیغه ماضی معلوم باب علم است الثلم بفتح ثاء سه نقطه و فتح لام صاحب رخنه شدن و لازم حرف جرست الثلمه بضم ثاء سه نقطه و سکون لام رخنه ثلمة منصوب و مفعول مطلق است مثل انبته نباتا و ظرف نایب فاعلست یا ثلمه مرفوع و نایب فاعل یا فاعل است برای مبالغه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون میرد مومن که فهمیده مسایل دین باشد و مردمان از دانش او فایده برند رخنه کرده میشود در اسلام رخنه که نمی بندد آن رخنه را چیزی بیان این می آید در حدیث آینده سوم اصل سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَقُولُ اِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ وَبِقاعُ الْاَرْضِ الَّتي كانَ يَعْبُدُ اللهَ عَلَيْها وَاَبْوابُ السَّماءِ الَّتي كانَ يَصْعَدُ فيها بِاَعْمالِهِ وَثُلِمَ فِي الْاِسْلامِ ثُلْمَةٌ لا يَسُدُّها شَيْءٌ لِاَنَّ الْمُؤْمِنينَ الْفُقَهاءَ حُصُونُ الْاِسْلامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدينَةِ لَها شرح مومن در اذا مات المومن یعنی مومن فقیه است چنانچه در حدیث سابق تصریح بآن شد کحصن منون است و ظرف جز دوم لان است و حصن بکسر حاء بی نقطه جمع حصنه بکسر حاء و سکون صاد و تاء وحدت است مثل سدره و سدر بقرینه اینکه ابن حدیث می آید در آخر ابواب کتاب الجنایز و آنجا بجای کحصن کحصون است و بر هر تقدیر مراد حصارها است که هر کدام محیط بمحله علیحده از محلات شهرست سور بضم سین بی نقطه و سکون همزه و واو بی نقطه مصدر باب علم بمعنی باقی ماندن است و گاهی همزه منقلب بواو میشود سور مرفوع و مبتداست و جمله صفت حصن است و لام در لها برای سببیت است و ظرف خبر مبتداست و ضمیر راجع بحصن است و فایده ذکر کحصن سور المدینة لها دو چیزست اول بیان اینکه مجموع اهل اسلام در صفت مجموع اهل اسلام است بمنزله شهریست که محلات بسیار دارد و هر مومن فقیه بمنزله حصار محله است از محلات آن زیرا که اسلام جمع مخصوص از اهل اسلام که از دانش او فایده

برند محفوظ میماند بسبب او دوم احتراز از حصارها در شهری که دشمن ندارد و اگر یکی از آن حصارها خراب شود آن شهری انتظام نمیشود یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که چون میرد مومن فهمیده مسایل دین گریه میکنند بر او فرشتگان و سرزمینهای که عبادت میکرد الله تعالی را در آنجا و درهای آسمان که بالا برده میشد در آنجا عبادتهای او و رخنه کرده میشود در شهر اسلام رخنه که نمی بندد آن را چیزی خواه مومن دانا و خواه غیر آن چه مومنان دانایان بمسایل دین که مردمان نفع برند از دانش ایشان حصارهای اسلامند مانند حصارهای که بقای انتظام شهر برای آنها است مراد آنست که هر مومن فقیه برای اسلام مانند مجموع قلعه ایست برای محله از محلات شهر بنا بر اینکه مومن فقیه کسیست که احاطه تامه بجزوی از اجزای اسلام که در اشنایان اوست کرده باشد و اصلاح خللها در آن نکذاشته باشد پس چنانچه اگر قلعه محله شهر بالکلیه خراب شود و رخنه در آن شهر بهم برسد که رخنه بهتری نمیتوان کرد بلکه قلعه دیگر از نو باید ساخت و پیش از ساختن آن شهری انتظام میشود بسبب حضور دشمن بدو وجه اول اینکه عدم انتظام جزو لازم دارد عدم انتظام مجموع من حیث المجموع را دوم اینکه اهل محلات یک شهر مانند اعضای یک بوده‌اند سه چو عضوی بدرد آید از روزگار دگر عضوها را نماند قرار همچنان مردن مومن فقیه صعب بنظر میشود و در رخنه بستن ممکن نیست بلکه مومن فقیهی از نو می باید و چون مومن فقیه کم یافت میشود پیش از قیام آن مومن در مقام مومن اول شیاطین جن و انس اسلام را بی انتظام میکنند چهارم اصل عَنْ اَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ ما مِنْ اَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَحَبَّ اِلى اِبْليسَ مِنْ مَوْتِ فَقيهٍ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که نیست مردن کسی که میرد از جمله مومنان محبوبتر بسوی شیطان از مردن فهمیده مسایل دین که مردمان نفع برند از دانش او پنجم اصل قالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ اِنَّ اَبي كانَ يَقُولُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ ما يُهْبِطُهُ وَلكِنْ يَمُوتُ الْعالِمُ فَيَذْهَبُ بِما يَعْلَمُ فَتَليهِمُ الْجُفاةُ فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ وَلا خَيْرَ في شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ اَصْلٌ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی که پدرم امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که الله عز و جل باز نمیگیرد از مردمان دانش جمیع قرآن و جمیع احکام الهی را بعد از آنکه فرو میفرستد آن را برای ایشان بر رسول علیه السلم چه همیشه امام دانا بجمیع آنها خواهد بود و لیکن می میرد دانای این قاعده پس میبرد با خود این قاعده را که میداند و دیگران از او یاد نگرفته‌اند مراد آنست که حکم میشوند در میان مردمان دانایان این قاعده پس بی سوالی میکنند در حکم از اجتهاد که دوری میکنند از این قاعده و از محکمات قرآن که در آنجاهایی از بروی ظن مرجح شده آنها را تاویل میکنند و بخیال اینکه غیر بروی ظن ملاحظه نیست پس گمراه میشوند آن پیشوایان و گمراه میکنند دیگران را و نیست خوبی در چیزی از مختلف فیه که نیست اصل آن در محکمات قرآن یا در قرآن چنانچه می آید در حدیث ششم باب بیست و یکم ششم اصل کانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ يَقُولُ اِنَّهُ يُسَخِّي نَفْسي في سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فينا قَوْلُ اللهِ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّا نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ اَطْرافِها وَهُوَ ذَهابُ الْعُلَماءِ شرح الاطراف جمع طرف بفتحتین یعنی امام زین العابدین علیه السلم میگفت که بدرستی که بی مضایقه میکند مرا در شتابیدن مردن و کشته شدن در ما علما قول الله تعالی در سوره رعد آیا از غفلتهای بی اعتباری زندگی دنیا نزد ما وسیله علم بوجوب تکلیف بعثت رسول و تعیین جمعی و ثواب و عقاب آخرتست و الا بار بچه خواهد بود اینها هم نمیدیدند و نمیدانستند اینکه ما می آئیم و خراب میکنیم زمین را با نیروی بکر نقصان در زمین میکنیم از بردن خوبان زمین امام علیه السلم گفت که مراد از این خراب شدن و نقصان بهم رسیدن در زمین مرگ دانایان بمسایل دین است مراد امام آنست که هرگاه الله تعالی آمدن را بزمین را بخود نسبت داده باشد در وقت میرانیدن دانایان مانند کسی که باستقبال کسی آید از کمال دوستی و آن را باعث خرابی و نقصان زمین و بی اعتباری دنیا گفته باشد برای تعظیم دانایان پس دانا مضایقه در مرگ و کشته شدن خود نمی باید داشته باشد باب نهم اصل بابُ مُجالَسَةِ الْعُلَماءِ وَصُحْبَتِهِمْ شرح این باب بیان خوبی همنشینی دانایان بمسایل دین و همراه ایشان بودنست در این باب پنج حدیثست اول اصل قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ يا بُنَيَّ اخْتَرِ الْمَجالِسَ عَلى عَيْنِكَ فَاِنْ رَأَيْتَ قَوْماً يَذْكُرُونَ اللهَ جَلَّ وَعَزَّ فَاجْلِسْ مَعَهُمْ فَاِنْ تَكُنْ عالِماً نَفَعَكَ عِلْمُكَ وَاِنْ تَكُنْ جاهِلاً عَلَّمُوكَ

فَلَعَلَّ اللهَ اَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَةٍ فَيَعُمَّكَ مَعَهُمْ وَاِذَا رَاَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَاِنْ تَكُنْ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعْكَ عِلْمُكَ وَاِنْ تَكُنْ
جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا وَلَعَلَّ اللهَ اَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَيَعُمَّكَ مَعَهُمْ **شرح** گفت لقمان حکیم پسرش را که ای پسرک من بگزین
مجلس چندرا از مجلسهای درس و وعظ و مانند آنها که برپای کنی چشم خود جا دهی آن گزیده‌ها را باین روش بگزین که اگر دیدی
جمعی را در مجلسی که یاد الله جل و عز میکنند با هیچ کار از و تیز نسند کرده و گفته ایشان موافق است با محکمات کتابهای الهی که
در انها نهی از اختلاف از روی ظن هست پس بنشین با ایشان چه اگر دانا باشی آنچه میگویند فایده میرساند ترا ان دانش
چه هرکه چیزی داند از شنیدن سخنی که موافق آن باشد و از روی دانش باشد خوشحال میشود و از فراموشی دور تر میشود
و اگر نادان باشی آنچه را که میگویند یاد میدهند ترا و راه دانش خود بتو مینمایند و فایده دیگر اینکه شاید الله تعالی
در این وقت فرود آورد بر آن جمع رحمتی پس ترا نیز فرو گیرد آن رحمت با ایشان برای همنشینی ایشان چه رحمت الهی بر جمعیت
اهل حق بیشتر فرود می آید از تنهاها و اگر دیدی جمعی را در مجلسی که یاد الله تعالی نمیکنند با کمی چیز که گذشت پس منشین با ایشان
چه اگر دانا باشی در آنچه میگویند فایده نمیرسانند ترا و دانش ترا از شنیدن سخن ایشان چه هرچند که موافق باشد با محکمات
چون از روی پیروی ظن است و اگر نادان باشی در آنچه میگویند در تو چیزی زیاد نمیکنند مگر اینکه نادانی را در تو پا برجا کنند چه
طبع آدمی بسیار مایل است بسخن گفتن از روی ظن پس هرگاه شنود که دیگری گفت آن میل قوی تر میشود و اگر گویند نادانیها
پا برجا میشود در او و فرق دیگر اینکه شاید الله تعالی در این وقت فرود آورد بر آن جمع لعنتی که باعث عذاب ایشان شود
پس ترا نیز فرو گیرد آن لعنت با ایشان برای همنشینی ایشان **دوم اصل** عَنْ اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَابِيِّ **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
هم زبانی با دانا بمسایل دین بر جاهای سرگین بهتر است از هم زبانی با نادان بر فرشهای مخمل **سوم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَمَلُهُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفتند خاصان عیسی او را که ای جان خلایق که الله تعالی با تن و فرستاده
با که همنشینی کنیم گفت کسی که الله تعالی را بیاد شما اندازد دیدن او و ترساند شما را از الله تعالی دیدن او و زیاده کند دانش شما را
سخن او و حریص فرماید شما را در ثواب آخرت آنچه میکند **چهارم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَالَسَةُ اَهْلِ
الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ **شرح** گفت رسول صلی الله علیه و آله که همنشینی جمعی که دانا بمسایل دین و عمل کننده بآنها
باشند سروری دنیا و آخرت است **پنجم اصل** سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَجْلِسٌ اَجْلِسُهُ اِلَى مَنْ اَثِقُ بِهِ اَوْثَقُ فِي
نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر آینه نشستن من با کسی که دانا باشد بمسایل دین
و اعتماد بر او داشته باشم خوشتر می آید از عبادت یک سالی **باب دهم اصل بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَتَذَاكُرِهِ**
شرح این باب پرسیدن مسئله ایست از دانا بمسایل دین و گفتگو با اوست و در این باب ده حدیث است **اول**
اصل عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَاَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ اَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَغَسَّلُوهُ فَمَاتَ فَقَالَ قَتَلُوهُ اَلَّا سَاَلُوا
فَاِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ **شرح** الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تندیم است العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین
مصدر عی العین یا بفتح اللام یعنی بی علم گشتی و مراد اینجا کندی و سستی بنادانی مسایل دین **یعنی** روایت است
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از این مسئله که شخصی صاحب آبله بود جنب شد
بود پس مردم غسلش دادند و بسبب این مرد گفت که ایشان کشته اند او را چرا نباید پرسند این مسئله را از دانا تا چه
بدرستی که نادانی مسایل دین دردیست که دوای آن از دو چیز پرسیدن **دوم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحُمْرَانَ
بْنِ اَعْيَنَ فِي شَيْءٍ سَاَلَهُ اِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِاَنَّهُمْ لَا يَسْاَلُونَ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام حمران بن اعین را
در جواب چیزی که پرسیده بود او را که جز این نیست که هلاک مردمان نیست مگر برای اینکه از دانا نمی پرسند چیزی را که نمیدانند و بر روی ظن

خود با ظن دیگری میکنند **سوم اصل** عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ وَمِفْتَاحُهُ
الْمَسْاَلَةُ **شرح** روایت است از عبد الله بن میمون قداح بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه و حای بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که امام گفت که بدرستی که این دانستن مسایل دین که اختلاف در آن و در دلیل آن میرود بی مکابره قفلی دارد که بی
کلید نمی گشوده نمیشود و کلیدش پرسیدنست از دانا مراد اینست که هر با صحبت با فکر خود گشوده نمیشود **چهارم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْاَلُوا وَيَتَفَقَّهُوا وَيَعْرِفُوا اِمَامَهُمْ وَيَسَعُهُمْ اَنْ يَاْخُذُوا بِمَا يَقُولُ وَاِنْ كَانَ تَقِيَّةً **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گنجایش ندارد مردمان را هیچ حالتی مگر اینکه پرسند دانای مسایل دین را از آنچه نمیدانند چنانچه در آیت سوره
نحل و سوره انبیاست و فهمند کی مسایل دین بهم رسانند چنانچه در آیت سوره توبه است و گذشت بیان الاول آیت در شرح فکانوا
محصورین تا آخر در خطبه و شناسند بعد از رسول امام خود را بدلالت محکمات قرآن و گنجایش دارد ایشان را اینکه عمل کنند بی گفتگوی
و قضا بآنچه امام میگوید هرچند که احتمال تقیه داشته باشد **پنجم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اُفٍّ لِرَجُلٍ لَا يُفَرِّغُ
نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِاَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدَهُ وَيَسْاَلَ عَنْ دِينِهِ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اف باد و دریغ بر مردی که خود را فارغ
نسازد از شغل دنیا در هر روز آدینه یا در هر هفته روزی برای کار عمده آخرت خود تا وارسد بآن کار و بپرسد از مسایل خود که
فراموش شده است و کار آخرت او می آید **ششم اصل** وَفِي رِوَايَةٍ اُخْرَى لِكُلِّ مُسْلِمٍ **شرح** و در روایت دیگر بجای مرد بر هر مسلمانی
را واقع شده **هفتم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ
الْمَيِّتَةُ اِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِيهِ اِلَى اَمْرِي **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که الله عز و جل میگوید که گفتگوی که برای
دانستن مسایل دین باشد در میان بندگان من از جمله چیزهاییست که بنا بر آنها زنده میشود دلهای مرده اگر بازگشت کنند در آن
گفتگو بسوی فرمان من یا بحجت که سوال اهل الذکر کنند در مسایل مشکله چنانچه بیان میشود در حدیث دهم باب هفدهم که باب
النوادر است **هشتم اصل** عَنْ اَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اَحْيَا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ وَمَا
اِحْيَاؤُهُ قَالَ اَنْ يُذَاكِرَ بِهِ اَهْلَ الدِّينِ وَاَهْلَ الْوَرَعِ **شرح** روایت است از ابی الجارود گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام
میگفت که رحمت کناد الله تعالی بنده را که زنده کرد دانش را مراد دانش بکار آمدنی است و آن دانشی است که بیان شد در
حدیث اول باب سوم راوی گفت که گفتم که چیست زنده کردن آن گفت که گفتگو کردن با آن با جمعی که در فکر آخرت شده و از گناهان
پرهیزکار شوند تا دانا ایشان شود **نهم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَذَاكَرُوا وَتَلَاقَوْا وَتَحَدَّثُوا فَاِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ
اِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جِلَاؤُهُ الْحَدِيدُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بیاد هم آورید دانش بکار آمدنی را
و با هم ملاقات کنید و بهم نقل کنید حدیث را چه حدیث جلا دهنده دلهاست بدرستی که دلها هر آینه زنگ میگیرد چنانچه شمشیر زنگ
میگیرد و جلا دهنده شمشیر آهن است این اشارت بآنست که در بند آن باشید که البته آن کس که با او هم زبانی حدیث میکنید ربانی
باشد چنانچه آهنی که زنگ شمشیر میبرد در پایه شمشیر نیست **دهم اصل** سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَذَاكُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ وَالدِّرَاسَةُ
صَلَاةٌ حَسَنَةٌ **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بیاد هم آوردن دانش بکار آمدنی ثواب درس گفتن آن دارد
و ثواب درس گفتن آن ثواب نماز نیست که قبول درگاه الهی باشد اشارت بروایتی است که هر که یک نماز او قبول شود معذب نمیشود
چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث یازدهم باب اول **باب یازدهم اصل بَابُ بَذْلِ الْعِلْمِ شرح**
این باب بیان حال آموختن علم است بمردمان و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَرَاْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ لَمْ يَاْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى اَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ
لِاَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ **شرح** الجهال اهل اختلاف در مسایل بسبب پیروی ظن الف لام العلم برای عهد خارجی است و مراد علم
بحرام بودن اختلاف از روی ظن است یا مراد علم بمسایل دین است و الف لام الجهل نیز برای عهد خارجیست مراد اختلاف از روی
ظن است و این رسند لال است بآیت سوره آل عمران و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و مراد

آیت که اگر اخذ عهد بر علما ببذل علم پیش از اخذ عهد بر جهال بطلب در هر شریعتی نمی‌بود این علم برای جهال حاصل نمی‌شد یا میسر نمی‌شد
اصلا پیش از جهالت و اختلاف ایشان یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که خوانده‌ام در کتابی که علی بن
ابی طالب علیه السلم بخط خود نوشته از گفتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن نزد امام زمان می‌باشد چنانچه می‌آید در حدیث چهارم
باب بیستم براستی که الله تعالی نگرفته بر اهل اختلاف در مسایل پیمان را بطلب دانش مگر آنکه گرفته بر آنچه که دانا باشند پیمان را
باموختن دانش خود و آنکه نادانان را چه علم بجز آن بود و لا اختلاف از روی ظن همیشه در اهل هر شریعتی بوده پیش از جهالت و
اختلاف ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله ولا تصعر خدک للناس قال لیکن الناس عندک فی العلم
سواء شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در این آیت در سوره لقمان که مپیچان روی خود را که پهلوی رو را ظاهر
کنی برای مردمان امام گفت که مراد آنست که می‌باید که مردمان نزد تو در آموختن دانش برابر باشند چنان نشود که از بعضی رو
گردانی و بیاری بدهی و آن بعضی اهل باشند چنانچه می‌آید در حدیث چهارم این باب سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال زکوة
العلم ان تعلمه عباد الله شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که چنانچه زر طلا و نقره و مانند آن زکوة دارد دانش
مسایل دین نیز زکوة دارد و زکوة آن آنست که آموزی آنها به بندگان الله تعالی چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قام عیسی ابن مریم خطیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوها اهلها فتظلموهم
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ایستاد عیسی پسر مریم بر حالی که وعظ و نصیحت کننده بود در میان فرزندان
یعقوب پس گفت که ای فرزندان یعقوب سخن بازی مکنید با نا خردمندان با دب الهی در غیر تمام کردن حجت بر ایشان که ستم
میکنید ادب را و مپوشانید آنرا از خردمندان در غیر تقیه که ستم میکنید ایشان را باب دوازدهم اصل باب النهی
عن القول بغیر علم شرح این باب بیان نهی الله تعالی است از گفتن مسایل دین بی دانش و در این باب نه حدیث
است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم انهاک عن خصلتین فیهما هلک الرجال انهاک ان تدین الله بالباطل وتفتی الناس
بما لا تعلم شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نهی میکنم ترا از دو صفت که بسبب آن دو جهنمی شدند مردان نهی میکنم ترا از
اینکه کاری برای چشم داشت ثواب آخرت از الله تعالی کنی بجز ایکار ریاضتی مراد از ایکار ریاضت پیروی ظن است چنانچه الله تعالی
گفته در سوره یونس و سوره النجم که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی براستی که ظن جای انکار … پس همیشه ظن …
یا خبر نیست هر چند موافق واقع افتد و نهی میکنم ترا از اینکه فتوی دهی مردمان را بچیزی که نمیدانی اثر او پیروی ظن در آن میکنی دوم
اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم ایاک وخصلتین ففیهما هلک من هلک ایاک ان تفتی الناس برایک او تدین بما لا تعلم شرح
گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم که دور دار از یکدیگر خود را از دو صفت که بسبب آن دو صفت جهنمی شد هر که جهنمی شد دور دار
خود را از فتوی دادن تو مردمان را برای خود با چشم داشتن ثواب آخرت بسبب کاری که نمیدانی مسئله فروع فقه را و نه مسئله اصول
فقه را در آن و پیروی ظن میکنی سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من افتی الناس بغیر علم ولا هدی لعنته ملائکة الرحمة وملائکة
العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که هر که فتوی دهد مردمان را بی دانش … از احکام
قرآن باشد و بی راه نمائی کسی که … بجهات قرآن … لعنت میکنند بر او فرشتگان رحمت که بر بهشت و مانند آن موکلند
و فرشتگان عذاب که بر جهنم و مانند آن موکلند و باو میرسد گناه هر که عمل کند بگفته او مخفی نماند که دانا … آیت متن به
الله تعالی است و کسی که بسبب انزال ملائکه و روح و تحدیث در شب قدر و مانند آن دانسته باشد چهارم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا الله اعلم ان الرجل لینتزع الآیة من القرآن یخر فیها ابعد ما بین السماء و
الارض شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلم گفت که آنچه دانید پس گویید و آنچه ندانید پس با خود گویید که الله تعالی داناتر است
با نفی که فتوی با آن موجه بیان این آنکه بدرستی که مرد هر آینه گاهی جدا میکند آیتی را از متشابهات قرآن که تفسیر آن کند از پیش
خود و به پیروی ظن در حالی که می‌افتد در تفسیر آن آیت در جایی که دورتر است از میانه آسمان و زمین مراد آنست که در جهنم می‌افتد

من هلال ۲

که از آن افتاده در آن بیشتر از آن است که از آسمان و زمین افتد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال للعالم
اذا سئل عن شیء وهو لا یعلمه ان یقول الله اعلم ولیس لغیر العالم ان یقول ذلک شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که جایز است دانا را بعض جهات مسئله را چون پرسیده شود از چیزی از آن مسئله و آنرا نداند اینکه گوید
در جای جواب که الله تعالی داناتر است و جایز نیست جاهل بالکلیه را آن ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا
سئل الرجل منکم عما لا یعلم فلیقل لا ادری ولا یقل الله اعلم فیوقع فی قلب صاحبه شکا واذا قال المسئول لا ادری فلا یتهمه
شرح فلا یتهمه بجزم بلا ادری بنا بر آنست چه اگر لا نافیه می‌بود با می‌بود یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
که چون پرسیده شود مردی از شما از مسئله که نمیداند هیچ جهت آنرا پس باید که گوید که نمیدانم و نگوید که الله تعالی
داناتر است پس در دل پرسنده شک اندازد که میداند بعض آنرا و چون گوید پرسیده شده که نمیدانم پس باید که تهمت
دانستن و نگفتن ندارد او را پرسنده منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب زیرا که این حدیث در جواب سوال
است بخلاف حدیث چهارم و ایضا منافات نیست میان این حدیث و شق اول حدیث پنجم این باب زیرا که این حدیث در حق جاهل
بالکلیه است هفتم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم ما حق الله علی العباد قال ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند ما لا یعلمون
شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را که چیست عهده حق الله تعالی بر بندگانش گفت که آنکه وقت حاجت گویند آنچه را که دانند
و نگویند آنچه را که ندانند هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله خص عباده بآیتین من کتابه ان لا یقولوا حتی
یعلموا ولا یردوا ما لم یعلموا وقال عز وجل الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وقال بل کذبوا بما لم
یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله شرح حفص بحاء بی نقطه و فاء با نقطه … معلوم مضاعف باب نصر است ان لا یقولوا است
علی ما بین است چنانچه بیان در خطبه مصنف در شرح … تا آخر یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که براستی
که الله تعالی حرص فرمود بندگان خود را به دو آیت از قرآن بر دو چیز اول اینکه نگویند چیزی را مگر وقتی که دانند و دوم اینکه
انکار نکنند چیزی را که ندانند تفسیر این آنست که گفت در سوره اعراف در سرزنش جهودان که آیا گرفته نشده بر ایشان پیمانی
که در هر کتاب آسمانی است آن پیمان آنست که نگویند بنا بر الله تعالی مگر معلوم بی شک و شبهه را و گفت در سوره یونس در سرزنش
جمعی که بلکه دروغ میشمارند چیزی را که بی تعلیم دیگری فرا نگرفته اند بدانش تفصیل آن و هنوز تعلیم دیگری بنموده نزد ایشان
بیان مشکل آن نهم اصل عن ابن شبرمة قال ما ذکرت حدیثا سمعته عن جعفر بن محمد علیهما السلم الا کاد ان یتصدع قلبی
قال حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال ابن شبرمة واقسم بالله ما کذب ابوه علی جده ولا جده علی
رسول الله صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عمل بالمقاییس فقد هلک واهلک ومن افتی الناس
وهو لا یعلم الناسخ من المنسوخ والمحکم من المتشابه فقد هلک واهلک شرح ناسخ منسوخ گاهی مستعمل میشود در امام ناسخ
و امام منسوخ و مانند آن چنانچه می‌آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب جهل و دوم که باب العبادة است و می‌آید
در کتاب المعیشة در باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله علیه السلم و احتجاجهم علیه و بیان میشود در کتاب الزکوة در باب
الایثار و گاهی مستعمل میشود در آیتی از قرآن که رفع حکم سابق کند و آیتی که حکمش مرفوع شود چنانچه می‌آید در حدیث اول باب
هفدهم کتاب الایمان و الکفر یعنی روایت از عبد الله بن شبرمه بضم شین با نقطه و سکون باء یک نقطه و ضم راء بی نقطه
و تخفیف میم که فقیه و قاضی مخالفان در کوفه بوده گفت که هیچ وقت بیاد من نمی‌آید حدیثی که شنیدم آنرا از جعفر بن محمد علیهما السلم
مگر آنکه نزدیک است که شکافته شود دلم گفت جعفر بن محمد که روایت کرد پدرم از جدم از رسول الله صلی الله علیه و آله در
بیان این سخن ابن شبرمه گفت که و من قسم میخورم بخدا که دروغ نگفت پدر او بر جدش و نه جدش بر رسول الله صلی الله
علیه و آله باز ابن شبرمه بر سر نقل تتمه سخن اول رفت که گفت جدم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که عمل کند بسبب
قیاس یعنی موافق کردن حکم مسئله غیر النص به حکم مسئله النص بواسطه مانند هم بودن آن دو مسئله پس بتحقیق جهنمی شده و

جهنمی کرده مردمانی را که تابع او شده اند و هرکه فتوی دهد مردمان را از هرچه پرسند او و بی دانش چون انکند بر طرف کننده را از
بطلان شده و آنجای مرج را که احتمال نسخ در آنجا هست از غیر آنجا پس بتحقیق جهنمی شده و جهنمی کرده دیگران را اشارت
بآنست که نهی از فتوی به پیروی ظن در آنجای مرج هست و آنجا احتمال نسخ نوارد و چه در آنجا هست که این نهی در هر کتاب
الهی بوده و هیچ پیغمبری فرستاده نشده مگر برای نهی از اختلاف از روی ظن **باب سیزدهم اصل باب مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ
عِلْمٍ** **شرح** این باب بیان آنکس است که عمل کند بی دانش هرچند که فتوی ندهد مراد بی دانش آنست که در حدیث اول باب
صفة العلم گذشت و در شرح و ثلث آنکه تعجب تا آخر در خطبه بیان شده در این باب سه حدیث است **اول اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً **شرح** شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آنکس که عمل کند بی دیده وری و دانش چه مسئله فروع فقه یا مسئله اصول فقه مانند راه روی
است که بر راه مطلب خود نیست چندانکه شتاب بیشتر میکند از مطلب دورتر میشود **دوم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ
مِنْ بَعْضٍ **شرح** المعرفة شناختن و مراد اینجا گرویدن بصاحب کل اختیار بودن الله تعالی است بترک خود رائی در قول و فعل
لا در و لا معرفة برای نفی جنس است الایمان گرویدن و مراد اینجا مرکب از معرفت و عمل است باعتبار اینکه معرفت گرویدنست
و عمل لازم گرویدنست و در کثرت و قلت بر طبق قوت و ضعف آنست چنانچه الله تعالی گفته در سوره بنی اسرائیل کل یعمل علی
شاکلته و بیان میشود در باب یازدهم و شانزدهم کتاب الایمان والکفر **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که قبول نمیکند الله تعالی از کسی طاعتی را مگر با شناخت الوهیت رب العالمین بدانستن مسئله فروع فقه و ترک پیروی ظن در آن
دمی باشد این شناخت مگر باطاعت پس هرکه شناخت دارد در انیها میکند او در الطاعت و کسی که طاعت نمیکند شناخت نیست
او را آگاه باشید بدرستی که بعضی اجزای ایمان بسبب بعضی دیگر است **سوم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَمِلَ عَلَى
غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرکه خواهد راستی کند بی دانش مسئله فروع فقه
یا مسئله اصول فقه زیانکاری او در آن بیشتر از نیکوکاری اوست بیان این شد در حدیث اول این باب **باب چهاردهم
اصل بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ** **شرح** این باب بیان کار فرمودن دانش است در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا
نَاجٍ وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَّوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً
رَجُلٌ دَعَا عَبْداً إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى
وَطُولِ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ **شرح** شنیدم از امیر المومنین علیه السلام حکایت
میکرد از نبی صلی الله علیه و آله اینکه او گفت در گفتگوئی که میکرد که دانایان دو قسمند اول دانائی کار فرمای دانش خود
پس این مرد نجات دارد در قیامت و دوم دانای ترک کننده عمل بدانش خود پس این مرد جهنمی است و بدرستی که اهل آتش
جهنم هرآینه آزرده میشوند از بوی بد دانای ترک کننده عمل بدانش خود و بدرستی که سخت ترین اهل آتش جهنم باعتبار
پشیمانی و حسرت مردیست که خواند بنده را بسوی فرمانبرداری الله تعالی پس قبول کرد آن بنده گفته او را و فرمانبرداری
کرد پس داخل کرد الله تعالی آن بنده را به بهشت و داخل کرد آن خواننده را بآتش جهنم برای ترک او دانش خود را و
پیروی خواهش نفس را و درازی آرزوی او اما ضرر پیروی خواهش نفس پس آنست که باز میدارد از انکار امری که پیروی
محکمات قرآنست و پیروی ظن میفرماید و ضرر درازی آرزو آنست که فراموشی میسازد آخرت را و از تهدید های الهی غافل
میکند **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ عَلِمَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ
وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دانش که نزد الله تعالی اعتبار دارد دانشی است که با عمل باشد

همراه باشد چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صفة العلماء پس هرکه آن دانش دارد عمل بآن میکند و هرکه عمل بدانش میکند آن
دانش دارد و دانش مرد میطلبد عمل را پس اگر عمل آمد دانش آن مرد ماند و صاحب اعتبار شد و اگر نیامد دانش رفت
از آن مرد یا مخفی که دانش بی اعتبار شد **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ
الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که دانا چون عمل نکند بدانش
خود پند نمیشود نصیحت او و در دلها چنانچه بند نمیشود باران در سر سنگ هموار **چهارم اصل** جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا
عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزْدَدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْراً وَلَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً **شرح** آمد مردی
بسوی امام زین العابدین علیه السلام پس پرسید او را از مسئله چند پس امام جواب ایشان گفت آن مرد بعد از رفتن برگشت
تا مسئله چند دیگر پرسد پس امام علیه السلام گفت که بوحی الهی نوشته شده در انجیل چیست اینکه میطلبید دانش چیزی را که نمیدانید
بر حالی که هنوز عمل نکرده اید بآنچه دانستید چه دانشی که عمل کرده نشده بآن زیاد نشد صاحبش مگر باعتبار کافری و زیاد نشد
صاحبش نسبت با الله تعالی مگر باعتبار دوری **پنجم اصل** عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ بِمَ
يُعْرَفُ النَّاجِي قَالَ مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَأَثْبَتَ لَهُ الشَّهَادَةَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ **شرح**
این حدیث با خیر کرباعث توضیح آیت می آید در کتاب الایمان والکفر در باب ۵ علامة المعار که باب صد و هشتاد و سوم است
یعنی روایتست از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام مفضل گفت که گفتم امام را که بچه شناخته میشود
نجات قیامت از جمله شیعه امامیه یا از جمله هفتاد و سه فرقه امت محمد صلی الله علیه و آله یا از جمله فرقه های امت هر
رسول امام گفت که هر مدعی ایمان بوجوب امام مفترض الطاعة در هر زمانی یا بربوبیت رب العالمین که کردارش با این
گفتارش موافق است یا مخفی که خود رای و پیروی ظن نمیکند پس جزا این نیست که ثابت است برای او و بس گواهی به
نجات آخرت و هر مدعی ایمان که کردارش با این گفتارش موافق نیست پس نیست او مگر مکان عاریت ایمان یعنی اینکه ایمان
رسمیست نه حقیقی پس در وخطر دارد چنانچه گذشت در شرح و ذلک بتوفیق الله تا آخر در خطبه **ششم اصل** قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ خَطَبَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ
كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ
مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي جَهْلِهِ وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام در اثنای سخنی که نصیحت بآن
میکرد مردمان را در بالای منبر که ای مردمان چون دانستید چیزی را پس عمل کنید بآنچه دانستید که شاید به راستی یابید چه مرد
دانائی که عمل بضد دانش خود کند مانند نادان حیرانیست که هرگز بهوش نمی آید از نادانی خلاص نمیشود بلکه دیده ام
در کتاب الهی اینرا که حجت کبری الله تعالی بر این دانا بیشتر است این اشارت بآیتی است که بیان میشود در حدیث سوم
باب شانزدهم و پشیمانی پاینده تر است بر این دانای جدا از دانش خود از پشیمانی که بر این نادان است که در مانده در نادانی
خود و هر کدام از این دو حیران هلاک است یا مخفی که هر دو در مانده اند یکی در نادانی و دیگری در فایده نبردن از دانش که به تر
از نادانیست و هر دو در جهنمند **اصل** لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا وَلَا تَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِنُوا وَلَا تُدْهِنُوا
فِي الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفَقَّهُوا وَمِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تَغْتَرُّوا وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ وَأَغَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ
لِرَبِّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ يَأْمَنْ وَيَسْتَبْشِرْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يَخِبْ وَيَنْدَمْ **شرح** الدهن بفتح دال بی نقطه و سکون ها مصدر باب نصر
والادهان مصدر باب افعال نفاق و مراد اینجا سهل انگاریست **یعنی** طلب شک مکنید در آنچه
دانسته شده از محکمات قرآن که آخر شک میکنید در آن یا مخفی که خود را بازی میدهید و شک میکنید در آن که کافر میشوید
و رخصت مکنید نفسهای خود را در خواهش اختلاف از روی ظن که آخر سهل انگار میشوید در آنچه در محکمات قرآنست و سهل

انکار میشوید در آنچه در محکمات قرآن است که زبان انکار در آخرت میشوید و به درستی که از جملهٔ آنچه بکار در آمدنی است در محکمات قرآن
آنست که نهید و مسایل دین شوید بیان این شد در شرح حدیث هفتم باب دوم از جملهٔ نهید که مسایل دین آنست که بازی نخورید
از گذرانیدن الله تعالی به هوای شما را در دنیا چنانچه الله تعالی گفته در سورهٔ اعراف که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون پس
خاطر جمع نمیشود کسی از فریب الله تعالی که امان و مهلت ملک زیان کار را و به درستی که اخلاف محمد قریش با خود کسی
است که غافل بردار تر است صاحب کل اختیار خود را از کسی که بلذتهای حرام مشغول باشد و آخر خود در العذاب الهی گرفتار کند
ولی اخلاف محمد قریش با خود کسی است که نافرمانی صاحب کل اختیار خود بیشتر میکند و خود در العذاب الهی گرفتار میکند نه کسی که ترک
لذت های حرام کرده فرمان برداری صاحب کل اختیار خود کند و آخر ثواب الهی را دریابد و هر که فرمان برد الله تعالی را
خاطر جمع میشود از عذاب الله تعالی و خوشحالی داخل شدن بهشت باو میرسد در وقت مردن و هر که نافرمانی کند الله تعالی
را بی وراد و پشیمان میشود **هفتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اذا سمعتم العلم فاستعملوه ولتتسع قلوبکم فان العلم
اذا کثر فی قلب رجل لا یحتمله قدر الشیطان علیه فاذا خاصمکم الشیطان فاقبلوا علیه بما تعرفون فان کید الشیطان کان ضعیفا
فقلت وما الذی نعرفه قال خاصموه بما ظهر لکم من قدرة الله عز وجل **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که چون
شنوید باعث دانش را عمل محکمات قرآن پس بکار فرمایید آن دانش را بسوال اهل الذکر و لوازم آن و باید که فراخ
باشد دلهای شما و صاحب حوصله باشید چه دانش که چون بسیار شود در دل مردی که حوصلهٔ آن ندارد دست می یابد بر او
شیطان و او را بسوی خودستائی میخواند پس اگر ایراد و تشنیع کند با شما شیطان جهاد کنید با او باآنچه چیزی که می شناسید آنها
چه به درستی که حیلت شیطان همیشه ضعیف بوده چنانچه در سورهٔ ... است پس گفتم که چیست آن چیز که میشناسیم آنرا امام گفت
و تشنیع کنید جواب گویید شیطان را بآنچه معلوم شده شما را و آن قدرتی است که الله تعالی نموده در آفریدن محمد و دوازده امام علیهم
السلام که دانا باشند بجمیع قرآن و جمیع مسایل دین با وجود آنکه دانش خود را با دانش ایشان قیاس کنید که دانش شما در نظر شما سهل
نماید و خودستائی نکنید **باب پانزدهم اصل باب المستأکل بعلمه والمباهی به** این باب بیان سرزنش کسی است که دو ستون
احادیث را وسیله خوردن مالهای مردمان کرده و کسی که می نازد به دانش خود احادیث را ابن بابویه رحمه الله تعالی در کتاب معانی
الاخبار روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که گفته انما المستأکل بعلمه الذی یقضی بغیر علم ولا یدری من الله عز وجل لیبطل به الحقوق
طمعا فی حطام الدنیا بیان کسی که دانش را وسیله خوردن مال مردمان کرده آنست که فتوی میدهد بسبب آن دانش احادیث
بی آنکه اصل مسئله را دانسته از محکمات قرآن و بی را اجماعی کسی که متشابهات قرآن را دانسته بلکه پیروی ظن میکند و فتوی با آن
محکمات قرآن که در آنجا نهی از پیروی ظن است نبوده الکار و بواسطه طمع در متاع دنیا در این باب شش حدیث است **اول
اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله منهومان لا یشبعان طالب دنیا وطالب علم فمن اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له سلم
ومن تناولها من غیر حلها هلک الا ان یتوب او یراجع ومن اخذ العلم من اهله وعمل بعلمه نجا ومن اراد به الدنیا فهی حظه **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که دو جماعت حریص هرگز سیر نمیشوند یکی حریص مال دنیا و دیگری حریص دانش پس هرکه قناعت کند
از مال دنیا بر آنچه حلال کرده الله تعالی برای او و حرام را نطلبد سلامت میشود از عذاب الهی و هر که رسد بمال دنیا راهی آنکه
حلال باشد البته جهنمی میشود مگر آنکه پشیمان شود یا برگرداند مالهای حرام را بصاحبانش تا احتمال نجات باشد و اگر برگرداند
البته نجات هست و میتواند بود که توبه در جایی باید که حق الناس نباشد مثل غایده ربایی که تلف شده باشد و راجعت در جایی باشد
که حق الناس باشد مثل جر عبادو میتواند بود که راوی شک کرده باشد که امام علیه السلام گفت که یتوب یا گفت که یراجع پس هر دو
بمعنی پشیمان شود است چه پشیمانی بی واپس دادن مال مردمان درست نیست و هر که فرا گیرد دانش احادیث را از اهل دانش که
رسول و دوازده امام باشند و خود عمل کند بآن دانش و فتوی کند بسبب آن بی پیروی ظن نجات از عذاب الهی دارد و هر که
قصد کند بفرا گرفتن دانش دنیا را اثاث را اعلام گویند یا منصب فتوی و قضا مال مردمان خورد نه آنکه خود عمل بآن کند پس همان دنیا

فایده او است و در آخرت نصیبی ندارد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة
نصیب ومن اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا والآخرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که طلب
علم حدیث کند برای فایده دنیا مثل آنکه منصب فتوی یا قضا یابد نیست او را در آخرت نصیبی و هر که قصد کند بآن فایده آخرت را دهد
او را الله تعالی فایده دنیا و آخرت **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة
نصیب **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رأیتم العالم محبا لدنیاه فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر ببینید دانا با حادیث را دوستدار
دنیای خود مثل اینکه آن احادیث را وسیلهٔ فتوی یا قضا کرده باشد و پیروی ظن کند پس اعتماد میکنید او در مسایل دین خود از او
نپرسید چه بدرستی که هر دوستدار چیزی رعایت جانب آن چیز میکند **اصل** وقال علیه السلام اوحی الله الی داود علیه السلام لا تجعل
بینی وبینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان
انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم **شرح** و گفت امام علیه السلام در بیان آنچه گذشت که وحی فرستاد الله تعالی بسوی داود پیغمبر علیه السلام
که مگردان واسطه میان من و میان خودت دانای را که گرفتار دنیا باشد تا منع کند ترا از راه دوستی من چه ایشان راه زنان
بندگان منند که قصد ثواب من دارند بدرستی که سهلتر چیزی که من میکنم با ایشان آنست که بر میدارم لذت گفتگوی خود را
از دلهای ایشان یعنی که ایشان التفات بمحکمات کتاب من نمیکنند و پیروی ظن در فتوی میکنند یا بمعنی که ایشان لذت
خواهش مطلب از نزد من بتضرع ندارند **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا
فی الدنیا قیل یا رسول الله وما دخولهم فی الدنیا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم **شرح** گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله که دانایان با حادیث امینان پیغمبرانند در امتهای ایشان چندانکه داخل در دوستی دنیا نشوند گفته
شد نزد پیغمبر علیه السلام که ای رسول الله چیست نشان داخل شدن ایشان در دوستی دنیا گفت که همراهی پادشاه غیر عادل
پس اگر کنند این همراهی را به پرهیزید از ایشان که مبادا دین شما را ضایع کنند بفتواهای ناحق از روی ظن چه غیر این
قسم مردی با آنکه پادشاه همراهی نمیتوانند کرد **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری
به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها **شرح** روایت است از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که هر که طلب دانش کند تا نازد بآن در مجلس دانایان یا بحث کند بآن در مجلس بی خردان یا بآنکه گرداند
بآن روهای مردمان بسوی خود بسبب منصب فتوی یا قضا پس گو قرار گیرد در جای خود از جاهای آتش جهنم مراد آنست که
البته بجهنم میرود چه بدرستی که سرکردگی جماعت اهل اسلام خوب نیست مگر برای کسی که دانا بجمیع مسایل دین باشد نه پیروی ظن پس
کسی که دانا با حادیث باشد و اصل مسایل را نداند سرکردگی را نمی شاید **باب شانزدهم اصل باب لزوم الحجة علی
العالم وتشدید الامر علیه شرح** این باب بیان پاینده بودن حجت الله تعالی است بر دانا و بیان سختگیری الله تعالی است بر دانا
با معنی که هر که داند وعید الهی را بر فعل معصیتی و وعده او را بر ترک آن و مع هذا آن معصیت را کند حال او بدتر است از حال کسی
که نداند و کند اگرچه میداند که معصیت است یا بمعنی که هر که داند محکمات قرآن را که در آنها نهی اختلاف از روی ظن هست و
عمل بآنها نکند حال او در قیامت بدتر است از حال کسی که آنها را ندانسته و پیروی ظن کند اگرچه هر دو خوب نیستند چنانچه مصنف بیان
کرده در خطبه در جواب سوال اول و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد **شرح** روایت است از حفص بن غیاث از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که امام گفت که ای حفص بخشیده میشود برای نادان هفتاد گناه پیش از آنکه بخشیده شود برای دانا یک
گناه **دوم اصل** قال عیسی بن مریم علیه السلام ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار **شرح** گفت عیسی پسر مریم علیه السلام
که وای بر دانایان بد چگونه افروخته خواهد شد برایشان آتش و مرغ لفظ کیف اینجا برای تعجب است پس مراد آنست که سخت

از وجه خواهد شد سوم اصل سَمِعتُ اَبَا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ یَقُولُ اِذَا بَلَغَتِ النَّفسُ هٰهُنَا وَاَشَارَ بِیَدِهِ اِلىٰ حَلقِهِ لَم یَکُن لِلعَالِمِ
تَوبَةٌ ثُمَّ قَرَاَ اِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ شرح در سوره نساء چنین است ان الله کان توابا رحیما انما
التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما ولیست التوبة
للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم
عذابا الیما یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون رسد جان باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود نیست
برای دانا بحرام بودن چیزی که کرده باشد بعنوان اصرار و بوعید جهنم بران اینکه الله تعالی قبول کند توبه او را بعد از ان امام علیه
السلام خواند گفته الله تعالی را در بیان و ستاری خود قبول توبه بندگان را در جمیع خود بر بندگان لازم است قبول توبه از کبیره که
بعنوان اصرار واقع شده باشد سنگین بر الله تعالی بر ان بندگانی که توبه ایشان را از کبیره قبول میکند مگر برای جمعی که میکنند کبیره
را بسبب نادانی ایشان بوعید بران و تیز رای توبه میکنند در وقتی که نزدیک بر دانست که جان بحلق رسیده است پس آن جمع
چون اقتصار میکنند بر کبیره که وعید بران مجهول ایشان باشد قبول توبه میکند الله تعالی برای ایشان با وجود سنگینی آن بر
الله تعالی بنا بر دانائی خود بمصلحت و رعایت حکمت خود مخفی نماند که سنگینی فعل الله تعالی آنست که بر حقیقت نیست پس مطلب
آنست که مرتبه آنکه توبه کنند به پیشتر از وقتی که جان بحلق رسد بلند ترست نزد الله تعالی و نیست قبول توبه برای جمعی که میکنند
بدها را با نیغی که در اصرار اقتصار نمیکنند بر کبیره که وعید بران مجهول ایشان باشد تا وقتی که جان بحلق یکی از ایشان رسد گوید
که بدرستی که مشتاق به لزوم احوال مانند فرعون و نه جمعی که در وقت جان بحلق رسیدن نیز توبه نمیکنند و میمیرند بر حالی که ایشان
کافر اند بسبب در تکذاب یا بی ... هر چه مشرکان نباشند و بعد از مردن توبه کنند خواه دانا باشند و خواه نادان
بیان حال این دو جماعت آنست که مهیا کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک است مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که توبه
از اصرار بر کبیره که فاعلش دانسته باشد نهی الهی را در ان بر چهار قسم است اول توبه پیش از حالت نزع و آن مقبول است
بی سنگینی دوم توبه نادان بوعید جهنم در حالت نزع و آن مقبول است با وجود سنگینی سوم توبه دانا بوعید در حالت نزع و آن
مقبول نیست چهارم توبه بعد از حالت نزع و آن نیز مقبول نیست اصلا و نیز ظاهر میشود که چرا در جماعت اول السوء بلفظ مفرد آورد
و در جماعت دوم السیئات بلفظ جمع آورد و تفصیل بیان حال مرتکب کبیره او فی از شرک می آید در حدیث اول باب هفتم
کتاب الایمان والکفر و بیان اینکه با استغفار کبیره نمی باشد می آید در باب صد و چهاردهم کتاب الایمان والکفر و بیان
اینکه با استغفار کبیره نمی باشد می آید در باب صد و چهاردهم کتاب الایمان والکفر و بیان اینکه کفر بدتر از شرک است می آید
در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم کتاب الایمان والکفر چهارم اصل عَنهُ عَن اَبِی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ فِی قَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَکُبکِبُوا
فِیهَا هُم وَالغَاوُونَ قَالَ هُم قَومٌ وَصَفُوا عَدلًا بِاَلسِنَتِهِم ثُمَّ خَالَفُوهُ اِلىٰ غَیرِهِ شرح تفسیر این آیت می آید در حدیث اول باب
هفدهم کتاب الایمان والکفر بنا بران میگوییم که ضمیر قال هم راجع بمجموع مرجع ضمیر فکبکبوا و غاوون است و قوم عبارت از قوم محمد علیه السلام
است که قریش یا اصحاب یا امت اجابت باشند الوصف شناختن حال چیزی العدل توسط میان افراط و تفریط و مراد اینجا
محکمات کتاب الهی است چه آن در هر امری میزان عدل است که هر علمی و هر حکمی را بآن باید سنجید بالسنتهم لغت عدلا است و اشارت است
باینکه آن عدل قرآنست یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره شعرا در بیان حال جمعی از قریش که بغیر
حق امامت و حکومت یافتند و حال جمعی دیگر که بگمراهی تابع ایشان شدند و عبارت ایشان کردند که پس انداخته شدند سرنشیب
در جهنم آن معبودان و گمراهان که پرستش ایشان کردند امام گفت که آن سرنشیب انداخته شدگان قریشند که شناختند محکمات
کتاب از کتابهای الهی را که بر زبانهای ایشان است و بعد از ان مخالفت کردند و بسوی پیروی ظن رفتند با وجود آنکه محکمات در آنها
نهی از اختلاف از روی ظن است تا کار امر بجایی منتظر ایشان رسید باب هفدهم اصل بَابُ النَّوَادِرِ شرح
این باب احادیث خوش آینده متفرق است که نسبت بکتاب جمع آورده و درین باب پانزده حدیث است اول اصل کَانَ اَمِیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلامُ

یَقُولُ رَوِّحُوا اَنفُسَکُم بِبَدِیعِ الحِکمَةِ فَاِنَّهَا تَکِلُّ کَمَا تَکِلُّ الاَبدَانُ شرح بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که راحت دهید
روحهای خود را با حادیث خوش آینده متفرقه چه روحها مانده میشوند از کارهای دور و دراز چنانچه بدنها مانده میشوند از کارها
اصل کَانَ اَمِیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیهِ السَّلامُ یَقُولُ یَا طَالِبَ العِلمِ اِنَّ العِلمَ ذُو فَضَائِلَ کَثِیرَةٍ فَرَاْسُهُ التَّوَاضُعُ وَعَینُهُ البَرَاءَةُ مِنَ الحَسَدِ وَاُذُنُهُ
الفَهمُ وَلِسَانُهُ الصِّدقُ وَحِفظُهُ الفَحصُ وَقَلبُهُ حُسنُ النِّیَّةِ وَعَقلُهُ مَعرِفَةُ الاَشیَاءِ وَالاُمُورِ وَیَدُهُ الرَّحمَةُ وَرِجلُهُ زِیَارَةُ العُلَمَاءِ وَ
هِمَّتُهُ السَّلَامَةُ وَحِکمَتُهُ الوَرَعُ وَمُستَقَرُّهُ النَّجَاةُ وَقَائِدُهُ العَافِیَةُ وَمَرکَبُهُ الوَفَاءُ وَسِلَاحُهُ لِینُ الکَلِمَةِ وَسَیفُهُ الرِّضَا وَقَوسُهُ المُدَارَاةُ
وَجَیشُهُ مُحَاوَرَةُ العُلَمَاءِ وَمَالُهُ الاَدَبُ وَذَخِیرَتُهُ اجتِنَابُ الذُّنُوبِ وَزَادُهُ المَعرُوفُ وَمَاوَاهُ المُوَادَعَةُ وَدَلِیلُهُ الهُدَی وَرَفِیقُهُ
مَحَبَّةُ الاَخیَارِ شرح بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که ای طلب کننده دانش بدرستی که دانشی که بکار صاحبش آید
آنست که با چند صفت خوب باشد تا بی عیب باشد و تفصیل این آنست که سر دانش فروتنی است برای حق که محکمات قرآن
باشد و گذشت در شرح یا هشام ان لقمان قال لابنه تواضع للحق تکن اعقل الناس در حدیث دوازدهم باب اول و چشم
دانش بی رشک بودن بر اهل حق است که محکمات قرآن دلالت بر وجوب پیروی ایشان میکند و ایشان در این امت دوازده
امام اند علیهم السلام چنانچه الله تعالی گفته در سرزنش جمعی در سوره نساء که ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله بلکه رشک
می برند مردمان را بآنچه بخشیده الله تعالی ایشان را که فضل الهی باشد بیان این آیت می آید در کتاب الحجة در احادیث باب
شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون تا آخرست و گوش دانش فهمیدن پایه امامان
حق است بسبب محکمات قرآن و زبان دانش گفتن راست است یعنی که آنچه از محکمات قرآن فهمیده از پایه امامان حق نهان
نکند و نگهداری دانش واپرسیدن احادیث امامان حق است یعنی پرسیدن مشکلها از ایشان اگر حاضر باشند و شنیدن آن
از راویان اگر غایب باشند و دل دانش خوبی قصد است یعنی که باید قصد عمل بآن و ثواب آخرت باشد نه قصد نیاز
خردمندی دانش شناخت عیب امامان ناحق و کارهای ایشانست و دست دانش مهربانی با زیردستانست با کوچکتران
دانش بایشان و پای دانش رفتن بدیدن اهل دانش است و مقصد اعلی دانش سلامت از عذاب آخرت است و حکمت
محکم دانش پرهیزکاری از گناهان کبیره است و قرارگاه دانش نجات از همنشین گمراهانست و راه بر دانش آسودگی از شبهت
های مخالفانست و جای سواری دانش بجا آوردن پیمان آنست یعنی عمل کردن بآن و یراق جنگ دانش نرمی سخن است
چنانچه الله تعالی بموسی و هارون گفته در سوره طه که فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی پس بگویید فرعون را گفتن نرمی شاید
بخاطر خود جا دهد سخن شما را و تصدیق کند یا تکذیب نیز نکند بوسیله ترس از بازخواست دنیا و آخرت و شمشیر دانش راضی
بودن است بقسمت الهی در رزق و بقضای الهی در فقر و شر دنیا و کمان دانش مدارا کردن با دشمنان و سرزنشهای مخالفانست
ولشکر دانش گفتگو کردن با دانایانست تا دانش زیاده شود و سرمایه دانش یاد گرفتن آداب الهی است که بوحی رسیده و
آثار النبوی رسول الله صلی الله علیه وآله برای یادگرفتن خلایق و ذخیره اندوخته دانش برای روز سختی دوری کردن از گناهان
است خواه کبیره باشد و خواه صغیره و توشه سفر دانش که هر روزه در دفع شبهه‌های مخالفان بکار برده میشود نهی از پیروی
ظن است که در محکمات هر شریعتی متعارف بوده و آبروی دانش ترک جدلست با ... و راهنمای دانش امام محبت علم
بهر محتاج الیه است موافق آیت سوره زمر ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و بیان میشود در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم
باب بیست و سوم که باب النوادر است و صاحب دانش دوست نیکانست سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
نِعمَ وَزِیرُ الاِیمَانِ العِلمُ وَنِعمَ وَزِیرُ العِلمِ الحِلمُ وَنِعمَ وَزِیرُ الحِلمِ الرِّفقُ وَنِعمَ وَزِیرُ الرِّفقِ العِبرَةُ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که خوب مددکاریست برای گرویدن بخدا و پیغمبر دانش مسایل دین چه نادان زود به پیروی ظن که شرکست می افتد و هر شش بسیار
مشکل است و خوب مددکاریست برای دانش خردمندی و خوب مددکاریست برای خردمندی همواری و ترک جدل با مردمان و خوب
مددکاریست برای همواری نگاه کردن در عاقبت کار جمعی که ناهمواری کردند و بلاها بر سر ایشان آمد چهارم اصل جَاءَ رَجُلٌ اِلَی رَسُولِ

اللّه صلّى اللّه عليه وآله فقال يا رسول اللّه ما العلم قال الانصات قال ثمّ مه قال الاستماع قال ثمّ مه قال الحفظ قال ثمّ مه قال العمل
به قال ثمّ مه يا رسول اللّه قال نشره شرح ظاهر تقديم انصات بر استماع موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب
بیست ودوم که باب عزایم السجودات که الا ان یکون منصتا لقرائته مستمعا لها اینست که والمنصتوا در آیت سورهٔ الاعراف واذا
قری القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعطف بر جزا نباشد بلکه عطف بر جملهٔ مرکبه از شرط وجزا باشد ومراد امر بسکوت باشد در
جائی که اراده قرائت قرآن باشد تا زود شروع در آن شود ومنقطع نشود یعنی آمد مردی بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله
پس گفت که ای رسول الله چه چیز است که باید او تا دانش حاصل شود وفایده دهد گفت که خاموشی در مجلس علم بقصد فرا گرفتن
علم گفت که بعد از آن چه چیز است گفت که گوش انداختن بسخن دانا گفت که بعد از آن چه چیز است گفت که نگاه داشتن آن سخن
در خاطر یا در کتاب چنانچه فراموش وضایع نشود گفت که بعد از آن چه چیز است گفت که بجا آوردن آنچه یاد گرفته شده گفت که
بعد از آن چه چیز است ای رسول الله گفت که پراکنده کردن آن دانسته شده در میان خلایق تا مردمان دیگر بهره برند پنجم
اصل علیّ بن ابراهیم رفعه الی ابی عبد اللّه علیه السّلام قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم وصفاتهم صنف یطلبه للجهل والمراء
وصنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه للفقه والعقل شرح تفسیر فقه گذشت در شرح حدیث هفتم باب دوم
وتفسیر عقل گذشت در حدیث سوم باب اول یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم بسندی که بالا برده آنرا تا امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که طالبان علم سه قسمند پس بشناس آن اقسام را بقصدهائی که رو دل دارند وبصفتهائی که در ایشان ظاهر شود
قسمی طلب علم میکنند بقصد درشتی وجدل کردن با مردمان در بحث وقسمی طلب علم میکنند بقصد تکبر وفریب دادن مردمان
نامردمان روباه ان کنند در فتوی با قضا یا مانند آنها وقسمی طلب علم میکنند بقصد فهمیدن حصه خود از جملهٔ حدود وما انزل
اللّه علی رسوله وبقصد خردمندی یعنی عمل بآن وترک تجاوز بسوی آنچه نیست اصل فصاحب الجهل والمراء موذ ممار
متعرّض للمقال فی اندیة الرّجال بتذاکر العلم وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلّی من الورع فدقّ اللّه من هذا خیشومه وقطع
منه حیزومه شرح الاندیه جمع ندی بفتح نون وکسر دال بی نقطه وتشدید یا مجلسها التذاکر ساختگی کردن در ستایش الصفه
ثنای چیزی گفتن الحلم بکسر حاء بی نقطه وسکون لام خردمندی وکند راندن بدی کسی وبهر دو اینجا مناسب است الحیزوم بفتح
حاء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وضمّ زاء با نقطه ریسمان تنگ بسته که برای جنگ مهیا باشد ومراد اینجا زبانی
است که مو که کبر باشد یعنی قسم اول که قصد درشتی وجدل دارد دو حال دارد اول آنکه آزارکننده وجدل کننده است
در مجلسهای غیر مردان دانای کامل دوم آنکه بر سر گفتگوی بیهوده خود می آید در مجلسهای مردان دانای کامل باساختگی
در ستایش علم آن مردان کامل پیش از شروع در بیهوده خود وبه ثنای حلم آن مردان کامل تا بیهوده او را قبول کنند با بروی او
نگویند که بیهوده است بتحقیق لباس بر خود پوشیده اظهار فروتنی در مجلس ایشان وخالی شده از ترس الهی در پرهیزکاری پس کوفت
اللّه تعالی بسبب این ساختگی وبیهوده گفتن او در مجلس مردان کامل دماغ او را وبرید بسبب این ساختگی وبیهوده گفتن زبان
مو که کبر او را چه آن مردان کامل رسوا میکنند او را وقبول ساختگی او نکرده باطل میکنند بیهوده او را اصل
وصاحب الاستطالة والختل ذو خبّ وملق یستطیل علی مثله من اشباهه ویتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم
هاضم ولدینه حاطم فاعمی اللّه علی هذا خبره وقطع من آثار العلماء اثره شرح الخبّ بفتح خاء با نقطه وتشدید باء یک نقطه پوست
درخت وبکسر خاء شورش ودر اینجا هر دو مناسب است یعنی وقسم دوم که قصد تکبر وفریب دارد دو حال دارد اول آنکه
در مجلس طالبان علم صاحب سخنان بی اصل است که در محکمات کتاب الهی اثری از آن نیست یا صاحب لاف وگزاف بر تر شود
دوم آنکه در مجلس مالداران صاحب تملق وساختگی است بیان این دو حال اینست که تکبر میکند بسبب سخنان بیهوده بر همسایه
خود از طالبان علم وفروتنی میکند برای مالداران از فروتر بالکان اظهار میکند که هیچکدام را در نماز شب از دعا فراموش نکنم
وعلوای مید ببهره که موافق مطلب ایشان باشد پس بنابرین طعامهای شیرین مالداران را هضم میکند ودین خود را می شکند پس

بپوشاند اللّه تعالی بنابر این سخن او را چه کسی از اهل حق ستایش او نمیکنند وبرید از اثرهای دانایان که کتابهای حدیث
ایشان باشد اثرش را چه کسی از اهل حق کتاب او را اعتبار نمیکند اصل وصاحب الفقه والعقل ذو کآبة وحزن وسهر قد
تحنّک فی برنسه وقام اللّیل فی حندسه یعمل ویخشی وجلا داعیا مشفقا مقبلا علی شانه عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق
اخوانه فشدّ اللّه من هذا ارکانه واعطاه یوم القیمة امانه شرح التحنک کلاه زبان بر داری وگره انداختن جامه بر زیر زنخ واول
اینجا مناسبتر است البرنس بضم باء یک نقطه وسکون راء بی نقطه وضمّ نون وسین بی نقطه جامهٔ فروتنی واین کنده تر لباس صحابه
است که استحباب پوشیدن آن برای نمازی می آید در کتاب الزیّ والتجمّل والمروّة در حدیث چهارم باب لبس الصوف تا آخر باب
هشتم است ودر حدیث اول باب القلانس که باب شانزدهم است وگاهی سالوسان علم [illegible] برنس می پوشند وخرقه
ودلق نام میکنند موافق آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث هشتم باب العجب که باب صد وبیست وپنجم است الحندس
بکسر حاء بی نقطه وسکون نون وکسر دال بی نقطه وسین بی نقطه تاریکی شب الاستیحاش ترسان بودن واینجا عبارتست از پنهان
کردن اسراری که اگر فاش شود ضرر کند پس این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در اخبار حدیث هفدهم
باب حسن الخلق که باب چهل ونهم است که لاخیر فیمن لا یالف ولا یولف یعنی وقسم سوم که قصد فهمیدن حصه خود از حدود ما
انزل اللّه علی رسوله وخردمندی دارد صاحب پریشانی ظاهر واندوه دل وبیداری شبهاست [illegible] بتحقیق کلاه زبان بر داری
کرده در لباس فروتنی خود وبرخاسته در تاریکی شب پرستش میکند ومیترسد که مبادا پرستش او قبول نشود [illegible] که دل او ترسانست
ودعا کننده است وترسانست که مبادا دعای او مستجاب نشود رو آورنده است بر حال خود [illegible] حال مردمان زمان
خود که سر فاش کنند بعضی والسنة وبعضی از بیوقوفی در سخن وترسانست در پنهان سرا از اعتماد تر مصاحبان خود که مبادا از بیوقوفی
سری از ایشان ظاهر شود پس استوار کرد اللّه تعالی بسبب این پرهیزکاری اصول دین او را چه ارکانش توحید اللّه تعالی
وعدل اللّه تعالی ورسولش وامام حق در روز قیامت درست است واو را در روز قیامت ایمنی او از فساد عبادات او بدرستی
روایت او چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم باب دوم که فیعطی الامن بیمینه والخلد بیساره ودر حدیث
دوازدهم باب اول که فیقول الرّب الجبّار عبدی ابسط یمینک فیملأها من رضوان العزیز الجبّار ویملأ شماله من رحمة اللّه ششم
اصل سمعت ابا عبد اللّه علیه السّلام یقول انّ رواة الکتاب کثیر وانّ رعاته قلیل وکم من مستنصح للحدیث مستغشّ للکتاب
فالعلماء یحزنهم ترک الرعایة والجهّال یحزنهم حفظ الرّوایة فراع یرعی حیاته وراع یرعی هلکته فعند ذلک اختلف الرّاعیان وتغایر
الفریقان شرح العلماء جمع که دانند که مطلب اصلی از الفاظ قرآن عمل بمعانی آنهاست الاخوان بفکر انداختن چیزی کسی را الجهّال
معدود نبودن الخبر در نظر آنکس یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که راویان قرآن بسیارند و
بدرستی که نگاهبانان قرآن کمند وبسا خالص شمرنده حدیث که بغیر خالص میشمرد قرآن را چه آن حدیث مخالف محکمات قرآن است پس
بفکر می اندازد دانایان را ترک رعایت قرآن ونظر در آن میکنند وبسبب آن لعنت میکنند مخالفان را وبفکر می اندازد نادانان
را الکفر بیداری روایت الفاظ قرآن ونظر در آن میکنند وبسبب آن می پسندند مخالفان را پس تابع هر دو قسم است یکی تابع میشود باعث
زندگی جاودانی خود را واز پی قرآن میرود ودیگری تابع میشود باعث جهنمی بودن خود را واز پی حدیث مخالف قرآن میرود پس
نزد تحقیق آن حیوة وبلاک جدا میشوند از هم آن دو تابع وضد هم میشوند آن دو طایفه که علما وجهال باشند یکی به بهشت میرود و
دیگری بجهنم هفتم اصل عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال من حفظ من احادیثنا اربعین حدیثا بعثه اللّه یوم القیمة عالما فقیها
شرح حفظ الحدیث مانع غایب شدن آن از علم است الحفظ بکسر حاء وسکون فاء نگاهداری ومراد اینجا علم است که عمل بآن
شود احادیثنا یعنی احادیث مختصه بطریق اهل البیت علیهم السلام در مختلف فیه میان امت از جملهٔ حدود وما انزل اللّه علی رسوله
واین احتراز است از احادیث مختصه بطریق مخالفان واز احادیث مشترکه میان جمیع امت نیز زیرا که حفظ متفق علیه ازجم
نه خاصه است اما کافه دیست اربعین حدیثا اشارتست باینکه حصه اکثر مردمان از جملهٔ حدود وما انزل اللّه علی رسوله که سؤال

الاستنباط سوم

شفق علامات باشد زیاده بر چهل مسئله ثبت بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم که تنقیصا فضل خلق است از عالم **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که نگاه دارد از جمله حدیثهای ما امامان حق چهل حدیث را برانگیزد او را
الله تعالی در روز قیامت دانا فهمیده در زمره ایشان **هشتم اصل** عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ **شرح** روایت است از زید پیه
فروش از امام جعفر صادق علیه السلام در گفته الله تبارک و تعالی در سوره عبس پس باید که نظر کند آدمی بسوی طعام خود که از کجاست
راوی گفت که گفتم که چه چیز مراد است از طعام او امام گفت که مراد دانش اوست بحدیث پیغمبر علیه السلام که غذا جگر دو غذای
روح است باید نظر کند که از که اخذ میکند و چه حدیث را از کجا باید فرا گرفت یا بی واسطه یا با واسطه اعتمادی و این اشارت است باینکه
اصحاب پیغمبر علیه السلام در احادیث وضع و افترا بسیار کردند چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و دوم **نهم اصل** عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَتَرْكُكَ حَدِيثاً لَمْ تُرْوَهُ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثاً لَمْ تُحْصِهِ **شرح**
لم تروه بزای بالنقطه بصیغه معلوم مخاطب مثل العین واوی و معتل اللام یائی باب [illegible] الثری بفتح زای و تشدید یا و دور
کردن الاحصار شمردن جزئی و مراد اینجا فرو گرفتن علمست بجمیع اجزای جزئی مثل احصی کل شیء عددا **یعنی** روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که باز ایستادن از کردار و گفتار نزد شک در جایز بودن آن بهترست از ناگاه داخل شدن در [illegible]
و بجهنم رفتن برای نفع دنیا و ترک کردن تو نقل گفتگوی را که فراموش شده از خود نکرده باشد آنرا بهترست از نقل تو گفتگو
را که علم تو احاطه بجمیع اجزای آن نکرده باشد مراد اینست که گاهی حدیثی طولانی و مرکب از فقراتی می باشد که با یکدیگر مربوطند
و هیچکدام را علیحده نقل نمیتوان کرد و بعض آن فقرات بخاطر میماند و بعضی نمیماند و در این صورت واگذاشتن نقل آنچه
فراموش نشده بر آدمی سنگین می باشد و حال آنکه واگذاشتن آن بهترست از نقل مجموعی که بعض آن فراموش شده برای
حظ نفس و نفع دنیا **دهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَسَعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَالتَّثَبُّتُ وَالرَّدُّ إِلَى
أَئِمَّةِ الْهُدَى حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ وَيَجْلُوا عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى وَيُعَرِّفُوكُمْ فِيهِ الْحَقَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
شرح الذکر سبب علم در جمیع احکام الله تعالی و آن بر سه قسم است اول کتاب الهی مثل قرآن دوم رسولی که کتاب الهی
بر او نازل شده و او مترجم آن کتابست سوم اوصیای آن رسول که مترجمان کتاب الهیند بعد از آن رسول هر کدام در زمانی
و مراد اینجا هر کدام از قسم اول و قسم دوم است چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الحجة در حدیث اول باب بیستم که باب
ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسوالهم هم الائمة علیهم السلام است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انا و الائمة
اهل الذکر و در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد
است که قال الکتاب الذکر و اهله آل محمد علیهم السلام **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گنجایش نیست شما را در آنچه
فرود می آید بشما از کردار و گفتاری که نمیدانید حکم آنرا مگر باز داشتن خود از آن و ایستادن از آن و واگذاشتن [illegible]
آن بسوی امامان راستی تا وادار بند شما را در آن بر راه راست و برطرف کنند از شما در آن نادانی را و بشناسانند
شما را در آن بکار آمدنی را چه گفته الله تعالی در سوره نحل که و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسألوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر و نفرستادیم پیش از تو ای محمد مگر مردانی را که وحی میکردیم بسوی ایشان
با معجزات پیش از القوانین زمان شریعت ایشان می پرسیدیم ایشان را [illegible] پس ای امت محمد سوال کنید اهل
ذکر [illegible] باشید خبر برای اختلاف در آن رود و باستنباط از بدیهیات و محکمات قرآن هر چند که علم داشته باشید
توضیح این میشود در باب سیزدهم کتاب الحجة و مانند این آیت در سوره انبیا نیز هست **یازدهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا
أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که یافتم دانش

بکار آمدنی مردمان را همه در چهار کلمه اول آنکه بشناسی مالک و صاحب کل اختیار خود را یعنی اعتراف کنی باینکه
آن [illegible] این جهان صاحب کل اختیار عالم عادل حکیم یکی است دوم اینکه بشناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار با تو
کرده یعنی اعتراف کنی باینکه خلق آسمان و زمین و انسان از برای تکلیف و فرستادن رسولان با احکام و آداب الهی و
قیامت و جزای نیک و بد باشد عبث نخواهد بود چه دنیا پر شر و شور است و بهمین زادن و زیستن و مردن نمی ارزد چنانچه
مصنف رحمه الله بیان کرد در جواب سوال اول برادر و گذشت در شرح [illegible] الجهالة جائزة تا آخر در خطبه پس در هر
زمان تکلیف و رسولی یا جانشین رسولی که آداب الهی را همه داند و خواهد بود سوم اینکه بشناسی آنچه را که آن صاحب کل
اختیار طلبیده از تو و بر رسول زمان تو وحی کرده یعنی که طلب علم دین کنی و بدانی که آداب الهی چیست چهارم اینکه بشناسی
آنچه را که اگر عمل کنی از دین ترا بیرون کند یعنی که اصول دین را تمیز دهی از فروع دین تا اگر مخالفت در فروع شده باشد در اصول
نشود و چه احتیاج بامام زمان ترا هست تا پیروی ظن نکنی و مشرک و کافر نشوی **دوازدهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ فَقَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ **شرح**
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست طلبیده الله تعالی که بیان آنرا گرفته بر جمیع خلایق در جمیع کتابهای خود گفت که آنکه
گویند آنچه دانند و باز دارند خود را از گفتن آنچه ندانند پس چون خلایق کردند آنرا پس بتحقیق ادا کرده اند بسوی الله تعالی
در سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و بیان شد در شرح خطبه هم الی معرفته تا آخر خطبه
سیزدهم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا **شرح** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که بشناسید پایه مردمان را نزد الله تعالی بنابر کمی و بسیاری روایت ایشان حدیث را از ما یعنی که هر که در
جواب سوالها در مسئله که [illegible] اختلاف در آن و در دلیل آن میرود و در محکمات قرآن [illegible] نقل حدیث ما بیشتر
میکند و [illegible] بیشتر میکند بهترست نزد الله تعالی **چهاردهم اصل** إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي بَعْضِ
خُطَبِهِ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنِ انْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِثَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ **شرح** [illegible]
امیرالمومنین علیه السلام گفت [illegible] ای مردمان بدانید که خردمند نیست کسی که [illegible]
از سخن دروغ در سرزنش او و ترک کننده خواهش نفس نیست کسی که [illegible] راست نادانان [illegible]
[illegible] **اصل** النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ وَقَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنْ
أَقْدَارُكُمْ **شرح** ابناء اینجا استعاره شده برای جمع که شناخته شوند بچیزی چنانچه شناخته میشود فرزند به پدر [illegible] موصول
و [illegible] الیه است [illegible] مضارع معلوم [illegible] باب افعال است [illegible]
تبین [illegible] بیک نقطه و تشدید یا دو نقطه [illegible] مضارع معلوم [illegible] باب تفعل است [illegible] مجزوم است در جواب
امر اقدار مرفوع و فاعل است **یعنی** مردمان شناخته میشوند بانچه [illegible] آن است که خوب بکار می آورد
پس گفتگو کنید در طلب علم دین [illegible] و بلند شود پایه ها و بهاهای شما **پانزدهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَقُولُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يُقَالُ لَهُ عُثْمَانُ الْأَعْمَى وَهُوَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ
يُؤْذِي رِيحُ بُطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَلَكَ إِذَنْ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُوماً مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نُوحاً فَلْيَذْهَبِ
الْحَسَنُ يَمِيناً وَشِمَالًا فَوَاللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا **شرح** بصری بکسر بای یک نقطه و سکون صاد بی نقطه منسوب به بصره [illegible]
حسن بصری ناشی شده از [illegible] آیت سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس
فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و بعد از او جمعی دیگر شریک او شده اند در این توهم و غافل شده اند از اینکه
پنهان کردن دو قسم است اول آنچه از روی هوا و هوس و تاویل یا تخصیص نامعقول است دوم آنچه از ترس ظالمان است و مراد
در آیت قسم اول است و بینات یعنی محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است و هدی یعنی امام عالم بجمیع [illegible]

و مشکلات است پس و البعدی عطف بر ما انزلنا است و ضمیر بیناه راجع بهدی است که امامت ائمه هدی است و در ان بینات للناس
ارشادست باینکه در معنی آن محکمات و دلالت آنها و اشتباهی نیست اصلا پس هر که تاویل یا تخصیص آنها کند عناد کرده **چرا که**
روافض میگویند هر که تامل از روی انصاف در این آیت کند میداند که مقدم روافض کیست و عاقبت حال نواصب چیست
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت سخنی در حالی که نزد او بود مردی از اهل بصره گفته میشد او را عثمان کور و آن
مرد میگفت که حسن بصری دعوی میکند که هر راستی که جمعی که پنهان کنند علم خود را و نگویند هر کس در آتش جهنم از آزار خوا بوکرد
بوی کند درون های ایشان مردم آتش جهنم را و درش اینست که بغیر تعلیم جمیع احکام دین و بیان جمیع متشابهات قرآن از المخصوص
خانه واده خود نخست بلکه هرچه باشان گفت بدیگران نیز گفت و پنهان نکرد پس گفت امام علیه السلام در رد سخن حسن بصری
که بنابراین لازم می آید که جهنمی شده باشد آن مرد مومن که از خویشان فرعون بود و الله تعالی در سوره مومن گفته که او پنهان
میکرد ایمان خود را چه این قسم کسی که علم خود را نیز اظهار نمیکند همیشه علم پنهان بوده نزد او صیاهای پیغمبران از زمانی که فرستاده
الله تعالی نوح علیه السلام را به پیغمبری شاید که تخصیص ذکر نوح برای این باشد که اول اولوالعزم است و بهذا اول کسیکه در قیامت
مسئول از تبلیغ میشود او است چنانچه می آید در کتاب الروضه در حدیث نوح صلی الله علیه یوم القیمة پس این منافات ندارد
با اینکه وصی آدم هبة الله و اولادش پنهان میکردند علم خود را از ترس قابیل و اولاد او چنانچه در کتاب الروضه در حدیث
آدم علیه السلام مع الشجره مذکور است پس گو حسن بصری براه میانه که الله تعالی قرار داده برای بندگان تا نشو نزود و بدست راست
و دست چپ رود تا روز قیامت جزای آن خود را بدبیند بخدا قسم که یافت نشود علم جمیع احکام دین مگر اینجا از خانه واده
پیغمبر است بیان این می آید در حدیث اول باب بیست و دوم مخفی نماند که حسن بصری از گمراهان بوده و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی
در کتاب احتجاج روایت از امیرالمومنین علیه السلام در مذمت او کرده یعنی انکه او سامری امت محمد است یعنی مردمان بسیار را
گمراه خواهد کرد که مریدان او بنده و سلسله پیران خود را باو برسانند و دیگری آنکه شیطان برادر او است **باب هفدهم**
اصل باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة این باب حدیثهاییست که نسبت دارد به نقل کتابها از راویان حدیث
و حدیثهایی که نسبت دارد به نقل حدیث و فضیلت نوشتن حدیث و فضیلت لفظ به اشتن کتابهای حدیث در این باب پانزده
حدیث است **اول اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ تَنَاؤُهُ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ هُوَ
الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست مراد در قول
الله جل ثناؤه در سوره زمر فبشر عباد الذین پس مژده ده ای محمد بندگان را که گوش می اندازند بآیات قران پس نیکو مروده
میکنند بتر آیات آن قران را که محکمات باشد گفت که آن مردیست که میشنود حدیث ما را پس نقل میکند آنرا چنانچه شنیده
زیاد و نمیکند بران چیزی و کم نمیکند از ان چیزی مراد اینست که خود در ای نمیکند و در احکامی که در محکمات قران نیست و بی محکمات
اختلاف در آنها و در دلیل آنها میرود بغیر نقل حدیث ما گفتگو نمیکند و الا خلاف محکمات قران کرده خواهد بود چه در آنها
نهی از پیروی ظن هست و گذشت بیان این آیت در شرح اول حدیث دوازدهم باب اول **دوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ قَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که می شنوم حدیث را از تو پس در نقل بدیگران زیاد و کم در لفظ میکنم آیا جایز است یا نه گفت که اگر بازیاد و کم در لفظ
زیاد و کم در معنی نیست و اراده همه معنیهای حدیث میکنی پس باکی نیست و جایز است **سوم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأُرِيدُ أَنْ أَرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ قَالَ فَتَتَعَمَّدُ ذَلِكَ قُلْتُ لَا فَقَالَ تُرِيدُ الْمَعَانِيَ قُلْتُ
نَعَمْ قَالَ فَلَا بَأْسَ **شرح** الاعتماد التعمد چیزی را صاحب طلا کرد نه عمد بلین بفتح عین بی نقطه و فتح میم آنست که کوهان شتر را از
جرک و خون باشد و ظاهرش صحیح باشد و نفاق را تشبیه عمد میکویند چنانچه امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه گفته در مدح
محمد بن ابی بکر که لقد بلاء فلان فلقد قوم الاود و داوی العمد تا آخر برای خداست کار فلانکس با نیکی که علی تعجب و غایت عظیم است

ماننده فعاله بغیر الله تعالی قادر بران نباشد چه هر آینه تحقیق راست کردی را که در خود میدید از میل به پدر خود و دوا کرد مرض
نفاق را که در خود میدید از میل به پدر خود **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که هر راستی که من میشنوم سخنی را از تو
پس میخواهم که نقل کنم آنرا بدیگران چنانچه شنیده ام آنرا از تو بکم و زیاد در لفظ پس چه دوم نمی آید گفت که آیا پس ظاهر
خوب باطن بد میکنی سخن را یا یعنی که مردمان را بگمان می اندازی که لفظ آنچه نقل میکنی لفظ منست گفتم که نه پس گفت که آیا اراده
جمیع معنیهای سخن من میکنی با کم و زیاد گفتم که آری گفت که پس باکی نیست **چهارم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَدِيثُ
أَسْمَعُهُ مِنْكَ أَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَرْوِيهِ عَنْكَ قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّكَ تَرْوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَمِيلٍ مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارْوِهِ عَنْ أَبِي **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که حدیثی را میشنوم از تو روایت میکنم از پدر
تو یا بعکس آیا مطابق واقع است یا نه گفت که مطابق است لیکن اینکه تو نقل کنی از پدرم محبوبتر است بسوی من برای تقیه
چه پدر امام رفته گرفت و گیری نیست و گفت امام جعفر صادق علیه السلام جمیل را که آنچه را که شنیدی از من نقل کن از پدر من برای تقیه
پنجم اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجِيئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ فَأَضْجَرُ وَلَا أَقْوَى قَالَ فَاقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً وَمِنْ
وَسَطِهِ حَدِيثاً وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می آیند نزد من جماعت شیعه پس میشنوند از من
کتاب حدیث شما را پس از بسیاری عدد درس یا درازی آن دلگیر و بی قوت میشوم گفت که کتاب را سه حصه کن پس بخوان بر
ایشان از اول کتاب درسی از حدیث و از میان کتاب درسی از حدیث و از آخر کتاب درسی از حدیث چه اگر دلگیری
از بسیاری عدد درس است راحت بهم میرسد از کمی آن و اگر از درازی است راحت بهم میرسد از بیراهه کی آن چنانکه گذشت
در حدیث اول باب النوادر **ششم اصل** عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا
يُعْطِينِي الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ ارْوِهِ عَنِّي يَجُوزُ لِي أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ قَالَ فَقَالَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ فَارْوِهِ عَنْهُ **شرح**
روایتست از احمد بن عمر حلال یعنی روغن کنجد فروش گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که مردی از یاران ما میدهد بمن کتاب
حدیث و نمیگوید که نقل کن آنرا بدیگران آیا جایز است مرا اینکه نقل کنم آنرا از او بدیگران راوی گفت که پس امام گفت که چون
دانی که این کتاب از وست و نقل او ست از امام پس نقل کن کتب را بدیگران از او مخفی نماند که این حدیث دلالت میکند بر آنکه
سخن جمعی که اجازت و رخصت را اعتبار میکنند در نقل کتابی که دانسته شده باشد که از فلان مصنف است بی اعتبار است
هفتم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ
كَذِباً فَعَلَيْهِ **شرح** چون منافقان اصحاب در زمان رسول صلی الله علیه و آله و بعد از او حدیثهای دروغ موافق مطلب ای
ناحق خود را بر او بستند چنانچه می آید بتفصیل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث امیرالمومنین علیه السلام سفارش شاگردان شیعه
خود را و گفت که چون نقل کنید حدیثی را از رسول نسبت دهید آنرا بکسی که آنرا بشما نقل کرده از رسول و گویید که از فلان
شنیدم که گفت که رسول چنین گفته چه اگر ظاهر شود که حدیث موافق واقع است برای شما فایده آن خواهد بود و اگر ظاهر
شود که دروغ و مخالف محکمات قرآنست پس ضرر آن بر او خواهد بود نه بر شما **هشتم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دل آدمی اعتماد میکند بر نوشته
مراد اینست که هرچه شنوید از حدیث نویسید تا در ان شک نکنید **نهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
اكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نویسید حدیث را چه شما نمی
توانید که نگاه دارید حدیث را مگر وقتی که نویسید **دهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ
سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نگاه دارید برای خود حدیثها را بسبب کتابهای خود
در حدیث چه شما بعد از این بزمانی بسیار محتاج میشوید بآن کتابها و در خاطر کسی کتاب نمیماند مخفی نماند که در زمان امام
جعفر صادق علیه السلام چهارصد اصل کتاب حدیث نوشته شد و اکثر آنها و مانند آنها باقی نماند تا زمان مصنف و غیر آن این

احادیث با خبر رسید **یازدهم اصل** عن المفضل بن عمر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اکتب و بث علمک فی اخوانک فان
مت فاورث کتبک بنیک فانه یاتی علی الناس زمان هرج ما یانسون فیه الا بکتبهم **شرح** روایت است از مفضل بن عمر
که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که بنویس حدیث را و پراکنده کن دانش خود را که حدیث در برادران مومن خود پس
اگر وقت مردن رسید میراث بکن کتابهای حدیث خود را برای پسران خود است که ایشان میدانند که آن کتابها نقل های است
از امام چه می آید بر سر مردمان زمان فتنه و غیبت امام که انس نمیگیرند مردم مومن در آن زمان مگر بکتابهای حدیث خود چون
بحدیث امام نمیرسند **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ایاکم و الکذب المفترع قیل له و ما الکذب المفترع قال ان یحدثک
الرجل بالحدیث فتترکه و ترویه عن الذی حدثک عنه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دور دارید از یکدیگر خود تا نترا
دروغ لکارت برده شده را مراد دروغ متعارف است در مجلس گفته شد امام را که چیست دروغ لکارت برده شده
گفت که آن اینکه نقل کند بتو مردی حدیثی را از امام پس واگذاری آن مرد را و نام نبری و گویی که امام چنین گفت **سیزدهم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اعربوا احادیثنا فانا قوم فصحاء **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ظاهر سازید
چنانچه شنیده اید بی تغییر در لفظ حدیث ما خانه وارده رسول الله صلی الله علیه و آله را در وقت نقل آن بدیگران چه ما
جمع سخنوریم نیک و هر سخن را خوب جدا نیم و اگر تغییر دهید شاید موافق مطلب ما نتوانید نقل کرد یا مراد اینست که در
وقت کتابت حدیث ما حرکات و سکناتی را که از ما شنیده اید بنویسید **چهاردهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المومنین و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله و حدیث رسول الله قول الله عز و جل **شرح** شنیدم از امام
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفته من گفته پدرم است و گفته پدرم گفته جدم است و گفته جدم گفته امام حسین است و گفته
امام حسین گفته امام حسن است و گفته امام حسن گفته امیر المومنین است و گفته امیر المومنین گفته رسول الله است و گفته رسول الله
گفته خدای عز و جل است مراد اینست که حدیث مرا از هر کدام که خواهی نقل میتوانی کرد و احتیاج بذکر وسائط نیست چه حدیث
ما محض نقل است و خود رائی در آن نیست **پانزدهم اصل** قلت لابی جعفر الثانی علیه السلام جعلت فداک ان مشایخنا رووا
عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و کانت التقیة شدیدة فکتموا کتبهم فلم ترو عنهم فلما ماتوا صارت الکتب الینا فقال
حدثوا بها فانها حق **شرح** شدت تقیه باعتبار زمان امام محمد باقر علیه السلام نیست بلکه باعتبار زمانی بعد از آنست چنانچه
ظاهر میشود آید در کتاب الحجه در حدیث اول باب شصت و یکم که باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا تا آخر است
و در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب سی و یکم که باب القنوت فی الفریضه تا آخر است **یعنی** گفتم امام محمد تقی را
علیه السلام که قربانت شوم بدرستی که جمعی از ایشان حدیث بسیار نقل کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
السلام و بوده تقیه در زمان ایشان سخت پس پنهان کرده اند کتابهای خود را پس نقل کرده نشده آن کتابها از ایشان
پس وقتی که مردند رسید کتابهای ایشان بما آیا نقل کنیم آن کتابها را از ایشان یا نه پس امام گفت که نقل کنید آنها را
از ایشان چه آنها بالکل حق است یعنی آنکه عمل بآنها واجب است هر چند که در آنها تقیه یا غلط راوی یا دروغ او باشد
چون معلوم شده که خطای ایشان و نقل ایشان است از امامان **باب نوزدهم اصل باب التقلید شرح**
این باب بیان حال عمل کردن بفتوای دیگری است نه بیان اینکه اگر بنای فتوی بر پیروی ظن است عمل بآن جایز نیست و
اگر بنای آن بر پیروی علم است عمل بآن جایز است خواه آن فتوی بی واسطه بما رسد و خواه بواسطه راوی اعتمادی در اینجا
باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من
دون الله فقال اما و الله ما دعوهم الی عبادة انفسهم و لو دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم
من حیث لا یشعرون **شرح** الاحبار جمع حبر بکسر و فتح حاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه و الرهبان بضم راء بی نقطه جمع

راهب رهبانیت کیشان **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که سرزنش کرده
الله تعالی در سوره توبه ترسایان را باینکه مشرک شده اند و گرفته اند برای خود علمای خود را و رهبانیت کیشان خود را
خدایان غیر الله تعالی پس گفت امام در بیان اینکه این شرک پیروی ظن علما و رهبانیت کیشانست نه چیزی دیگر آگاه باشید
بخدا قسم که علما و رهبانیت کیشان نخوانده اند ترسایان را بسوی پرستش صریح خود و اگر میخواندند ترسایان را بسوی پرستش
صریح قبول نمیکردند و لیکن علما و رهبانیت کیشان از خود حلال کردند برای ایشان حرامی را مثل تقلید اهل ظن و حرام کردند
برای ایشان حلالی را مثل سوال اهل الذکر معصومین و عمل بقول ایشان در جواز اخذ بهر کدام از روایات مختلفه در عبادت
از باب التسلیم نه از باب ترجیح یا مراد اینست که بفتوای از روی ظن حلال کردند برای ایشان حرامی را چنانچه متعارف
علمای پیرو ظن است و حرام کردند برای ایشان حلالی را چنانچه متعارف رهبانیت کیشانست پس ترسایان عمل بآن کردند
و پرستش ایشان کردند از راهی که نمیدانستند که آن پرستش ایشانست چه معنی پرستش عظیم شمردن چیزیست
بی رخصت بزرگتر از آن چیز و آن عظیم شمردن رحمت الهی بر ایشان تمام شده در محکمات کتاب الهی و غیر آنها که اختلاف
از روی ظن جایز نیست و فرستادن رسولان برای نهی از آنست **دوم اصل** عن محمد بن عبیدة قال قال لی ابو
الحسن علیه السلام یا محمد انتم اشد تقلیدا ام المرجئة قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسالک عن هذا فلم یکن عندی جواب
اکثر من الجواب الاول فقال ابو الحسن علیه السلام ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه و انتم نصبتم رجلا
و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم تقلیدا **شرح** الارجاء پس انداختن چیزی و مراد اینجا از مرجئه بضم میم و سکون
راء بی نقطه و کسر جیم و فتح همزه جمعیند که پس انداخته اند امامت امیر المومنین را و او را امام چهارم میشمرند التفویض
چیز برای او واجب شمردن بدلالت محکمات قرآن بر وجوب آن **یعنی** روایت است از محمد بن عبیده که گفت مرا امام
موسی کاظم علیه السلام که ای محمد شما جماعت شیعیان سخن شنوترید امام خود را یا مخالفان گفتم که ما سخن شنوی کردیم
و ایشان نیز کردند پس امام گفت که نپرسیدم ترا از آن مراد اینست که جواب مطابق سوال نیست پس نبود نزد من زیاد
از جواب اول مراد اینست که جوابی دیگر نداشتم که گویم پس امام علیه السلام گفت در بیان اینکه ایشان سخن شنوترند
از شما که بدرستی که مخالفان تعیین کردند بامامت مردی را که نشمرده اند فرمان برداری او را واجب از جانب الله تعالی
در محکمات قرآن و سخن او شنیدند و شما تعیین کرده اید بامامت مردی را و واجب شمرده اید فرمان برداری او را
بدلالت محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست با وجود این سخن او نشنیدید پس ایشان سخن شنوترند
از شما مراد شکایت و نهی از گفتن چیزی نه السنة است یا از ترک تقیه **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز و جل اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال و الله ما صاموا لهم و لا صلوا لهم و لکن احلوا لهم حراما و
حرموا علیهم حلالا فاتبعوهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در گفته الله عز و جل در سرزنش ترسایان
در سوره توبه که فرا گرفته اند برای خود علمای خود را و رهبانیت کیشان خود را خدایان غیر الله تعالی پس امام گفت که
بخدا قسم که ترسایان روزه نگرفتند برای رضای ایشان و نماز نکردند برای رضای ایشان مراد اینست که پرستش نکردند
و لیکن علما و رهبانیت کیشان حلال کردند برای ترسایان حرامی را و حرام کردند برای ایشان حلالی را پس ایشان تابع
شدند و باین اعتبار مشرک شدند **باب بیستم اصل باب البدع و الرای و المقاییس شرح**
البدع بکسر باء یک نقطه و فتح دال بی نقطه و عین بی نقطه جمع بدعة بکسر باء و سکون دال حکمی چند که در زمان رسول الله
صلی الله علیه و آله نبوده و بعد از آن بهم رسیده الرای بالفتح راء بی نقطه و فتح همزه و الف جمع رای ظنها المقاییس بفتح میم
و قاف و الف و دو یاء دو نقطه زیر در میان جمع مقیاس چیزی چند که بسبب آنها قیاس کنند و النسبت مانند جزء را بچیزهای
دیگر و شریک شمردن چیزهای اول را با چیزهای دوم در حکم الهی **یعنی** این باب بیان حرام بودن پیروی بر قیاس و پیروی

طلبها پیروی سبب‌های قیاس است بدانکه می‌آید در کتاب الطهارة در آخر باب الثوب یصیبه الدم والمدة که عن محمد
بن ریان قال کتبت الی الرجل علیه السلم هل یجری دم البق مجری دم البراغیث وهل یجوز لاحد ان یقیس بدم البق علی البراغیث
فیصلّی فیه وان یقیس علی نحو هذا فیعمل به فوقّع علیه السلم تجوز الصلوة فیه والطهر منه افضل فرو نماند که ظاهر این حدیث تجویز بعض
افراد قیاس است با وجود کراهت امام برای عمل خود نه برای فتوی یا قضا مثل اینکه کسی از امام علیه السلم شنید که جایز است نماز
در جامه که خون کیک در آن بسیار باشد والقیاس والسنت که ظاهر این حدیث اینست که ذکر کیک بعنوان مثلست پس در جامه
که خون پشه در آن بسیار است نماز کرد بنابر اینکه مستعمل فیه الفاظ قرآن و حدیث بر دو قسم است اول منطوق دوم مفهوم
و قیاس جایز است در استنباط قسم دوم برای عمل خود و جایز نیست برای فتوی یا قضا چنانچه جایز نیست در الحاق طرف
مستعمل فیه بمستعمل فیه در این باب بیست و دو حدیث است اول اصل خطب امیر المؤمنین علیه السلم الناس فقال ایها
الناس انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها کتاب الله یتولّی فیها رجال رجالا فلو ان الباطل
خلص لم یخف علی ذی حجی ولو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ولکن یؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فیجیئان
معا فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه ونجا الذین سبقت لهم من الله الحسنی شرح الفتن بکسر فاء وفتح تاء جمع فتنه
اختلافها میان مردمان از روی طمع و هر یک از گمراهی و گمراه کردن و کفر و امور را نیز فتنه می‌نامند الحجی بکسر حاء بی‌نقطه و فتح
جیم و الف خرد الضغث بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه و ثاء سه نقطه دسته گیاه مانند آن یعنی نصیحت کرد در منبر
امیر المؤمنین علیه السلم مردمان را با خبر رسانیدن که ای مردمان نیست سبب واقع شدن اختلافها در اول کار مگر خواهشهای
نفس که پیروی کرده میشود و حکمهایی که بسبب آن خواهشها اختراع کرده میشود مخالفت کرده میشود در آن حکمها محکمات قرآن
که در آنها نهی از پیروی ظن است بجدال میگیرند در آن حکمها مردانی که تابع میشوند مردانی را که آن حکمها میکنند چنانچه گذشت
در حدیث اول باب سابق بیان این سخن اینست که اگر اینکه حکمهای باطل که بنا بر پیروی ظن باشد خالص می‌بود از ممزوج با آنچه
نفس پنهان نماند بر صاحب خرد چه عقل خود را بازی نمیداد بتاویل محکمات قرآن بر خلاف واقع و اگر اینکه محکمات قرآن
که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است خالص می‌بود از کم مددی خواهش نفس نمی‌بود اختلاف از روی ظن در میان
اهل قبله در هیچ مسئله ولیکن نه چنین است بلکه گرفته میشود بسبب خواهش نفس از باطل دسته و از حق دسته پس بهم داخل
کرده میشود پس می‌آیند باطل و حق باهم در ذهن مکلفان پس در اینجا مستولی میشود شیطان بر دوستان خود که از
پی باطل و خواهش نفس بروند چنانچه در سوره مجادله است و نجات می‌یابند از بند شیطان و از خواهش نفس و پیروی
باطل جمعی که در مشیت الله تعالی گذشته برای ایشان بهترین منزلتی که جنت باشد چنانچه در سوره انبیاست دوم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون ظاهر شود بدعتها در امت من پس باید که ظاهر سازد دانای مسائل دین دانش
خود را و نهی کند مردمان را از بدعت پس هر دانایی که اظهار دانش خود در آن وقت نکند پس بر اوست یا بر او باد لعنت الله
تعالی در جایی که تقیه واجب نباشد و شرط نیست در آن اثر کردن در مردمان چه با وجود بی‌اثری در این اظهار فایده دارد
و آن فایده اینست که عوام توهم نکنند که آن بدعت اجماعی اهل اسلام است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه راضی بدعت
بلکه ساکت الکار بدعت ملعونست چنانچه صاحب بدعت ملعونست سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من اتی ذا بدعة فعظّمه فانما یسعی فی هدم الاسلام شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که آمد نزد صاحب بدعت
پس تعظیم کرد … صاحب بدعت را پس نیست مگر آنکه سعی کرد در خراب کردن دین اسلام چه مرد او میشود در بدعت
که خراب کننده اسلامست چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا
رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبّها شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ابا وارد الله تعالی

برای صاحب بدعت توفیق توبه را گفته شد که ای رسول الله و چگونه است آن گفت که برای اینکه تحقیق اشرابانیده شده دل او دوستی
بدعت پس ترک بدعت نمیکند پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان عند کل بدعة تکون من بعدی یکاد بها الایمان
ولیّا من اهل بیتی موکلا به یذب عنه ینطق بالهام من الله ویعلن الحق وینوّره ویرد کید الکائدین یعبّر عن الضعفاء فاعتبروا
یا اولی الابصار وتوکلوا علی الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که نزد هر بدعتی که واقع میشود بعد از من و حیله
کرده میشود در آن بدعت که دین خدا و رسول با خیانت که بر طرف میشود بسبب آن بدعت قبول حکمی از احکام الهی امامی است از خانه
واده من که … و موکل است بکوبیدن بجد او رسول دور میکند ضرر دشمن را از گوییدن گفتگو میکند با دشمنان دین بسبب
الهام حق الله تعالی راه گفتگو را در دل او و جواب او … از همه خلایق است و اشکال را میکند قرآن را و روشن میکند قرآن را چه
نزد او کتاب جامع است و بیان این می‌آید در حدیث چهارم این باب و بر میگرداند حیله حیله‌بازان که گفتگو میکند از جانب ضعیفان
و خود را … پس فکر عاقبت کار خود کنید ای هوشمندان و کار خود را بخدا واگذارید و در محکمات قرآن و اگر اراده تا از اهل
بدعت بگسلید و با آن امام حق بپیوندید و کاری نکنید که مغلوب یا غایب نشود ششم اصل عن امیر المؤمنین علیه السلم
انه قال ان من ابغض الخلائق الی الله عزّ وجلّ لرجلین رجل وکله الله الی نفسه فهو جائر عن قصد السبیل مشغوف بکلام بدعة
قد لهج بالصوم والصلوة فهو فتنة لمن افتتن به ضالّ عن هدی من کان قبله مضلّ لمن اقتدی به فی حیوته وبعد موته حمّال لخطایا
غیره رهن بخطیئته شرح لهج بجیم بصیغه ماضی معلوم باب علم است اللهج بفتح لام وفتح ها بسیار عادت کردن بچیزی می‌آید در کتاب
الایمان والکفر در حدیث دوم باب … باب الصدق واداء الامانة است که لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم فان الرجل
ربما لهج بالصلوة والصوم حتی لو ترکه استوحش یعنی روایت است از امیر المؤمنین علیه السلم اینکه گفت که بدرستی که از جمله دشمن‌ترین
خلایق نزد الله عزّ وجلّ هر آینه دو مرد است اول مردی که … واگذاشته کار او را الله تعالی بخود و نفس یا
که توفیق نداده او را که دانستن مسائلی را که … مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و از رسول و از قرآن و امام حق
کسب کند … افتاده که هر نامعقول که در ذهنش افتد و نفس خبیثش قبول کند معقول است و از او کسب علم چیزی که … مکابره
اختلاف در آن و در دلیل آن رود … و مانند آن والسنه … باشد … صفای ذهن است پس آن مرد دور است از راه
راست که الله تعالی در محکمات کتاب خود برای خلایق قرار داده که گفته که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر و بیان
شد در حدیث دهم باب النوادر … مراد … که در شورهای … جاهلان را خوش می‌آید
و بجای برهان و قرآن حکم … بتحقیق حریص شده بروزه و نماز پس بانسبب او بازی دهنده است کسی را که بازی خورده از
او گم شده است از راستی و … از پیشوایان دین چه اعتقادش اینست که راستی آن است که در ذهن او می‌افتد گمراه کننده است
کسی را که مرید او شده در زندگی خود و بعد از مردن خود بر دارنده گناهان غیر را با وجود آنکه در گرو گناه خود است هفتم اصل
ورجل قمش جهلا فی جهال الناس عان باغباش الفتنة قد سمّاه اشباه الناس عالما ولم یغن فیه یوما سالما شرح و دوم
… در احکام شرع مثل … و آن مردیست که جمع کرده … جهل مرکبی چند در میان … که
صاحبان جهل مرکبند از مردمان دوستند … اختلاف … که در مقدمات آنها مکابره اختلاف
مردود پس دلیل نیست در حقیقت بلکه شبهه و تاریکیست پس او بتاریکی روشنی میطلبد تحقیق نام نهاده اند او را جمعی
از عوام الناس که بمردمان میمانند و مردمان نیستند دانا و یابنده نبوده در دانش یک روزی شبهه چه آنچه کسب کرده جهل مرکب
است نه دانش اصل … بکر فاستکثر ما قلّ منه خیر مما کثر حتی اذا ارتوی من آجن واکتنز من غیر طائل جلس بین الناس قاضیا
ضامنا لتخلیص ما التبس علی غیره وان خالف قاضیا سبقه لم یأمن ان ینقض حکمه من یأتی بعده کفعله بمن کان قبله شرح
ما موصوله مفعول استکثر است قلّ بضم قاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است … خبر … موصوله است جزء …
و جزء مبتدا است یعنی بیان جمع کردن او جهل مرکب را … که زود بر رسی رفته پس بسیار گرفته چیزی را که کمتر آن بهتر است

از آنچه بسیار شده از آن مراد اینست که آن چیز بدست چه در حرف چیزی را که نمیخواهند میگویند هر چند کمتر [illegible] بر شد
از آب کنده جبل مرکب و پر شده از الاطایل بی فایده گشت در میان مردمان بر حالی که غافل و ضیق شده است که خاص
شده خاص از ان هر چه را که در پرده مانده هر غیر او و او را مخالفت کند قاضی و [illegible] از او بود و باین روش که حکم او را بشکند
و [illegible] که حکم من بهترست خاطر جمع نیست از آنکه بشکند حکم این قاضی را [illegible] که بعد از او آید و قاضی شود چنانچه او اراده با قاضی
بیشتر اشارت باینست که بعد از ظن شکستن حکم که نامعقولست چه اگر این راه وا شود دیگری هم چنین خواهد کرد و بار دیگر
[illegible] و کاره بینی که الله تعالی رسول را فرستاده برای انتظام و نسق آن **اصل** وَاِنْ نَزَلَتْ بِهِ اِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمُعْضِلَاتِ
هَيَّأَ لَهَا حَشْوًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي اَصَابَ اَمْ اَخْطَأَ لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا
اَنْكَرَ وَلَا يَرَى اَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا **شرح** و اگر فرود آید باو یکی از مسایل پوشیده مشکل حاضر کرده برای جواب آن مسئله
نامعقول را از رای خود و بعد از آن بر آن نامعقول بریده جازم را و حکم کرده پس او بسبب پرده پوشی شبهها که از هر طرف بخاطر نمیرسد
و علاج نمیتواند کرد در حکمی افتاده بسیار سست مانند بافت کارتنک چه نمیداند که درست رفته یا خطا کرده برای این با این
بلا افتاده که نمی پندارد که دانش بمسایل دین حاصل شود و در راهی از راههای که او می شناسد آن را بیجا را و اصلا
نمیبرد که غیر راهی که رسیده در آن راه باین بلا راهی دیگر باشد که در آن راه سلامتی از این بلا باشد مخفی نماند که این دو
عبارت تعریض است بر آن مرد که غافل شده از راه سوال اهل الذکر که بیان شده و حدیث هم باب النوادر و بواسطه
آن اهل الذکر را مغلوب یا غایب میکند و غافل شده از راه خاموشی در بند السنة از سوال اهل الذکر میسر باشد
اصل اِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ وَاِنْ اَظْلَمَ عَلَيْهِ اَمْرٌ اِكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ لِكَيْ لَا يُقَالَ لَهُ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ جَسَرَ فَقَضَى
فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ رَكَّابُ شُبُهَاتٍ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ لَا يَعْتَذِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ فَيَسْلَمَ وَلَا يَعَضُّ فِي الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ فَيَغْنَمَ يَذْرِي الرِّوَايَاتِ
ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ **شرح** الاکتتام پنهان کردن با در به برای سببیت است و ضمیر راجع بصدور اظلم است من برای تبعیض است
لا یعلم بصیغه مجهول است **بدانکه** و دلالت در لکیلا یقال له لا یعلم نظیر دلالت در آیت سوره حدید که لیلا یعلم اهل الکتاب ان
لا یقدرون علی شیء من فضل الله بنابر اینکه ظرف متعلق باشد بالفعل سابق که در بعضی ابتدا بوده که بیان میشود در کتاب الصلوة
در حدیث دوازدهم باب صوم که باب النوادر است و مراد باین باشد که فاسقان ترسا با ان ابتداع کرده اند رهبانیت کشی
را برای اینکه چون حظلم شود بر ایشان چیزی که اکتتام کنند بدعوی مکاشفه بسبب ریاضت کشی و گفتگو از روی کتاب الهی
نکنند برای اینکه نداند خوانندگان کتاب الهی که آن فاسقان قادر نیستند بر چیزی که از فضل الهی که ریاست و امامت است
باینجهت که نه امام شد و نه اختیار و بیعت ایشان مدخلیست در تعیین امام و قول باینکه لا در لیلا یعلم زایده است و تایید آن
بقرات یعلم که از مجهولات است از کتاب رکاکتی عظیم است که لایق الجلام او نیست ساقط الناس میکند چه جای قرآن مجید و هم چنین
قول باینکه در آیت سوره اعراف ما منعک ان لا تسجد زایده است و تایید آن بآیت سوره ص ما منعک ان تسجد از کتاب
رکاکتی عظیم است بضرورت زیرا که محتملست که مصدر در سوره ص مفعول دوم منعک باشد و در سوره اعراف مفعول اول باشد
و مفعول دوم محذوف باشد و برای عموم و دلالت بر اینکه سجده مقدور تر از هر کاریست پس از آن چیز مانع نیشد کاری از کارها
را مانع نمیشد سجده را پس مانع شده هر کار را برای اینکه جا دارد که سجده واقع شود و این معنی بغایت لطیف است ثم برای
تعجب است القدریة مبالغه ذرو بیا دادن و مراد اینست که بسیار از دین بیرون می اندازد و میگوید روایات نامعقول را
و مستعد بانها میشود **یعنی** اگر قیاس کند چیزی را بچیزی دیگر بواسطه شباهت آن دو چیز باهم بر نمیشمارد فکر خود را و اگر
تاریک شود بر او کاری باینجهت که راه قیاس را در آن نیابد پنهان میکند حال خود را بسبب آن تاریکی برای آنچه میداند از
جمله نادانیهای خود تا گفته نشود او را که نمیداند عجب آنکه با وجود این جرات میکند پس حکم میکند بخلاف ما علم بجهل خود
در آن بخیال اینکه مجتهد در صورت توقف جرات در حکم پس او کلید کوریهاست بسیار مرکب شبهات بسیار پانهنده

در باد السنة است ... [illegible] از آنچه نمیدانند تا سلامت خاموشی در باد السنة حاصل کند و بوعده ان برنده و ...
کرده و اشیا را چه راه سوال اهل الذکر پیش نمیگیرد تا فنیمت دانش حاصل کند بغایت پراکنده میکند در هوا روایات را
را چون پراکنده کردن باد گیاه خشک ریزه شده را **اصل** تَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ وَتَصْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ يُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ
وَيُحَرَّمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ لَا مَلِيٌّ بِاِصْدَارِ مَا عَلَيْهِ وَرَدَ وَلَا هُوَ اَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ مِنِ ادِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ **شرح** گریه میکنند بسبب
آن مرد میراثها چون بصاحب نمیرسند و داد خواهی میکنند بسبب آن مرد خونهای ریخته چون قصاص نمیشود حلال شمرده میشود
بحکم آن مرد نکاح حرام و حرام شمرده میشود بحکم آن مرد نکاح حرام و حرام شمرده میشود بحکم آن مرد نکاح حلال نه سزاوارست
بجواب مسئله که بر او فرود آیده و نه او سزاوارست چیزی را که از او بیشتر سر زده در جوابهای مسایل و آن چیز دعوی دانستن علم
آموزیست در جوابها و حکم کردن بنابر آن دعوی **هفتم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اِنَّ اَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ
طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ اِلَّا بُعْدًا وَاِنَّ دِينَ اللهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِيسِ **شرح** شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه پیروان انتهای قیاس مسئله نه از سنة بمسئله دانسته جستند دانش را پس آن انتهای قیاس
زیاد نکرد آن انتهای برای ایشان ملر دوری را از [illegible] آمدن چه کسی که راه باطل اختیار کرده هر بار براه حق می آید از کسی که
هنوز راهی اختیار نکرده بدرستیکه فرموده الله تعالی دریافته نمیشود بانتهای قیاس **هشتم اصل** عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ وَاَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا اِلَى النَّارِ **شرح** روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
گفتند که هر حکمی که در زمان رسول علیه السلام نبوده و بعد از آن شده گمراهیست و هر گمراهی راهش بسوی آتش جهنم است
نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَاَغْنَانَا اللهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ
حَتَّى اِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْاَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْاَلَةُ وَيَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا بِكُمْ فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا
الشَّيْءُ لَمْ يَاْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ فَنَظَرْنَا اِلَى اَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا وَاَوْفَقِ الْاَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ فَنَاْخُذُ بِهِ فَقَالَ
هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فِي ذَلِكَ وَاللهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ اَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ قَالَ مُحَمَّدُ
بْنُ حَكِيمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَاللهِ مَا اَرَدْتُ اِلَّا اَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ **شرح** روایتست از محمد بن حکیم گفت که گفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را که قربانت شوم فهمیده شده ایم ما شیعه امامیه در خداپرستی و بی نیاز کرده ما را الله تعالی بسبب دانش شما خانواده
رسول از دانش مردمان تا حدی که جماعت ما هر آینه می باشند در مجلس هر چه از ایشان می پرسد مردی که در آن مجلس منقش
را بخاطر میرسد رفیق او آن کدام مسئله است و بخاطر میرسد او را جوابش در جمله چیزی که داده الله تعالی ما را بسبب شما و آن چیز
جوابهای مسئله است که از شما شنیده ایم پس گاه باشد که وارد شود بر ما مسئله که نرسیده بما در آن مسئله از تو و نه از
پدران تو جوابی پس نظر کنیم بسوی بهترین جوابهای که بخاطر داریم از شما و مناسبترین جوابها باین مقام است و نظر کنیم
بسوی موافقترین شقوق آن مسئله با آنکه از شما شنیده ایم پس فرا گیریم آن شق را و عمل بآن کنیم آیا این جایز است یا نه پس گفت
امام علیه السلام که دور شد و دور شد آن عمل از حق چه در این عمل بخدا قسم که هلاک شده هر که هلاک شده ای پسر حکیم بیان این آنکه
در حدیث بیست و یکم ... [illegible] گفت که بعد از این امام گفت که لعنت کند الله تعالی ابو حنیفه را بود که می گفت علی و من گفتم مراد ...
اینست که این مکر و حیله ... [illegible] در باب قیاس بخاطر ما نرسیده و فکر من بهترست گفت محمد بن حکیم هشام بن حکم را که بخدا قسم
که نخواستم از آنچه گفتم با امام مگر اینکه امام رخصت دهد مرا در قیاس کردن مسئله نه از سنة بر مسئله دانسته بواسطه موافقت در ...
قیاس **دهم اصل** عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا اُوَحِّدُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ يَا يُونُسُ لَا
تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَاْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ تَرَكَ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَلَّ وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ
روایتست از یونس بن عبد الرحمن گفت که گفتم امام موسی کاظم را علیه السلام که بجهت آنچه [illegible] باشد و سیله شناخت اینکه الله تعالی
را به یگانگی در ربوبیت میشود و از بنا شد اینکس کافر و مشرک میشود پس امام گفت که ای یونس اگر خواهی که مشرک نشوی

بیانش صاحب بدعت بیان این آنکه هر که فکر کند در مسایل بعقل خود جمعی میشوند مراد اینست که پیروی ظن مشرک است و هر که پیروی ظن
خود نکند اما پیروی فتوای دیگری کند غیر خانواده پیغمبر خود گمراه میشود مراد اینست که پیروی فتوای غیر دوازده امام در مسئله که در محکمات
قرآن نیست و بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن میرود مشرک است و هر که پیروی ظن خود نکند در مسایل و پیروی فتوای
غیر دوازده امام نکند در اخبار اما آن دو جماعت را مشرک نشمرده مخالفت کند با آیات محکمات کتاب الهی و احادیث پیغمبر خود
که در آنجا شرک آن دو جماعت صریح شده کافر است و مشرک بعد از این مسئله پیروی ظن خود کرده **یازدهم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءُ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابِ اللهِ وَلَا سُنَّةٍ فَنَنْظُرُ فِيهَا فَقَالَ لَا أَمَا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ لَمْ تُؤْجَرْ وَإِنْ أَخْطَأْتَ
كَذَبْتَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که وارد میشود بر ما مسئله چند که نمی شناسیم جواب آنها را در
کتاب خدا و نه در بیان رسولش پس بعقل خود فکر میکنیم در آنها و جواب میگوییم آیا جایز است یا نه پس امام گفت که نه آگاه باش
بدرستیکه تو اگر جواب موافق حکم الهی گفتی ثواب داده نشوی و اگر خطا کردی که دروغ گفتی بر خدای عز و جل مراد اینست که
رسیدن بحق و خطا کردن در این قسم جای اتفاقیست باعتبار تو نیست پس در هر دو صورت گناه داری **دوازدهم اصل**
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر حکم که در زمان
پیغمبر نباشد و بعد از او بهم رسد گمراهی است و هر گمراهی در آتش جهنم است مراد اینست که با صاحبش در آتش جهنم است چه صفت
بی صاحب نمی باشد **سیزدهم اصل** عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ إِنَّا نَجْتَمِعُ
فَنَتَذَاكَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ وَذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ
عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشْبِهُهُ فَنَقِيسُ عَلَى أَحْسَنِهِ فَقَالَ مَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ
ثُمَّ قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ فَقُولُوا بِهِ وَإِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَا وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى فِيهِ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ أَبَا حَنِيفَةَ كَانَ يَقُولُ
قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلْتُ ثُمَّ قَالَ أَكُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا وَلَكِنْ هَذَا كَلَامُهُ **شرح** روایت است از سماعة بن مهران
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم که خوشحال دارد ترا الله تعالی بدرستیکه ما شیعه اما مجتمع میشویم بجای پس گفتگو میکنیم
و بیاد هم می آوریم آنچه را که نزد ماست از جوابهای مسایل که از شما شنیده ایم پس وارد نمیشود بر ما مسئله مگر آنکه نزد ما در آن
مسئله جوابی هست نوشته در کتابهای حدیث ما و آن از نعمتهاست که الله تعالی داده آنرا بما بسبب شما بعد از آن گفتگو وارد
میشود بر ما مسئله سهل که نیست نزد ما در آن مسئله جوابی که از شما صریحاً شنیده باشیم پس نگاه میکنند بعضی از ما بسوی بعضی دیگر
و عاجز میشویم در آن و نزد ما از جواب مسایلی که از شما شنیده ایم چیزی هست که مانند است باین مسئله سهل پس قیاس میکنیم
این مسئله سهل را بر بهترین یعنی موافق ترین آنچه از شما شنیده ایم پس امام گفت که چکار است شما شیعه امامیه را با قیاس
و قیاس را با شما هلاک نشده هر چه که هلاک شده پیش از شما از امتان پیغمبران سابق مگر بقیاس کردن و طریق پیروان ظن است
اینها شارتست بگفته الله تعالی در سوره انعام در جواب پیروان ظن و در این اشارتست که الله تعالی و الئمه که خواهند گفت چون
جمیع احکام الهی در محکمات قرآن صریح نشده پس علاجی نداریم بغیر از اینکه پیروی ظن کنیم در بعض احکام الهی که کَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا چنین دروغ بر روح نسبت داده اند محکمات کتابهای الهی را پیغمبران را آنکه مشرکان که پیش از ایشان
بودند تا چشیدند عذاب ما را بعد از آن امام گفت که چون آید شما را چیزی که میدانید جواب آنرا پس جواب آنرا گوشید و اگر
آید چیزی که نمیدانید پس فرا گیرید آنرا و اشارت کرد بدست خود بسوی دهن خود مراد اینست که جواب آنرا از دهن ما شنوید
و بعد از آن گوید بعد از آن امام گفت لعنت کناد الله تعالی ابو حنیفه را بود که میگفت که گفت علی و من گفتم و گفتند اصحاب رسول
علیه السلام و من گفتم مراد و شش اینست که فکری چند که من در باب قیاس کرده ام نه بخاطر علی رسیده و نه بخاطر باقی اصحاب رسول الله
من بهتر از فکر ایشانست بعد از آن امام گفت مرا که آیا می نشستی بسوی ابو حنیفه پس گفتم که نه ولیکن میدانم که این سخن اوست
اصل فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللهُ أَتَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ

صح
ولا سنّة نبيّه

الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَقَالَ لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ **شرح** پس گفتم که خوشحال دارد ترا الله تعالی آیا داد رسول الله صلی الله
علیه و آله مردمان را بیانی که اکتفا کنند بآن بیان در زمان خودش تا احتیاج بفکر بعقل خود نداشته باشند گفت که آری
داد اثر او داد بیان هر چه را که احتیاج بهم رسانند ایشان بسوی آن تا روز قیامت پس گفتم که آیا پس تلف شد از آن
بیان چیزی که کسی نداند پس گفت که نه چه همگی آن بیان نزد صاحبش هست که امام زمانست از دوازده امام و مردمان
دیگر احواله بر پرسیدن او شده و نهی از عمل کردن بعقل خود شده **چهاردهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ضَلَّ
عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَامًا فِيهَا عِلْمُ
الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا إِنَّ دِينَ اللهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ
شرح عبد الله بن شبرمه بضم شین با نقطه و سکون بای یکنقطه و ضم رای بی نقطه و تخفیف میم فقیه و قاضی مخالفان در کوفه
بوده و در قیاس دستی داشته چنانچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث اول باب من الحق و علیه دین که باب هجدهم است
که در مسئله با ابن ابی لیلی گفتگو کرده و بر ابن ابی لیلی غالب شده بسبب قیاس جامعه کتابیست که در آن صریح شده معنیهای
آیات متشابهات که در احکام الهی است و نزد امام زمان از دوازده امام می بوده و هست و بیان میشود در کتاب الحجه
در احادیث باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام است الاملاء گفتن سخن برای نوشتن آن
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گمراه شده است دانش ابن شبرمه نزد کتاب جامعه که املای رسول الله
صلی الله علیه و آله است و خط امیر المؤمنین علیه السلام است چه بدرستیکه جامعه نگذاشته برای کسی راه سخن که گوید که چاره
نیست بغیر قیاس و پیروی ظن بخیال اینکه احکام الهی یکجا در محکمات قرآن صریح نشده و از پیغمبر متواتر نیست و اگر کسی گوید
که من میدانم دعوی چیزی کرده و آن گفتست بعد از پیغمبر با چه در جامعه دانش بحکم حلال و حرام هست و احتیاج بقیاس و
پیروی ظن و چیزی تازه نیست بدرستیکه صاحبان قیاس جستند دانش مسایل دین را بقیاس که در آن پیروی ظن است
پس زیاد نشوند از حق مگر باعتبار دوری مراد دوری محکمات قرآنست که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده بدرستیکه دین
اسلام که الله تعالی قرار داده در میان خلایق دریافته نمیشود بقیاس چه قیاس پیروی ظن است و آن شرک است **پانزدهم**
اصل عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَرْأَةَ تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي
صَلَاتَهَا يَا أَبَانُ إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ **شرح** نزدیک باین می آید در کتاب الدیات در حدیث ششم باب الرجل
یقتل المرأة تا آخر که باب بیستم است و انجا مذکور میشود قصه که ابان بن تغلب کرد و همو باعث این سخن امام شده **یعنی**
روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه راه و روش که الله تعالی قرار داده برای
خلایق جایز نیست که حکم کرده شود در آن بقیاس آیا نمی بینی که زن حایض قضا میکند روزه خود را و قضا نمیکند نماز خود
را با آنکه نماز بزرگتر از روزه است ای ابان بدرستیکه راه و روش الهی چون قیاس در آن کرده شود برطرف کرده میشود
اسلام حاصل آنکه ظنی که از قیاس بهم میرسد ظنی است بسیار ضعیف چه در شریعت بسیار واقع شده که دو مانند از هم
جدا باشند در حکم مثل نماز و روزه حایض و اگر ظن قوی مسور نیز پیروی آن منافاة میدارد با حقیقت اسلام چنانچه محکمات
قرآن دلالت میکند و گذشت در حدیث دهم **بدانکه** مذهب زیدیه اینست که حایض قضای نماز نیز میکند و ابطال آن می
آید در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة و در آنجا نکته مذکور میشود در فرق میان
قضای نماز و قضای روزه و بیان اشکال اول و دوم **شانزدهم اصل** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ
الْقِيَاسِ فَقَالَ مَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ إِنَّ اللهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ **شرح** نفی مسئول بودن الله تعالی اینجا کنایتست از اینست
که علم بسر قضا و قدر الهی در احکام شرعیه از طاقت غیر او بیرون است و اشارتست باینکه طریق علم بآن منحصر است در سؤال
و هم چنین است سایر افعال الهی چنانچه گفته در سوره انبیا که لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در احادیث

علل الشرایع معقولست نیست از دو باب یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از قیاس که آیا جایز است یا نه گفت
که چه کار است شما را با قیاس و قیاس را با شما و درستی که الله تعالی پرسیده نمیشود که چگونه حلال کرد آنچه را که حلال است
و چگونه حرام کرد آنچه را که حرام است حاصل اینکه کسی بغیر الله تعالی نمیتواند دانست که سر حلال کردن حلال و حرام کردن حرام
فلان چیز است و غیر آن دخل ندارد و نباید بدان قیاس کنند و ظن کافی نیست هفدهم اصل حدثنی جعفر عن ابیه علیهما السلام
ان علیا صلوات الله علیه قال من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره فی الالتباس ومن دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس
قال وقال ابو جعفر علیه السلام من افتی الناس برأیه فقد دان الله بما لا یعلم ومن دان الله بما لا یعلم فقد ضاد الله حیث احل
وحرم فیما لا یعلم شرح حکایت کرد مرا امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام که امیر المومنین علیه السلام گفت کسی که وادارد
خود را برای قیاس و آنرا راه و روش خود سازد پیوسته در همه عمرش در پرده پوشیهای شبهتهاست که از هر طرف
بخاطرش میرسد و چاره معقول نمیتواند کرد چه سخنی میگوید و باز وقتی دیگر از آن برمیگردد و هر که عمل آخرت کند بوجه خود
و پیروی ظن خود پیوسته در همه عمرش در فرو رفتن است در شبهتها امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام
که هر که فتوی دهد مردمانرا برای خود و پیروی ظن خود پس پرستش کرده الله را با آنچه نمیدانند و هر که پرستش کرد الله را با آنچه نمیداند
پس بتحقیق هم چشمی کرده با الله تعالی در حلال کردن و حرام کردن از پیش خود و آن هم چشمی را در راهی کرده که نمیداند که آن
هم چشمی است با الله تعالی بجهت آنکه فرمان برداری کرده هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابلیس قاس نفسه
بآدم فقال خلقتنی من نار وخلقته من طین فقاس ما بین النار والطین فلو قاس الجوهر الذی خلق الله منه آدم بالنار کان
ذلک اکثر نورا وضیاء من النار شرح القیاس ملاحظه نسبت چیزی بچیزی دیگر و شریک ساختن مسئله ای با مسئله دیگر در حکم
بواسطه نسبتی میان آن دو مسئله و مراد اینجا معنی اول است خلقتنی در سوره اعراف و سوره ص مذکور است الجوهر جوهر گوهر
چیزی که اصل چیزی دیگر باشد و آن چیز دیگر از آن آفریده شده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی
که ابلیس در وقتی که سجده آدم نکرد ملاحظه نسبت خود را با آدم باعتبار آنچه بی واسطه از آن آفریده شده بودند با نیز روشن
که گفت الله تعالی را که آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل برای آن سجده او نکردم پس معلوم شد که نسبت میان آتش
و گل را ملاحظه کرده نسبت میان خود و آدم را بر آن نسبت قیاس کرده پس اگر ملاحظه نسبت میکرد اصلی را که آفرید الله تعالی
از آن اصل آدم را با اصل آتش یا با آتش خود بیشی می بود در نظر ابلیس صفا و روشنی آن اصل آدم بیشتر از صفا و روشنی اصل آتش
یا آتش خودش اشارت است بآنچه می آید در باب اول و دوم کتاب الایمان و الکفر که الله تعالی پیش از آسمان و زمین دو قسم
آب آفرید یکی آب خوشگوار که از آن بهشت و فرمان برداران را آفرید و دیگری آب شور و تلخ که از آن آتش و گناهکاران را آفرید
و بعد از آن سرشت مومن را از علیین و سرشت کافر را از سجین قرار داد و حاصل آنست که در قیاس غلطها بسیار میشود و هر
اهل قیاس که ابلیس است چنین غلطها رسوا کرده تا بدیگران چه رسد پس ظنی که از قیاس بهم رسد بسیار ضعیف است و در مسایل
طلب نیز بی اعتبار است نوزدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال ابدا الی یوم القیمة
وحرامه حرام ابدا الی یوم القیمة لا یکون غیره ولا یجیء غیره وقال قال علی علیه السلام ما احد ابتدع بدعة الا ترک بها سنة شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حلال و حرام که آیا تغییر در آن میشود باعتبار دیگر مردان ظن یا نه گفت که حلالی که محمد علیه و آله
السلام آورده خواه در محکمات قرآن و خواه در غیر آنها حلالست همیشه تا روز قیامت و حرام است همیشه تا روز قیامت نمی باشد
غیر آن و نمی آید شریعتی دیگر غیر آن و گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام که هیچ کس اختراع نمیکند حکمی را که در زمان محمد و آله علیه السلام
نشده مگر آنکه برطرف میکند بآن بدعت راه و روشی را که محمد قرار داده مراد آنست که هیچ مسئله ای نیست که محمد علیه و آله السلام
حکم آنرا نیاورده باشد برای خلایق و بیان آن نکرده باشد بیستم اصل دخل ابو حنیفة علی ابی عبد الله علیه السلام
فقال له یا ابا حنیفة بلغنی انک تقیس قال نعم قال لا تقس فان اول من قاس ابلیس حین قال خلقتنی من نار وخلقته من طین

فقاس ما بین النار والطین ولو قاس نوریة آدم بنوریة النار عرف فضل ما بین النورین وصفاء احدهما علی الآخر شرح داخل شد ابو حنیفه
در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت ابو حنیفه را که ای ابو حنیفه خبر بمن رسیده اینکه تو قیاس میکنی در مسایل شرع ابو حنیفه
گفت که آری راست است امام گفت که قیاس مکن چه بدرستی که اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود وقتی که گفت الله تعالی را که
آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل پس ملاحظه کرد نسبت میان آتش و گل را و نسبت میان خود و آدم را بر آن
قیاس کرد و اگر ملاحظه میکرد اصل گل آدم را با اصل آتش میشناخت تفاوت میان این دو اصل را و زیادتی صفای
یکی را که اصل گل آدم باشد بر دیگری که اصل آتش باشد چه اول آب خوشگوار و طینت علیین است و دوم آب شور و تلخ
و طینت سجین است و بیان این گذشت در حدیث هجدهم بیست و یکم اصل سال رجل ابا عبد الله علیه السلام عن مسئلة
فاجابه فیها فقال الرجل ارایت ان کان کذا وکذا ما کان یکون القول فیها فقال له مه ما اجبتک فیه من شیء فهو عن رسول الله
صلی الله علیه وآله لسنا من ارایت فی شیء شرح پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله پس جواب او گفت در آن
مسئله پس آن مرد تغییری داد صورت مسئله را و گفت که دیدی تو چیست اگر صورت مسئله چنین و چنین باشد چه جواب خواهد
بود در آن پس امام گفت آن مرد را که این سخن مگو آنچه جواب دادم ترا و آنچه پرسیدی هر چه باشد آن جواب نقل است
از رسول صلی الله علیه و آله و ما از دید من نیستیم یا از خانواده پیغمبریم از جمله پیروان ظن که بآن ارگفته میشود که دیدی تو چیست
در فلان مسئله در هیچ جا بیست و دوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام لا تتخذوا من دون الله ولیجة فلا تکونوا مؤمنین فان کل
سبب ونسب وقرابة وولیجة وبدعة وشبهة منقطع الا ما اثبته القرآن شرح الولیجة بفتح واو و کسر لام کسی که داخل شده
باشد در کاری بزور تا شریک شود با صاحب آن کار در سوره توبه چنین است ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا
المومنین ولیجة و می آید در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام
که مگیرید برای خود بی رخصت الله تعالی در محکمات قرآن شریکی برای خدا در حکم کردن در مسایل که از ایمان بگذرد و رسول بدر خواهید
رفت چه پیغمبر علیه السلام گفته که هر یاغی و هر خویشی و هر بزرگی و قرابتی و هر شریکی در حکم و هر حکمی که در زمان رسول نباشد و
بهم رسد و هر چه از متشابهات قرآن فهمیده شده باشد بریده میشود و از صاحبش در روز قیامت مگر آنچه محکمات قرآن
آنرا پا برجا داده باشد باب بیست و یکم اصل باب الرد الی الکتاب والسنة وانه لیس شیء من الحلال
والحرام وجمیع ما یحتاج الناس الیه الا وقد جاء فیه کتاب او سنة شرح این باب بیان وجوب واگذاشتن حکم هر مسئله
است بمحکمات قرآن و بیان رسول الله صلی الله علیه و آله و متشابهات قرآن را در کتاب جامعه که گذشت در حدیث چهاردهم
باب سابق و بیان اینکه نیست چیزی از حلال و حرام و هر چه احتیاج بهم میرسانند اگر مردمان بکسی که حکم کند در آن مگر آنکه
بتحقیق آمده در بیان آن آیتی از محکمات قرآن یا بیانی صریح از پیغمبر علیه و آله السلام در کتاب جامعه که نزد امام زمان علیه السلام
است در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی انزل فی القرآن
تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله شیئا یحتاج الیه العباد حتی لا یستطیع عبد یقول لو کان هذا انزل فی القرآن الا وقد
انزله الله فیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی فرو فرستاده در قرآن
بیان آشکار هر چیز را تا بحدی که بخدا قسم که وا نگذاشته الله تعالی چیزی را که احتیاج بهم میرسانند بآن بندگان تا بحدی که نمیتواند
بنده که گوید در جائی که احتیاج بآن باشد که کاش این مسئله فرو فرستاده میشد در قرآن مگر آنکه بتحقیق فرو فرستاده آنرا
الله تعالی در قرآن در محکمات یا در متشابهات که بیان صریح آنها شده در کتاب جامعه که نزد امام زمانست دوم اصل
عن عمر بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الله تبارک وتعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامة الا انزله فی
کتابه وبینه لرسوله صلی الله علیه وآله وجعل لکل شیء حدا وجعل علیه دلیلا یدل علیه وجعل علی من تعدی ذلک الحد حدا شرح
روایت است از عمر بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که شنیدم از و میگفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی نگذاشته

جز براکه احتیاج بهم رسانند بآن الّا نست پیغمبر علیه السلم و آله مگر آنکه فرو فرستاده آنرا در قران و بیان کرده آنرا برای
رسولش صلی الله علیه و آله بوحی یا بحدیث و پیغمبر علیه و آله السلم بیان کرده برای امیر المومنین علیه السلم و او در کتاب
جامعه نوشته و آن کتاب نزد امام زمانست و گردانیده الله تعالی برای هر چیزی کناری و حصاری که اشتباهی میان آن
و دیگری نشود و گردانیده برای آن کنار راهنمائی که راه نماید بسوی هر که دانا باشد مراد ازینجا امام زمان و کتاب جامعه است
و گردانیده بر هر که گذشته باشد از آن کنار و فتوی بخلاف آن داده باشد عذابی را **سیوم اصل** سمعت ابا
عبد الله علیه السلم یقول ما خلق الله حلالا و لا حراما الّا و له حدود کحدود الدار فما کان من الطریق فهو من الطریق و ما کان
من الدار فهو من الدار حتی ارش الخدش فما سواه و الجلدة و نصف الجلدة **شرح** مضمون این می آید
در کتاب الحدود در حدیث نهم باب اول و بیان میشود مراد بحد قرارداد الهیست که مانع از آمیخته شدنست مثل دیوار و
مثل بیان شاه برای احکام شرعیه و مثل ارش جنایت که مانع از ارتکاب جنایتست و مثل تازیانه زدن که مانع از ارتکاب
معصیتست و می آید در حدیث پنجم و حدیث سیزدهم باب اول کتاب الحدود که چون نابالغ زنا کند صد بار الضغث تازیانه
یا صد بار ثمث تازیانه زده میشود باقتضای سال و توانائی او **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
که نیافریده الله تعالی حلالی را و نه حرامی را مگر بحالی که برای آن قرارداد الهیست مانند قرارداد و سرا که هر چه باشد از راه پس
پیداست که آن از راهست و هر چه باشد از سرا پس پیداست که آن از سراست تا حدی که در باب عوض بیان کوچکی
خراش که کسی در پوست دیگری کنده شده و بیان بغیر این نیز شده مثل اینکه کسی پوست دیگری را ببرد و انگشت افشرد و بدرد
آورد و در باب سیاست بجان تازیانه و نصف تازیانه شده که هر کدام در کجا می باید **چهارم اصل** عن حماد عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ما من شیء الّا و فیه کتاب او سنة **شرح** روایتست از حماد از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که شنیدم از او میگفت که نیست هیچ چیز که مردمانرا احتیاج بآن باشد مگر آنکه در بیان آن آیتی از محکمات کتاب
الهی هست یا بیان صریح از پیغمبر در کتاب جامعه که نزد امام زمانست چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق **پنجم**
اصل قال ابو جعفر علیه السلم اذا حدثتکم بشیء فاسألونی من کتاب الله ثم قال فی بعض حدیثه ان رسول الله صلی الله علیه و آله
نهی عن القیل و القال و فساد المال و کثرة السؤال فقیل له یا ابن رسول الله این هذا من کتاب الله قال ان الله عز و جل
یقول لا خیر فی کثیر من نجواهم الّا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و قال و لا تؤتوا السفهاء اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما و قال لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلم در مجلسی که چون
نقل کنم برای شما چیزی را از حلال و حرام پس سوال کنید مرا که در کجا از قرآنست مراد آنست که هر چیز در قران هست بعد
گفت در اثنای گفتگو بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله منع کرده مردمانرا از قیل و قال مراد گفتگوی بیهوده اهل مجلس است
با هم در هم زبانها که متعلق باحوال دیگرانست خواه حاضرانه آن دیگران باشد که گوشت و خواه غایبانه ایشان و
از تلف کردن مال مراد دادن مالی در غیر حق آنست چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث سیوم باب هفتاد و سوم
که باب وضع المعروف موضعه است که من کان منکم له مال فایاه و الفساد فان اعطاءه فی غیر حقه تبذیر و اسراف و از
بسیار پرسیدن مراد بسیاری آنست که زیاده بر قدر حاجت باشد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب چهاردهم پس گفت شخص
در مجلس امام که ای فرزند رسول الله کجاست اینکه گفتی از قرآن گفت که بدرستی که الله تعالی گفته در سوره نسا که نیست
خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی پنهان ایشان در حق مردمان مگر کسی که امر کرد بتصدق مثل اینکه کسی گوید بدیگری که فلانکس
پریشانست و مستحق زکوتست زکوة را باو بده یا کسی که امر کرد بمعروفی یعنی احسانی در حق کسی مثل اینکه کسی دیگری را گوید که فلانکس درمانده
و محتاج بقوتست قرض باو بده چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث سوم باب هفتاد و ششم که باب القرض است که یعنی المعروف
القرض یا کسی که امر کرد باصلاحی میان مردمان مثل اینکه کسی دیگری را گوید که فلانکس و فلانکس باهم نزاعی دارند چنان کن که صلح

کنند و گفت در سوره نساء و مدهید بنا خردمندان اموالهای خود که گردانیده الله تعالی آنها را برای شما پایداری و سرمایه معاش
مراد آنست که در این آیت تعبیر از تلف خرجان بسفها شده و نهی شده از دادن مال خود بایشان خواه بعنوان قرض و خواه
بعنوان وکیل خرج خود کردن ایشان و خواه بعنوان دیگر پس تلف خرجی منهی عنه است بالطریق اولی و گفت در سوره مائده که
مپرسید از چیزهای متفرق چه اگر بیان کرده شود برای شما حقیقت آن چیزها که چرا حلال است و دارد چه عذاب برای طلب علم بآنها
مقرر شده اگر رد میکنید آن چیزها شما را و از آنها که بران میشوید **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم ما من امر یختلف
فیه اثنان الّا و له اصل فی کتاب الله و لکن لا تبلغه عقول الرجال **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم که نیست هیچ چیزی که
مردمانرا احتیاج بآن باشد و در آن و در دلیل آن اختلاف بی مکابره رو دهد میان دو کس مگر آنکه آن چیز را اصلی هست در قرآن
که بآن الحجر صریح و السنة میشود و لیکن بر آنستن آن اصل نمیرسد خردهای مردان اشارتست باینست که بعضی از اینها متشابهات
قرآنست و دانستن آنها یا نزول ملائکه برای تحدیث در شب قدر و مانند آن وحی روحی که مخصوص ائمه علیهم السلم است ممکن
نیست چنانچه می آید در کتاب الحجة در باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب چهل و یکم است و در باب
الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلم که باب پنجاه و ششم است **هفتم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلم ایها الناس
ان الله تبارک و تعالی ارسل الیکم الرسول صلی الله علیه و آله و انزل الیه الکتاب بالحق و انتم امیون عن الکتاب و من
انزله و عن الرسول و من ارسله **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلم که ای مردمان بدرستی که الله تبارک و تعالی فرستاد بسوی
شما محمد را صلی الله علیه و آله و فرو فرستاد بسوی او قرآن را بیان هر چه لکف راه فی حلالیست و در آن و در دلیل آن اختلاف
بلا مکابره میرود در حالیکه شما نادان و غافل بودید از کتاب الهی و از کسی که فرستاد کتاب را و از پیغمبر خدا و از کسی که فرستاد پیغمبر را
جدا ایشان الله تعالی را نمیشناختند بیگانگی در ربوبیت چون بروی طمع میکردند در قرار نیک و بد افعال و غافل بودند از
فایده فرستادن رسولان و کتابهای الهی که آن فایده نهی از اختلاف از روی ظنست و فرمان برداری وصی علیه السلم
کردند **اصل** علی حین فترة من الرسل و طول هجعة من الامم و انبساط من الجهل و اعتراض من الفتنة و انتقاض من المبرم و عمی
عن الحق و اعتساف من الجور و امتحاق من الدین و تلظ من الحروب **شرح** ظاهرا اعتساف استعلا است و مراد آنست که او را
غالب کرد بر آن زمان و با دفع کرد مفاسد آن زمان را الفترة ست و شکستگی من در من الرسل و نظائرش ابتدائیه ست
پس اینجا متعلق بر ظاهره من الرسل ست چنانچه بیان شد در شرح خطبه مصنف و این ماخوذ ست از آیت سوره مائده یا اهل
الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل **یعنی** فرستاد محمد علیه و آله السلم را در وقت شکستگی که ظاهر بود از
رسولان و درازی خواب غفلت که ظاهر بود از جماعتهای خلایق و پهن شدن که ظاهر بود از نادانی یا ناخردمندی و سر راه
حق گرفتن که ظاهر بود از اختلاف از روی ظن و واشدن که ظاهر بود از آنچه استوار تابیده شده بود از استوار کارهای پیغمبران
و کوری و غفلت خلایق از آن راه حق که پیغمبران در کتابهای الهی آورده بودند و براهی که ظاهر بود از ستمکاران و بر طرف
شدن که ظاهر بود از فرموده الهی و زبانه کشیدن که ظاهر بود از آتش جنگها در میان زمان **اصل** علی حین اصفرار من ریاض
جنات الدنیا و یبس من اغصانها و انتثار من ورقها و یأس من ثمرها و اغورار من مائها قد درست اعلام الهدی و ظهرت
اعلام الردی **شرح** فرستاد محمد علیه و آله السلم را در وقت زرد شدن که ظاهر بود از سبزه زارهای باغهای دنیا و خشک
که ظاهر بود از شاخهای درختان آن باغها و پراکنده شدن که ظاهر بود از برگهای درختان آن باغها و نا امیدی از میوه آن
باغها و فرو رفتن که ظاهر بود از آب آن باغها در کاریزها و چشمها و چاهها مراد از خشکسالی نیست بلکه مراد تشبیه مجالس علمای
دین است بباغها و تشبیه ویرانی آن مجالس بحال باغها در آخر پائیز و اول زمستان و بهذا گفته که بیان این آنست که بتحقیق ویران
شده بود نشانهای راستی که مجالس علمای دین باشد چه کسی از مشهوران آن کوشش نمی کرد امام آن زمان نیکی و توانائی غالب شده
بود نشانهای زشتی که مجالس پیروان ظن است **اصل** فالدنیا متجهمة فی وجوه اهلها مکفهرة مدبرة غیر مقبلة ثمرها الفتنة

وظفانها الجیفة وشعارها الخوف ودثارها السیف مزقتم کل ممزق وقد اعمت عیون اهلها واظلمت علیها ایامها قد قطعوا
ارحامهم وسفکوا دماءهم ودفنوا فی التراب الموءودة بینهم من اولادهم یجتاز دونهم طیب العیش ورفاهیة خفوض
الدنیا لا یرجون من الله ثوابا ولا یخافون والله منه عقابا حیهم اعمی نجس ومیتهم فی النار مبلس **شرح** المتجهم بکسر ها شده
ترش رو والمکفهر بکسر ها و تشدید را بی‌نقطه درهم کشیده رو و هر دو بیک معنی راجع میشود والفتنة اختلاف مردمان
باعتبار بردن طمع الجیفة مردار و مراد اینجا خوردنی حرام است الشعار بکسر شین بانقطه لباسی که در زیر لباسهای دیگر پوشند
مثل پیراهن الدثار بکسر دال بی‌نقطه لباسی که بالای شعار پوشند التمزیق والمزق بفتح زای بانقطه شده پاره پاره کردن
چیزی و مراد اینجا پراکنده کردن مردمانست در مسایل یعنی اختلاف انداختن در میان ایشان الاظلام تاریک شدن و
تاریک کردن و تیره و اینجا مناسب است الایام جمع یوم روزها و روز از طلوع مرکز آفتابست تا غروب آن و چون روز
بروشنی خود باعث دیدن و دانستن چیزهاست پیغمبران و امامان حق را که باعث دیده وری مردمند در احکام الهی ایام
میگویند بنابر تشبیه چنانچه الله تعالی گفته در سوره ابراهیم که و ذکرهم بایام الله و بیاد بیاور امت خود را حق بسبب بیان پیغمبر
و امامان حق که الله تعالی تعیین کرده برای خلایق در هر زمان و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در حدیث لا تعادوا الایام
فتعادیکم روایت کرده که معنی این حدیث اینست که با امامان حق دشمنی مکنید که باعث این میشود که ایشان با شما دشمنی
کنند الموءودة دختری که او را زنده در گور میکرده اند الاجتیاز برگزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا نوادن الله تعالی است
چیز برای کسی الرفاهیة بفتح را بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین مخفف ترین آسودگی الخفض بفتح با یکنقطه و کسر خا بانقطه و سین
بی‌نقطه ستمکار المبلس بضم میم و سکون با یکنقطه و کسر لام و سین بی‌نقطه نا امید **یعنی** پس بسبب برای مجالس علم
دین و آبادی مجالس جهالت دنیا ترش رویی الله در روی مردمان دنیا میکرد و رو درهم کشیده بود لشت با ایشان داشت
که اطلاع بر باطن ایشان نمیکرد میوه دنیا اختلاف باعتبار طمع بود چنانچه مردمان جاهل دل با آن خوش دارند و خوردنی دنیا مردار
بود و پیراهن دنیا ترس مردمان از یکدیگر بود و بالاپوش دنیا شمشیر درهم که کشتن مردمان بود بیان این آنست که شما
در اختلاف انداخته شده بودید باغوای شیطان و خذلان رحمن بهر قسم اختلافی بر حالی که تحقیق دنیا کور کرده بود
چشمهای مردمانش را و تاریک شده بود نزد ایشان روزهای دنیا یا امامان حق دنیا را تاریک کرده بود دنیا خویشیهای خود را و میریختند
خونهای یکدیگر را و بگور میکردند در خاک بی‌لحد دختر زنده را میان یکدیگر که از هم پنهان نمیداشتند این کار رسوا را با
وجود آنکه آن دختر از فرزندان خود شان بود نه از دیگری بر حالی که داده نمیشد بایشان لذت زندگی و فراغت فراخی
دنیا امید نمیداشتند از الله تعالی هیچ ثوابی را و نمیترسیدند بخدا قسم از خدای تعالی هیچ عذابی را قسم برای آنست که مبادا کسی
غافل شود از آنچه گذشت در حدیث دوم باب ششم و بیان شد در شرح لان الذی تا آخر در خطبه و خیال کند که پروا
طمع ترک داده اند از الله تعالی بیان این آنست که زنده ایشان کور ستمکار بود و مرده ایشان در آتش دوزخ نا امید
از نجات **اصل** فجاءهم بنسخة ما فی الصحف الاولی وتصدیق الذی بین یدیه وتفصیل الحلال من ریب الحرام ذلک
القرآن فاستنطقوه ولن ینطق لکم اخبرکم عنه ان فیه علم ما مضی وعلم ما یاتی الی یوم القیامة وحکم ما بینکم وبیان ما اصبحتم
فیه تختلفون فلو سألتمونی عنه لعلمتکم **شرح** النسخة بضم نون و سکون سین بی‌نقطه کتابی که دستور باشد یعنی کار از شک
در چیزی بهم رسد باو رجوع کنند و آنچه در آن باشد اعتبار کنند و مراد اینجا کتابیست که اگر تغییری یا شکی در کتابهای سابق
الهی شود از آن معلوم شود چنانچه الله تعالی گفته در سوره طه که اولم تأتهم بینة ما فی الصحف الاولی آیا نیامده ایشان را از پیغمبر
ما نیز نیامده ایشان را گواه آنچه در کتابهای سابق الهیست و مراد بعضی قرآنست که آن را مفصل مینامند و آن شصت و هشت سوره
است چنانچه می آید در حدیث دهم باب اول کتاب فضل القرآن التصدیق راست کردن چیزی و مراد اینجا اظهار راست کننده است
التفصیل بسیار جدا کردن و مراد اینجا جدا کننده است **یعنی** پس آورد محمد برای مردمان دستور آنچه را که در کتابهای سابق

الهی است و راست کننده آنچه را که پیش از او است که انجیل باشد چه اگر قرآن آورده نمیشد وعده که در انجیل بود بآمدن قرآن
در فلان وقت و بطلان آن باطل میشد یا حکمی که در انجیل یا هر کتاب الهی بود که جایز نیست اختلاف از روی طمع اصلا
باطل میشد و جدا کننده حلال از شبهات حرام چه حکم قرآن به پیروی طمع نیست بلکه از روی دانش الهیست آن کتاب صاحب
این صفتها قرآنست پس از آن سخن آرید تا این صفتها از آن معلوم شما شود و آن بخودی خود سخن نمی‌آید هرگز برای شما
و این صفتها از آن معلوم نمیشود بلکه من که زبان قرآنم خبر میدهم شما را از جانب قرآن بدرستی که در قرآن هست دانش هرچه
نسبت دارد بآنچه گذشته و دانش هرچه نسبت دارد بآنچه گذشته و دانش هرچه بآینده تا روز قیامت مراد اینست که آنجا
هست اما عقل مردمان بآنجا هست نمیرسد و احتیاج دارند در دانستن آنجا به بیان امام زمان از دوازده امام و در قرآن است
دیوان هر نزاعی که میان شما شود و بیان آنچه نسبت دارد بمسایلی که شما در آن شده اید اهل اختلاف را این زمانه که بعد از
گذشته و پیش از آینده است مراد اینست که در زمان پیغمبر اختلاف نبود و بعد و این زمان میکنید پس اگر میپرسیدید مرا از آنچه
گفتم هر آینه یاد میدادم شما را مراد اینست که مرا از آن نشنیدید و از پی امامان ضلالت رفتید و همان شد که بود **هشتم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قد ولدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وانا اعلم کتاب الله وفیه بدء الخلق وما هو کائن
الی یوم القیامة وفیه خبر السماء وخبر الارض وخبر الجنة وخبر النار وخبر ما کان وما هو کائن اعلم ذلک کانی انظر الی کفی ان الله
یقول فیه تبیان کل شیء **شرح** مضمون این می آید در کتاب الایمان والکفر حدیث پنجم باب الکتمان که باب نود و هشتم است
ولدنی بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التولید بشارت بولادت کسی در زمان آینده است بامثال آنچه می آید در
کتاب الحجة در حدیث دوم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام بعنوان حدیث قدسی که ... جعفر
اراد علیه ... البدء بفتح با یکنقطه و سکون دال بی‌نقطه و همزه ابتدا کردن چیزی و مراد اینجا هر چیزیست که گذشته باشد
... ذلک مجموع چیزهاییست که مذکور شد و علم بعض آن مجموع که حوادث آینده است بانزول است که علم بحوادث آن سال
در شب قدری که ابتدای آن سالست مثلا بهم میرسد باستنباط از قرآن و در اعتقاد بحوادث آن سالی که پیش از آن
شب قدر بهم رسیده باشد بدا میرود و چون پیش از استنباط از قرآن است چنانچه می آید در کتاب التوحید در باب بیست
و چهارم که باب البداست در سوره نحل چنین است و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء پس تبیان منصوب و مضاف
بکل است و فیه متعلق به یقول و تبیان کل قرائتی غیر مشهورست در تبیانا لکل در سوره نحل یا نقل مضمونست و میتواند بود که تبیان
مرفوع و مبتدا باشد و فیه خبر پیش باشد و نقل مضمون باشد برای اشارت باینکه تبیان حال نیست بلکه مفعول له است **یعنی**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بتحقیق فرزنده بولادت من داده رسول الله صلی الله علیه و آله با نحوی که از او میدانم
او هم و من میدانم قرآن را و در قرآن هست هرچه شده و گذشته و هرچه میشود تا روز قیامت و در قرآن هست حکایت هرچه
در آسمانست و حکایت هرچه در زمین است و حکایت احوال بهشت و احوال آتش جهنم و حکایت آنچه شده و در بهشت و جهنم
و آنچه میشود در آن و میدانم جمیع آنها را بعد از استنباط از قرآن بی شک و شبهت چنانچه نگاه میکنم بدست خود و در آن شکی
ندارم بیان این آنست که الله تعالی میگوید در قرآن که تنزیل قرآن بر تو برای بیان بی شک هر چیز است **نهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وفصل ما بینکم ونحن نعلمه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
در قرآن هست حکایت آنچه نسبت دارد بچیزی که پیش از شما شده و حکایت آنچه نسبت دارد که بعد از شما میشود و دیوان هر نزاعی که
میان شماست و ما خانواده پیغمبر میدانیم معنیهای قرآن را **دهم اصل** عن سماعة عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له اکل شیء
فی کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله او تقولون فیه قال بل کل شیء فی کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله **شرح**
روایتست از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که آیا هر چیز بیان شده در کتاب خدا و بیان پیغمبرش صلی الله
علیه و آله یا میگویند مردمان آن چیز از پیش خود به پیروی ظن در چیزی از احکام ... جایز است چون در کتاب خدا و بیان رسولش هم چیز

نیست یا مراد آنست که مردمان سخن دروغ میگویند در اینکه هر جزو از کتاب خدا و بیان رسولش حجت و بنا بر این میتوانند بود که
یتقولون بضم یا و فتح قاف و تشدید واو مکسوره باشد یعنی اینکه افترا میکنند امام گفت که بلکه هر جزو بیان شده در کتاب خدا
و بیان پیغمبرش صلی الله علیه و آله در کتاب جامعه چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق **باب بیست و دوم اصل**
بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِیثِ شرح این باب بیان سبب منافات حدیثهاست با هم و بیان اینکه در صورت منافات
چه باید کرد در این باب دوازده حدیث است و سیزده حاصل اگر آنچه در ذیل حدیث یازدهم است حدیثی علیحده باشد

اول اصل عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ قُلْتُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِنِّی سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِی ذَرٍّ شَیْئاً
مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِیثَ عَنْ نَبِیِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ غَیْرَ مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْکَ تَصْدِیقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَیْتُ
فِی أَیْدِی النَّاسِ أَشْیَاءَ کَثِیرَةً مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِیثِ عَنْ نَبِیِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِیهَا وَ تَزْعُمُونَ
أَنَّ ذَلِکَ کُلَّهُ بَاطِلٌ أَ فَتَرَى النَّاسَ یَکْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مُتَعَمِّدِینَ وَ یُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ **شرح** روایت
از سلیم بن قیس هلالی گفت که گفتم امیر المؤمنین علیه السلام را که بدرستی که شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از بیان
معنی متشابهات قرآن و حدیثهایی را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مخالف آنچه در دستهای مردمانست بعد از آن شنیدم از
تو بیان راستی آنچه از سلمان و مقداد و ابوذر شنیده ام و دیدم در دستهای مردمان چیزهای بسیار از بیان معنی متشابهات
قرآن و از حدیثهایی که لفظ آنها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که شما خانواده پیغمبر مخالفت ایشان میکنید در آنها و
میگویید که آنها همه بکار نیامدنی است آیا پس اعتقاد تو آنست که بکار نیامدن آنها بسبب آنست که مردمان افترا میکنند
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و السلام و بیان معنی متشابهات قرآن میکنند بخواهشهای خود بی آنکه شنیده باشند یا وجهی
دیگر دارد **اصل** قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ إِنَّ فِی أَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ کَذِباً وَ نَاسِخاً وَ
مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْکَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَماً وَ قَدْ کُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِیباً
فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ کَثُرَتْ عَلَیَّ الْکَذَّابَةُ فَمَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ کُذِبَ عَلَیْهِ مِنْ بَعْدِهِ **شرح** الکذابة
بفتح کاف و تشدید ذال با نقطه جمع کذاب بفتح کاف و تشدید ذال دروغگویان دانسته **یعنی** سلیم گفت که پس امیر المؤمنین
علیه السلام رو آورد بر من پس گفت که بتحقیق پرسیدی این مشکل را پس بفهم جوابی را که میگویم بدرستی که در دستهای مردمان
هست از تفسیر و حدیث بکار آمدنی و بکار نیامدنی و آن پنج باعث دارد اول اینکه بعض حدیث راست است و بعضی دروغ
و السلام و باین سبب این بعض بکار نیامدنی است دوم اینکه بعض حدیث برطرف کننده حکم حدیث دیگر است و بعضی برطرف
کرده شده بحدیث دیگر و باین سبب این بعض بکار نیامدنی است سوم اینکه بعض تفسیر آیتی است که در همه مردم است مثل و عندنا الاثان در
سوره لقمان و عنکبوت یا در همه اوقات است مثل لا یعلم الغیب الا الله و بعض تفسیر آیتی است که در بعض مردم است مثل و وصینا
الانسان در سوره احقاف چنانچه می آید در کتاب الحجه در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیهما السلام که مراد بانسان در اینجا
امام حسین علیه السلام است یا در بعض اوقات مثل و ما یعلم تاویله الا الله که برای تبلیغ در حال نزول است و مردمان غافل میشوند
و برای همه تفسیر میکنند و باین سبب بکار نیامدنیست چهارم اینکه بعض تفسیر محکم قرآنست و بعض تفسیر متشابه قرآنست و مردمان بظن
نظر خود گفته اند و باین سبب بکار نیامدنیست پنجم اینکه بعضی حدیثی است که راوی آن چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله در
زمانش نا بجای کلام ایستاد بر حالی که نصیحت کننده بود پس گفت که ای مردمان بتحقیق بسیار شده اند بر من افترا کنندگان
و السلام پس هر که افترا کند بر من و السلام پس باید قرار گیرد در جای نشستن خود از جاهای آتش جهنم که البته بآتش جهنم میرود
عجب آنکه باز افترا کرده شد بر پیغمبر بعد از آن سفارش **اصل** وَ إِنَّمَا أَتَاکُمُ الْحَدِیثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَیْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٍ مُنَافِقٍ
یُظْهِرُ الْإِیمَانَ مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ لَا یَتَأَثَّمُ وَ لَا یَتَحَرَّجُ أَنْ یَکْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ
مُنَافِقٌ کَذَّابٌ لَمْ یَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ یُصَدِّقُوهُ وَ لَکِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ فَأَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ

لَا یَعْرِفُونَ حَالَهُ وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِینَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ
لِقَوْلِهِمْ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْکَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ
وَ أَکَلُوا بِهِمُ الدُّنْیَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوکِ وَ الدُّنْیَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ **شرح** چون سوال سلیم از تفسیر قرآن و در نقل
لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله بوده نه در حدیث غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و نه در نقل معنی حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله بوده نه در حدیث غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و از آن پنج باعث که مذکور شد اول و پنجم در نقل حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله میرود
نه در تفسیر قرآن و دوم در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله میرود و در تفسیر قرآن نیز اگر چه میرود اما فایده ندارد چه
ناسخ در قرآن همچو منسوخ در آن مذکور است و سوم و چهارم در تفسیر قرآن میرود نه در نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
و فایده که اصحاب کرده اند بسبب نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر بود جواب را در باب نقل لفظ حدیث رسول الله
صلی الله علیه و آله پیش انداخت تا بیان هر قسم نقل لفظ حدیث باطل نماید و بعد از آن بیان یک قسم نقل لفظ حدیث حق نماید که مجموع
چهار قسم شود و بتقریب آن بیان دو قسم تفسیر باطل دو قسم نقل معنی حدیث باطل نماید و بیان تفسیر قرآن که حق است و نقل معنی حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله که حقست نماید متصنع خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو متصنع جمله حالست از ضمیر مستتر در یظهر و الاسلام
گرویدن بربوبیت الله تعالی است خواه ببعض دل و خواه بتمام دل و ایمان گرویدن بربوبیت الله تعالی است بتمام دل چنانچه می آید در
کتاب الایمان و الکفر در باب ان الایمان یشرک الاسلام و الاسلام لا یشرک الایمان و در دو باب بعد از آن اینکه دخول در اسلام
پیش از دخول در ایمانست الزور بضم زای با نقطه و سکون واو و را بی نقطه دروغی که محض زبانست و برای منصب فتوی
یا مال دنیا یا مانند آنهاست مثل مجتهدان مخالفان از روی اجتهاد را باینکه اعلای مراتب و بهترین خصلتها و باعث بهترین
ثوابهاست و باعث نظام دین و دنیاست با وجود اینکه دل ایشان میداند که منافی محکمات قرآنست که در نهی از اختلاف
از روی ظن است چنانچه گفته در سوره نحل که و لا تقولوا لما تصف ألسنتکم الکذب ان لهم الحسنی بنا بر اینکه وصف بمعنی موج باشد و الکذب
مفعول به تصف باشد و ان بتقدیر بان باشد و ظرف متعلق بتصف باشد کذب بفتح کاف و کسر ذال دو معنی دارد اول
مقارن دروغ مثل وجای و اما قیصه بدم کذب دوم دروغ بکسر کاف و سکون ذال بمعنی دروغ است و دروغ دو معنی دارد
اول خبر مخالف واقع چنانچه مشهور است دوم خبر مخالف حق چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث هفدهم باب الکذب
که قول یوسف انکم لسارقون و قول ابراهیم بل فعله کبیرهم موافق واقع نبود و کذب نبود و همین جا مناسب است چه مراد اینجا مناسب
است چه مراد اینجا فتوی در حلال و حرام از روی ظنست و آن چون بی خطا در بعض احکام نمی باشد مقارن دروغ است البته
و چون مقتضی تجویز فتوی از روی ظنست باین اعتبار مخالف واقع است و چون حرام است مخالف حق است هر چند که موافق واقع
افتد چنانچه الله تعالی گفته در سوره نحل بعد از سابق بی فاصله که و لا تقولوا لما تصف ألسنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام بنا بر اینکه
لام تعلیلیه و متعلق بمنع در لا تقولوا باشد و ما مصدریه باشد و وصف بمعنی موج باشد و الکذب مفعول به تصف باشد و هذا حلال
و هذا حرام مقول قول باشد و بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که
باب مجالسة اهل المعاصی است و نظیر این آیتست که الله تعالی در سوره نور کسی را که نسبت زنا به دیگری دهد و چهار گواه نیاورد
کاذب شمرده هر چند که موافق واقع گفته باشد البهتان مصدر باب منع افترای دروغ بر الله تعالی و ان عاقبت فتوای از روی
ظن است بشرط اینکه باعث آن فتوی مروج فتوای از روی اجتهاد باشد باینمعنی که از روی اصرار باشد و از قبیل لمم یعنی
گناهی که آدمی میکند و از آن دلگیر است و معترف بگناه خودست نباشد چنانچه گفته در سوره نحل بعد از سابق بی فاصله که لتفتروا
علی الله الکذب بنا بر اینکه لام برای عاقبت باشد و اشارت باشد باینکه اصرار کسی در فتوای از روی ظن در حلال و حرام
چنانکه گذشت افترای کذب بر الله تعالی نیز هست چون معنی هر خبر لیست که محض زبانست و دل موافق آن نیست خواه آن
فتوای موافق واقع افتد و خواه مخالف **یعنی** و نیامده شما را نقل لفظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله مگر از چهار قسم راوی

لیست این نزاع قسم چهارم اول مردی منافق که اظهار کمال فرمان برداری خدا و رسول میکند و حال آنکه او ساختگی کننده است بر خوی
گرویدن به ربوبیت الله تعالی مراد او نیست که چون در باطن مشرک است در اسلام نیز داخل نشده چه جای ایمان خود را از گناه
نگاه نمیدارد و هیچ مضایقه نمیکند از دروغ گفتن بر رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته پس اگر میدانستند مردمان که او
منافق بغایت دروغگوست قبول نمیکردند از او روایتش را و لیکن میگفتند که این مرد
بتحقیق همراه بوده رسول الله را صلی الله علیه و آله و دیده او ضبط او را و شنیده از او احکام الهی را پس فرا گرفتند از ان
مرد روایتش را بر حالی که نمیدانستند حال آن مرد را و بتحقیق الله تعالی خبر داد رسول را صلی الله علیه و آله از حال منافقان
بانچه خبر داده او را و در قرآن وصف کرد ایشان را بانچه وصف کرده ایشان را در قرآن بانیز روشی که گفته در سوره منافقین که
و چون ببینی منافقان را خوش آید ترا بدنها و مجموع اعضای ایشان و اگر گویند سخن گوش می اندازی برای سخن ایشان مراد این است
که ظاهر زبان ایشان بسیار خوب است بعد از ان ماندند آن منافقان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پس نزدیکی جستند بسوی
ابی بکر و عمر و عثمان و معویه که پیشوایان گمراهیند و خوانندگان مردمان بسوی آتش جهنم خواندن به تزویر و فتوای از روی ظن
و افترای دروغ بر الله تعالی این اشارتست باینکه آن پیشوایان نیز در قسم اول داخلند و سرکرده ایشانند و میتوانند بود
که بالتزام متعلق بتقربوا باشد لیکن خالی از این اشارت نمیشود پس آن پیشوایان گمراهی کارها بان منافقان فرمودند و حکم ها
دادند بایشان و سوار کردند آن منافقان را بر گردن مردمان همه بجهلوی پادشاهان و دنیا را از ان می افتند مگر کسی که نگاه دارد
باشد او را الله تعالی از این آلودگی پس این قسم که مذکور شد که مجموع پیشوایان گمراهی و عاملان ایشان است یکی از ان چهار
قسم راویست مخفی نماند که این تکرار برای این شده که کسی خیال نکند که پیشوایان گمراهی داخل این قسم نیستند اصل
ورجل سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا لم یحفظه علی وجهه و وهم فیه و لم یتعمد کذبا فهو فی یده یقول به و یعمل به و یرویه
فیقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله فلو علم المسلمون انه وهم لم یقبلوه و لو علم هو انه وهم لرفضه شرح و قسم
دوم راوی لفظ حدیث پیغمبر روایتیست که شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله پس از یاد نداشته آنرا بر وجهی که بیان کرده
تعالی اینرا که او غلط کرده قبول حدیث او نمیکردند و اگر میدانست خودش که غلط کرده هر آینه ترک آن حدیث میکرد اصل
و رجل ثالث سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا امر به ثم نهی عنه و هو لا یعلم او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به و هو لا
یعلم فحفظ منسوخه و لم یحفظ الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه و لو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه شرح
و قسم سوم راوی لفظ حدیث پیغمبر روایتیست که شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را که امر کرده پیغمبر بان چیز و بعد از شنیدن
او پیغمبر نهی کرده از ان چیز و او نمیداند آن نهی را یا شنیده از پیغمبر که نهی کرده از چیزی و بعد از شنیدن او پیغمبر امر کرده بان و او
نمیداند آن امر را پس نگاهداشته برطرف شده حدیث را و ندانسته برطرف کننده را پس اگر میدانست خودش که آن حدیث
برطرف شده است هر آینه ترک میکرد آنرا و اگر میدانستند مسلمانان وقتی که شنیدند آن حدیث را از او که برطرف شده است
هر آینه ترک میکردند آنرا اصل و آخر رابع لم یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله مبغض للکذب خوفا من الله و تعظیما
لرسول الله صلی الله علیه و آله لم ینسه بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه و لم ینقص منه و علم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ و رفض المنسوخ شرح و قسم دیگر راوی لفظ حدیث پیغمبر علیه السلام که قسم چهارم است دروغ نبسته بر رسول الله صلی
الله علیه و آله دوست نمیدارد دروغ را از ترس الله تعالی و از بزرگ داشتن رسولش صلی الله علیه و آله فراموش نکرده چیزی
را بلکه نگاهداشته آنچه را که شنیده از پیغمبر چنانچه باید پس نقل کرده آنرا چنانچه شنیده زیاد نکرده در ان چیزی و کم نکرده
از ان چیزی و تمیز کرده حدیث برطرف کننده را از حدیث برطرف شده پس عمل به برطرف کننده کرده و ترک کرده برطرف شده
را اصل فان امر النبی صلی الله علیه و آله مثل القرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه قد کان یکون من
رسول الله صلی الله علیه و آله الکلام له وجهان و کلام عام و کلام خاص مثل القرآن و قال الله عز و جل فی کتابه ما آتاکم

الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا فیشتبه علی من لم یعرف و لم یدر ما عنی الله به و رسوله صلی الله علیه و آله شرح چون
فارغ شد از بیان چهار قسم نقل لفظ حدیث خواست که بتقریب بیان قسم چهارم بیان کند دو قسم تغییر قرآن را دو باطل و یکی
و یکی حق و دو قسم نقل معنی حدیث را دو باطل و یکی حق می آید در باب پنجاه و دوم کتاب الحجة که آیت ما آتاکم دال بر تفویض
الله تعالی است اظهار بعض کارهای دین را به رسول و اوصیای او علیهم السلام یعنی بیان این آنست که کار پیغمبر صلی الله علیه و آله
گاه تشریع باشد مانند آیات قرآن که بعضی برطرف کننده بود و بعضی برطرف شده و بعضی در بعضی الفت بود و بعضی در جمیع الفت و
بعضی صریح در معنی بود و بعضی محل اشتباه بیان این آنست که بتحقیق گاهی واقع میشد از رسول الله صلی الله علیه و آله سخنی که در معنی
آن دو راه و دو احتمال بود و واقع میشد از او سخنی که در جمیع الفت بوده و سخنی که در بعضی بود مانند قرآن و این بر حالی بود که
الله تعالی گفته بود در کتاب خود در سوره حشر که آنچه داده پیغمبر شما را پس فرا گیرید آنرا و آنچه نداده و منع کرده شما را از ان پس خود
را از ان نگاه دارید مراد بانچه داده چیزیست که گفته بایشان و منسوخ نشده خواه در امر و خواه در نهی و خواه در غیر اینها و مراد
بانچه منع کرده از ان چیزیست که نگفته بایشان و تعبیر از ان بما نهاکم عنه برای اشارت بنهی از کثرت سوال است چنانچه
گذشت در حدیث پنجم باب سابق و مخالفان نیز اقرار باین دارند چنانچه در کتاب مسلم نقل شده از پیغمبر علیه السلام که گفت که ما
نهیتکم عنه فاجتنبوه و ما امرتکم به فافعلوا منه ما استطعتم فانما اهلک الذین من قبلکم کثرة مسائلهم و اختلافهم علی انبیائهم آنچه
نهی کردم شما را از ان پس دوری کنید از ان و آنچه امر کردم شما را بان پس بجا آرید از ان آنچه توانید و بسیار پرسیدن جهت
جهتی نکرده احتمالی را که پیش از شما بوده اند مگر بسیاری پرسیدن ایشان و افترای ایشان بر پیغمبران خود پس بنا بر اینکه
معنی قرآن و حدیث دو احتمال داشت و احتمال قصد جمیع و قصد بعضی در اینها بود و پیغمبر منع کرده بود اصحاب خود را از بعض
پرسیدنها پنهان میماند بر کسی که نمیشناخت و نمیدانست حقیقت سخن را آنچه مراد الله تعالی بود از قرآن و آنچه مراد پیغمبر بود
صلی الله علیه و آله از حدیث مراد نیست که بنا بر اینها دو قسم تغییر قرآن بکار نیامد و بهم رسید و دو قسم نقل معنی حدیث بکار نیامد و
بهم رسید اصل و لیس کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان یسأله عن الشیء فیفهم و کان منهم من یسأله و لا یستفهمه حتی
ان کانوا لیحبون ان یجیء الاعرابی و الطاری فیسأل رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یسمعوا و قد کنت ادخل علی رسول الله صلی الله
علیه و آله کل یوم دخلة و کل لیلة دخلة فیخلینی فیها ادور معه حیث دار شرح چون جای تعجب است اینکه پیغمبری که فرستاده شده
باشد بجمیع خلایق برای بیان احکام الهی منع کند خلایق را از پرسیدن بعضی مسایل از خودش خواست که بیان کند که تعجب
برطرف شود و معلوم میشود که چنانچه الله تعالی جمیع آیات قرآن را محکمات نساخت بلکه بعضی را متشابهات ساخت تا حاجت بهم
در زمانش بحاجت بجانشین پیغمبر بعد از ان زمان تا روز قیامت ظاهر شود پیغمبر علیه السلام نیز جمیع احادیث خود را محکم نساخت
و تربیت کرد جانشین خود را و ظاهر ساخت مرتبه علم او را در میان خلایق و منع کرد خلایق را از پرسیدن پیغمبر تا خلایق آن مسایل
را از جانشین بپرسند و در این دو فایده است اول اینکه خلایق جانشین را بشناسند و جانشینی او ظاهر شود و بر همه کس و بر
مخالفان او حجت تمام شود دوم اینکه چون اهل باطل بسیار دانا بودند اهل دین شود پس اگر دعوای جانشینی کنند مردمان بدانش ایشان
بازی خورند و گمراه شوند و اگر نکنند مردمان بعد از ایشان احتمال جانشینی در ایشان قرار دهند و نشانی جانشین کجا
کنند الدخلة بکسر دال بی نقطه و سکون خاء بانقطه نوعی از داخل شدن که برای طلب علم باشد مثلا بفتح دال یک داخل
شدن و بهره و اینجا مناسب است الاخلاء کسی را داخل خلوت خانه کردن و التخلیة منع نکردن کسی را از آنچه خواهد و هر دو اینجا
مناسب است پس میتواند بود که فیخلینی بسکون خاء و تخفیف لام مکسوره باشد و میتواند بود که بفتح خاء و تشدید لام باشد
و بر هر تقدیر مراد قدر مشترک میان دو صورتست اول اینکه بدیگران میگفت که جا فراخ کنید و دور تر نشینید تا مرا اینجا بگوی
خود نشانند و اسرار گوید دوم اینکه بدیگران میگفت که بیرون روید و اینجا اشارتست بتغییر آیت سوره

مجادله یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم واذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر بنا بر اینکه الذین آمنوا در دوم عبارت از ائمه علیهم السلم باشد موافق
آنچه می آید در کتاب الحجة در اخبار حدیث هفتم باب بیستم که باب فرض طاعة الائمة علیهم السلم است و در حدیث دهم مولد
ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم که باب صد و بیست و دوم است زیرا که جمیع مخاطبان در ایمان یعنی اهل داخلند بقرینه یا ایها
الذین آمنوا و مراد بالذین اوتوا العلم پیروان ائمه علیهم السلم باشد که علم با ایمان یعنی اخص برای آنکه ائمه دارند و استفاده
علم از ایشان میکنند مثل سلمان و ابوذر و مقداد **یعنی** و نیستند همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله صاحب این
صفت که در زمان پیغمبر پرسیده باشند پیغمبر را از چیزی پس می فهمیده باشند جواب او را اول مراد آنست که چون پیغمبر را
خوش نمی آمد از بعضی پرسیدنها بعضی اصحاب نمی پرسیدند چیزی را که میخواستند و بعضی می پرسیدند و جواب را با او نمی فهمیدند
و بود از جمله اصحاب کسی که میپرسید و جواب را می فهمید با وجود آن طلب فهمانیدن جواب نمیکرد از پیغمبر به بیانی دیگر و اختر
باشد در جهل خود میماندند که حتی این پیغمبر را آنکه پرسیدن خوش نیاید تا جدی که بهتر است که حال این بود که اصحاب پیغمبر امید
میداشتند اینرا که آید بادیه نشینی و کسی که تازه آمده باشد از شهری دیگر پس بپرسد رسول الله صلی الله علیه وآله از مسایل
تا ایشان بشنوند جواب او را بتحقیق بودم که داخل میشدم بر اسرار رسول الله صلی الله علیه وآله هر روز یکبار و هر شب یکبار از برای
طلب علم بمسایل پس داخل خلوت خانه میکرد مرا در آن داخل شدن و حال آنکه میگردیدم با او هر جا که گردیده بود با خبر که
یاد میگرفتم از وی هر چه را که دانسته بود در هر مسئله که میخواستم یا مراد آنست که منع نمیکرد مرا از اینکه گردم با او هر جا که گردیده
بود منع نماند که این منافات ندارد با منع اصحاب از پرسیدن مسایل غیر ضروری و از بسیار پرسیدن ضروری چه امام را دانستن
جمیع مسایل ضروریست و پرسیدن آنها برای او بسیار نیست و آن منع برای رعایت طرف اوست و باین اشارت کرد که گفت
اصل قد علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله انه لم یصنع ذلک باحد من الناس غیری فربما کان فی بیتی یأتینی رسول
الله صلی الله علیه وآله اکثر ذلک فی بیتی وکنت اذا دخلت علیه بعض منازله اخلانی واقام عنی نساءه فلا یبقی عنده
غیری واذا اتانی للخلوة معی فی منزلی لم تقم عنی فاطمة ولا احد من بنی وکنت اذا سألته اجابنی واذا سکت عنه وفنیت مسائلی
ابتدأنی **شرح** بتحقیق دانسته اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اینرا که نکرد پیغمبر این سلوک را با کسی از مردمان
غیر من پس چون این سلوک از همیشه در خانه پیغمبر میشد باعث زیادتی حسد منافقان میشد و بیرون میشد بسیار بود که این
سلوک پیغمبر با من در خانه من بود با پرورش که می آمد نزد من در خانه من رسول الله صلی الله علیه وآله بیشتر وقت خلوت کردن
و عادت این بود که وقتی که داخل میشدم بر او پیغمبر در خانهای پیغمبر داخل خلوت خانه میکرد مرا و بر میخیزانید از مجلس من
زنانش را پس میماند نزد او کسی غیر من و وقتی که پیغمبر می آمد نزد من برای خلوت کردن بر نمی خیزانید فاطمه علیها السلم را و نه
یکی از فرزندانم را و عادت این بود که چون می پرسیدم او را از چیزی جواب میگفت و چون خاموش میشدم و تمام میشد سوالهای
من خود پرسش میکرد از بسیاری جد او در تربیت من **اصل** فما نزلت علی رسول الله آیة من القرآن الا اقرأنیها و
املاها علی فکتبتها بخطی **شرح** الاقراء درس گفتن الاملاء خواندن چیزی بر کسی تا نویسد و مراد اینجا گفتن معنی آیات قرآنست
تا نوشته شود پس بنا بر این سلوک پیغمبر با من و جد او در تربیت من فرود نیامد بر رسول الله صلی الله علیه وآله هیچ
آیتی از قرآن مگر اینکه درس گفت پیغمبر آن آیت و خواند در اثنای درس گفتن بر من چرا که نسبت با آن آیت در شت بر من
تا نویسم پس نوشتم آنها را بخط خود که گذشت در حدیث چهارم باب بیستم کتاب جامع از آن جمله است **اصل** وعلمنی
تأویلها وتفسیرها وناسخها ومنسوخها ومحکمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان یعطینی فهمها وحفظها فما نسیت
آیة من کتاب الله ولا علما املاه علی وکتبته منذ دعا الله لی بما دعا وما ترک شیئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهی

کان

کان او یکون ولا کتاب منزل علی احد قبله من طاعة او معصیة الا علمنیه وحفظته فلم انس حرفا واحدا **شرح** الامر والنهی فرمودن
و منع کردن و مراد اینجا امارت امام حق است در زمان استقلال او بحکومت تنها کان و یکون المجموع من حیث المجموع امر و نهی
راجع است چه تعبیر از آن باستقلال در حکومت میتوان کرد و مراد بکتاب در ولا کتاب جزئیست که القضای حتم الهی بر سر مردمان
آمده از راحتها و تعبها من در من طاعة برای کاسبیت است الطاعة والمعصیة فرمان برداری و نافرمانی و مراد اینجا طاعت
و معصیت امم سابقه است رسل سابقه را الحرف کناره و مراد اینجا چیز سهلست چه کناره چیز سهلتر می باشد از میانش
یعنی و آموخت مرا معنی و در آیتها و معنی نزدیک آیتها و آموخت مرا برطرف کننده از جمله آیتها و برطرف شده از جمله آیتها
و آموخت مرا معنیهای آیت صریح از جمله آیتها و معنیهای آیت غیر صریح از جمله آیتها چه میتوانند بود که آیتی صریح در یک معنی باشد
چندین معنی دیگر داشته باشد که آنها غیر صریح باشد و آموخت مرا آیتهائی که مخصوص بعض امت است و آیتهائی که در جمیع امت
است و طلبید از الله تعالی که روزی مرا فهمیدن و نگاه داشتن آنها مراد بفهمیدن آنها نیست که تصور کند آنچه را که گفت در معنی
آنها و تصور کند اینرا که چگونه آن معنیها با لفظها موافق است پس فراموش نکردم هیچ آیتی را از کتاب خدا و هیچ علمی را که چیزی
که نسبت بآنها داشت که پیغمبر خوانده بود بر من تا نویسم و من نوشته بودم از آن وقت که دعا کرد برای من با آنچه دعا کرد و
مذکور شد اجمالا و وا نگذاشت پیغمبر چیزی را که آموخته بود او را الله تعالی نه از حلال برای اینکس نه از حرام برای اینکس نه
از امر دیگران بواجب و نه از منع دیگران از حرام مراد تعلیم کیفیت سلوک در میان خلایق است در زمان ظهور خلافت
بحق خواه آنچه واقع شد که ظهور خلافت امیر المؤمنین باشد و خواه آنچه واقع خواهد شد که ظهور خلافت صاحب الزمان علیه السلم
است اشارتست بتفاوت بسیار در میان آن دو سلوک و نه قضای جبری که فرود فرستاده شده باشد بر کسی پیش از پیغمبر علیه وآله
السلم بسبب فرمان برداری و نافرمانی مگر آنکه آموخت پیغمبر مرا آن چیز پس فراموش نکردم یک حرف را مخفی نماند که از این تقریر
که کردیم ظاهر میشود که ضمیر بارز در اقرأنیها بآیت راجع است نه بآیتها که مفهوم است از کلام چه استثنا درست نمیشود و ضمیر
املاها و ضمیر کتبتها نیز بآیت راجع است لیکن بحذف مضاف پس تقدیر کلام اینست املی معناها علی فکتبت معناها و ضمیر تأویلها
و باقی ضمیرها بآیتها راجع است نه بآیت چه در هر آیتی ناسخ و منسوخ فرض کردن مثلا بسیار دور است **اصل** ثم وضع یده
علی صدری ودعا الله لی ان یملأ قلبی علما وفهما وحکما ونورا فقلت یا نبی الله بابی انت وامی منذ دعوت الله لی بما دعوت
لم انس شیئا ولم یفتنی شیء لم اکتبه افتتخوف علی النسیان فیما بعد فقال لا لست اتخوف علیک النسیان والجهل **شرح**
الحکم بضم حاء بی نقطه و سکون کاف حکمت و آن ترک پیروی خواهش نفس است التخوف ترس پنهان که در دل کسی است و
اظهار نکند الجهل ناروانی و ناخردمندی و بیهوده و اینجا مناسب است **یعنی** بعد از اینها هم گذاشت دست خود را بر سینه من
و طلبید از الله تعالی برای من اینکه پر کند دل مرا از دانش و فهمیدگی و حکمت و روشنی پس گفتم که ای نبی الله پدرم و مادرم
فدای تو باد از آن وقت که طلبیدی از الله تعالی برای من آنچه را با آنچه طلبیدی فراموش نکرده ام چیزی را و چیزی از من فوت
نشده که ننوشته باشم مراد آنست که همه چیز را نوشتم آیا پس بنا بر اینکه دعای دیگر بکنی میترسی بر من که فراموش کنم چیزی را
بعد از این پس گفت که نه نمیترسم که ترسم بر تو فراموشی را و نادانی را یا ناخردمندی را از اینجا ظاهر میشود که تاکید دعای مستجاب
میتوان کرد **دوم اصل** عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان وفلان
عن رسول الله صلی الله علیه وآله لا یتهمون بالکذب فیجیء منکم خلافه قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن **شرح**
روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفتم امام را چه چیز دارد اینکه جماعتها روایت میکنند
لفظ حدیثی را از چندین کس از اصحاب پیغمبر که ایشان از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیده اند آن لفظ حدیث را و حال
آنکه آن چندین کس و این جماعتها تهمت زده نمیشوند بدروغ چه که تواتر رسیده حدیث ایشان پس از آن صادر میشود
از شما حدیثی که منافی آن حدیث است امام علیه السلم گفت که براستی که حدیث پیغمبر علیه وآله السلم گاهی منسوخ میشود چنانچه آیت

تر آن گاهی منسوخ میشود و مراد این نیست که ایشان دروغ گفته اند لیکن آنچه ما میگوییم حق است نه آنچه ایشان روایت کرده اند چه
منسوخ داخل باطل است چنانچه در حدیث سابق بیان شد و از اینجا ظاهر میشود که مراد از فلان و فلان دو کس تنها نیست بلکه مراد
عدد لیست که بحد تواتر رسیده اند **سوم اصل** عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ
فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ فَقَالَ إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي
عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ أَمْ كَذَبُوا قَالَ بَلْ صَدَقُوا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُهُمُ اخْتَلَفُوا فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُ
أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَنْسَخُ ذَلِكَ
الْجَوَابَ فَنَسَخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضاً **شرح** روایت است از منصور بن حازم گفت که گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام
که چه وجه دارد اینکه میپرسم ترا از مسئله پس جواب میگویی مرا در آن مسئله بجوابی بعد از آن می آید نزد تو غیر من پس جواب
میگویی او را در همان مسئله بجواب دیگر که منافی جوابیست که بمن گفتی پس امام گفت که بدرستی که ما جانشینان پیغمبر جواب
میگوییم مردمان را گاهی بزیادتی از آنچه پیغمبر گفته و گاهی بکمی از آنچه پیغمبر گفته مراد اینست که ما تقیه گاهی میکنیم اما پیغمبر هرگز جواب از
روی تقیه نگفته و زیاد و کم از گفته الله تعالی نکرده راوی گفت که گفتم که پس بنابر آنکه پیغمبر زیاد و کم نگفته خبر ده مرا از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و آله که بعدد تواتر رسیده اند راست گفته اند بر محمد در لفظ حدیثی که از او نقل کرده اند یا دروغ گفته اند
گفت که دروغ نگفته اند بلکه راست گفته اند راوی گفت که گفتم که پس بنابر اینکه در حدیث پیغمبر تقیه نمی باشد چه وجه دارد
که اختلاف کرده اند در نقل حدیثهای پیغمبر و هر دو طرف بعدد تواتر اند گفت که آیا نمیدانی که مردی می آمد نزد رسول الله صلی
الله علیه و آله پس می پرسید او را از مسئله پس جواب میگفت او را در آن مسئله بجوابی بعد از آن می آمد از جانب الله تعالی
نسبت بزمان بعد از آن جواب حکمی تازه که نسخ میکرد آن جواب اول را پس آن اختلاف تقیه نیست بلکه نسخ کرده
احادیث پیغمبر بعضی از آن بعض دیگر را **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي يَا زِيَادُ مَا تَقُولُ لَوْ أَفْتَيْنَا
رَجُلًا مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا بِشَيْءٍ مِنَ التَّقِيَّةِ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَنْتَ أَعْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِنْ أَخَذَ بِهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَعْظَمُ أَجْراً **شرح** روایت
از ابو عبیده که نامش زیاد بود از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت مرا که ای زیاد چه میگویی اگر فتوی دهیم ما جانشینان
پیغمبر مردی را از دوستداران خود بچیزی که در آن تقیه باشد و از گفته پیغمبر کمی یا زیادتی داشته باشد گفت که گفتم امام را که تو بهتر
میدانی قربانت شوم گفت که اگر عمل کند بآن فتوی پس آن بهتر است برای او و بیشتر است از روی ثواب از عمل اصحاب
پیغمبر بفتوای او که احتمال تقیه در آن نبوده چه شیطان در اینجا وسوسه بسیار میکند و در آنجا اثر نمیکرد **پنجم اصل**
وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِنْ أَخَذَ بِهِ أُوجِرَ وَ إِنْ تَرَكَهُ وَ اللَّهِ أَثِمَ **شرح** و در روایتی دیگر آخر حدیث چنین است که اگر عمل کند بآن
فتوای تقیه مزد داده میشود و اگر عمل نکند بخدا قسم که گناه کار میشود **ششم اصل** عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ آخَرُ فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي
وَ أَجَابَ صَاحِبِي فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلَانِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَدِمَا يَسْأَلَانِ فَأَجَبْتَ كُلَّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبْتَ بِهِ صَاحِبَهُ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَنَا وَ أَبْقَى لَنَا وَ لَكُمْ وَ لَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ لَصَدَّقَكُمُ النَّاسُ
عَلَيْنَا وَ لَكَانَ أَقَلَّ لِبَقَائِنَا وَ بَقَائِكُمْ قَالَ ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِيعَتُكُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمَضَوْا وَ هُمْ
يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِكُمْ مُخْتَلِفِينَ قَالَ فَأَجَابَنِي بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ **شرح** الصدف بفتح صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه و فاء
مصدر باب ضرب برگردانیدن کسی دیگری را و راه ندادن آنکس او را پیش خود **یعنی** روایت است از زراره بن
اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مسئله پس جواب گفت مرا بعد از آن آمد نزد او مردی پس پرسید
امام را از همان مسئله پس جواب گفت او را بجوابی که منافی جواب من بود بعد از آن آمد مردی دیگر که پرسید از همان مسئله
پس جواب داد او را بجوابی که منافی جواب من و جواب یار من بود پس چون بیرون رفتند آن دو مرد از مجلس گفتم که ای فرزند

رسول الله اینها دو مرد اند از اهل کوفه از شیعه شما آمده اند پرسان یک مسئله پس جواب گفتی هر یکی را از آن دو بجوابی که منافی
جوابی بود که بیار او گفتی پس امام گفت که ای زراره بدرستی که این بهتر است برای ما و باقی دارنده تر است ما را و شما را
و اگر اتفاق میکردید بر یک کار هر آینه تصدیق میکردند شما را مخالفان در مجلسهای خود و جمع میشدند بر سر ما که خروج کنید و هر آینه
این کمتر میکرد ماندن ما و شما را در دنیا یعنی که ما و شما کشته میشدیم زراره گفت که بعد از آن گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام را که شیعه شما اگر فرمایید شان که برابر نیزهها روند در جنگ یا فرمایید که بر آتش روند هر آینه میروند و سر از گفته شما
نمی پیچانند حال آنکه ایشان بیرون میروند از مجلس شما با جوابهای مختلف که از شما میشنوند و این خوب نمی نماید زراره
گفت که پس امام گفت بمثل جواب پدرش امام محمد باقر علیه السلام که گفته مرا نقل جواب **هفتم اصل**
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ عَرَفَ أَنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقّاً فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ
ذَلِكَ دِفَاعٌ مِنَّا عَنْهُ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که شناخت اینرا که ما نمیگوییم مگر کلام راست خواه
برای تقیه باشد خواه موافق گفته خدا و رسول پس باید که اکتفا کند بهمین دانسته و هرچه میگوییم بآن عمل کند پس
اگر شنید از ما چیزی که منافی چیزیست که میداند که حکم الله تعالی آنست پس باید که بداند که آنچه شنیده از برای دفع
ضرر دشمنانست از او و عمل کند بآن منقول است که علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود و بهارون گفته بودند که او
رافضی است و هارون خواست که بر حال خلوتی که علی بن یقطین وضو میساخته باشد مطلع شود و مقارن این از امام
موسی کاظم علیه السلام نوشته آمد بعلی بن یقطین بعد از این هرگاه وضو سازی پا بشوی و او چون بآن عمل کرد هارون خود دید که او
در خلوت پا میشوید و گفت که افترا کرده اند بر علی بن یقطین و در تعظیم او افزود و باز نوشته آمد که بعد از این در وضو پا مشوی
هشتم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا
يَرْوِيهِ أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُرْجِئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ **شرح** الارجاء
واپس انداختن کاری که الخبیر کسی را خبر دادن بچیزی یعنی بسیار دانا گردانیدن بآن **یعنی** روایت است از سماعه از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که پرسیدم امام را از حال مردی که اختلاف کردند برای او دو مرد از اهل دین او در کاری که هر دو روایت
میکنند آن کار را از امام یکی میگوید که بکن این کار را و دیگری منع میکند او را از آن کار چگونه کند آن مرد آیا بظن خود میتواند
یکی را ترجیح داد امام گفت که واپس اندازد ترجیح را تا وقتی که ملاقات کند کسی را که دانا کند او را که کدام موافق واقع است
پس آن مرد در فراخی است و هر کدام که خواهد عمل میکند تا وقتی که برسد بآنکس مراد اینست که ترجیح یکی از آن دو بظن جایز
نیست مخفی نماند که فراخی در صورتیست که آن دو روایت در باب عبادات باشند نه در چیزی که نزاع در آن شده باشد مثل
میراث و قرض چنانچه می آید در حدیث دوازدهم این باب و الکفا نظیر این وسعت در صورتی که بعد از طلب حدیثی نرسیده
باشد اصلا می آید در کتاب الحجه در حدیث اول باب هشتاد و هشتم که باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام است **نهم اصل**
وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ **شرح** و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام در جواب
مثل این سوال چنین واقع شده که بهر کدام از آن دو روایت مختلفه عمل کنی از باب قبول سخن امام مفترض الطاعه نه از
باب ترجیح جایز است ترا و توضیح اصلا ندارد و گذشت بیان این در شرح خطبه **دهم اصل** عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَ رَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ الْعَامَ ثُمَّ جِئْتَنِي مِنْ قَابِلٍ فَحَدَّثْتُكَ بِخِلَافِهِ بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ قَالَ قُلْتُ كُنْتُ
آخُذُ بِالْأَخِيرِ فَقَالَ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ **شرح** روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چه میگویی اگر
گفته باشم ترا حدیثی امسال بعد از آن آمده باشی نزد من در سال آینده و پس گفته باشم ترا حدیثی منافی آن بکدام آن
دو حدیث عمل خواستی کرد راوی گفت که گفتم که خواستم عمل کرد بحدیث آخر پس امام گفت مرا که رحمت کناد ترا الله تعالی
بیان این ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و این مضمون می آید در حدیث هفتم باب نود و هفتم کتاب الایمان

در باب التقیه است یازدهم اصل عن المعلّی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اذا جاء حدیث عن اوّلکم وحدیث
عن آخرکم بایّهما نأخذ فقال خذوا به حتی یبلغکم عن الحیّ فان بلغکم عن الحیّ فخذوا بقوله قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
انّا والله لا ندخلکم الّا فیما یسعکم وفی حدیث آخر خذوا بالاحدث شرح روایت است از معلی بن خنیس گفت گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که چون آید حدیثی از امام پیشین از شما مثل امام زین العابدین و حدیثی دیگر مخالف آن از امام پسین از
شما مثل امام محمد باقر بکدام آن دو عمل کنیم پس امام گفت که عمل کنید بآن مراد اینست که عمل کنید بحدیث امام پسین تا وقتی
که رسد بشما حدیثی دیگر از امام زنده مراد خود شست پس اگر رسد بشما حدیثی از امام زنده پس عمل بآن کنید راوی گفت
که بعد از این امام جعفر صادق علیه السلام در بیان این جواب گفت که بدرستی که ما بخدا قسم که داخل نمیکنیم شما را مکرّر در چیزی
که فراخی شما در آن باشد مراد اینست که برای این امر میکنیم شما را بعمل بحدیث امام پسین و امام زنده که بعد از آن بشما تنگی
رسد پس اگر احتمال ضرر نباشد بهر کدام که خواهید عمل کنید چنانچه گذشت در حدیث هشتم و نهم و در روایتی دیگر از امام
جعفر صادق علیه السلام بجای خذوا به چنین واقع شده که خذوا بالاحدث یعنی اینکه عمل کنید بآنچه تازه تر است از حدیث امام پسین
باشد پس معنی هر دو روایت یکیست دوازدهم اصل عن عمر بن حنظلة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجلین من
اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان والی القضاة أیحلّ ذلک قال من تحاکم الیهم فی حق او باطل
فانما تحاکم الی الطاغوت وما یحکم له فانما یأخذ سحتا وان کان حقا ثابتا له لانه اخذه بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر
به قال الله تعالی یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به قلت فکیف یصنعان قال ینظران من کان منکم
ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله
منه فانما استخفّ بحکم الله وعلینا ردّ والرادّ علینا الرادّ علی الله وهو علی حدّ الشرک بالله شرح این روایت را مقبوله
مینامند یعنی آنکه همه شیعه امامیه آنرا قبول کرده اند و مدار عمل ایشان بر آنست و حاصل این روایت اینست که عمل کردن بیکی
از دو حدیث صحیح مختلف در جائی که نزاع محتاج بداوری باشد نه مثل جائیست که آن نزاع نباشد و در جائی که آن نزاع
هست اینکس اختیار ندارد اصلا بلکه بیکی از هفت ترجیح عمل می باید کرد بترتیبی که مذکور میشود و اگر هیچ کدام از آن هفت یافت
نشود توقف می باید کرد و قرینه که مذکور میشود در کتاب النکاح در حدیث دوم باب المرأة یقع علیها ... واحد فی طهر که باب
صد و سی و چهارم است اینجا جاری نیست و در جائی که نزاع نیست اختیار با اینکس است چنانچه گذشت در حدیث هشتم و نهم
این باب الدین والمیراث ... مالی که کسی از دیگری طلبد و زمانی معین داشته باشد و آنچه زمان معین ندارد قرض است و
الی القضاة عطف تفسیری است الی السلطان زیرا که سلطان نیز قاضی است پس ضمیر الیهم راجع بالقضاة است و مراد از قضاة
جمعیست که متقلد منصب حکومت در میان مردمان شوند و از روی ظلم حکم میکرده باشند فی حق او باطل برای بیان است
الحق والباطل ... الطاغوت شیطان و مراد اینجا کسیست که مانند شیطان است در اینکه فرمانش بر خلاف
رخصت الله تعالی و بت خود کنند او را یا پیروی حکم او از روی ظلم کنند اطاعتش کنند السحت بضم سین بی نقطه و سکون حاء
بی نقطه بغایت حرام مثل رشوت مراد بحاکم در جعلته علیکم حاکما مقبول الروایه در نقل حکم امام حق است در قضیه جزئیه پس منافات
ندارد با اینکه صاحب منصب قضا در میان مردمان طاغوت باشد چون منصوب بخصوصه از جانب امام معتبر فی الطاعه نباشد
بیان روایت است از عمر بن حنظله گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال دو مرد از شیعه که میان ایشان
نزاعی بود در مالی که یکی بر ذمت دیگری داشت یا در میراثی که میان ایشان حصه میشد پس داوری بردند بسوی پادشاه
مخالف یا بسوی سایر قاضیان در میان مردمان برای خود آیا جایز است یا نه گفت که هر که داوری برد بسوی آن قاضیان
خواه برای حق و خواه برای باطل پس داوری نبرده مگر بسوی شیطان صفت و آنکه حکم میکند آن شیطان صفت برای
او میگیرد چیزی را از خصم خود پس نگرفته مگر بغایت حرام را هر چند که آن گرفته شده طلبید ثابت در ذمت خصم باشد برای او چه

کفته

گرفته آنرا بفتوی و حکم شیطان صفت و بتحقیق امر کرده الله تعالی باینکه در وی علو شمرد آن شیطان صفت را چه گفته الله تعالی
در سوره نسا که الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه دعوی
دعوی میکنند که گرویده اند بقرآنی که فرو فرستاده شده بسوی تو و بهر کتابی که فرو فرستاده شده پیش از تو میخواهند که داوری
برند بسوی شیطان صفت و حال آنکه بتحقیق در قرآن و هر کتاب الهی امر کرده شده اند باینکه در وی علو شمرند آن شیطان صفت
را مراد آیتهائیست که در آنها نهی از پیروی ظن است و بیان اراده این گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب اول در شرح
و قال من هو قایت تا آخر گفتم که پس چگونه می باید کنند آن دو مرد گفت که می باید که ناظر کنند در معامله خود مردی را که چهار صفت
داشته باشد اول اینکه از عدول مؤمنین باشد و باین اشارت کرد که گفت که من کان منکم دوم اینکه روایت کرده باشد
در آن قضیه جزئیه حدیث امامان حق را و باین اشارت کرد که گفت که ممن قد روی حدیثنا و میتواند بود که مراد این باشد که در هر
مسئله که پیش آید و در محکمات قرآن نباشد و ظاهر اختلاف در آن و در دلیل آن رو در نقل حدیث ما کند و پیروی ظن نکند
اصلا چنانچه گذشت در حدیث سیزدهم باب هفدهم و سوم اینکه فکر کرده باشد در معنی های احادیث ما که در حلال و حرام است
مراد اینست که بداند که این قضیه که در آن نزاع است در تحت کدام حدیث داخل است چه اشتباه در آن بسیار میشود بسبب فکر کردن
در معنیهای احادیث و باین اشارت کرد که گفت که ونظر فی حلالنا وحرامنا و چهارم اینکه شناخته باشد حکمهای ما را باینمعنی که دانسته که الحکم
روایت کرده در آن قضیه جزئیه از روی تقیه نیست و باین اشارت کرد که گفت که وعرف احکامنا پس باید که راضی شوند باو که داور
مقبول باشد میان ایشان چه بدرستی که من بتحقیق گردانیده ام او را بر شما فرمان فرما یعنی مقبول الروایه در نقل فرمان ما در آن قضیه جزئیه
پس چون فرمان فرمود بفرمان ما پس قبول نکرد از او آنکس که موافق مطلب او نیست پس سبک شمرده فرمان الله تعالی را و بر ما بر
گردانیده سخن ما را و در حقیقت نه بر آن مرد و هر که گرداننده سخن بر ما بر گرداننده سخن است بر الله تعالی در حقیقت نه بر ما و بر گرداننده
سخن بر الله تعالی بالای مرتبه شریک کردن است کسی را با الله تعالی چه مشرک قبول دارد حکم الله تعالی را با دیگری و این قبول ندارد
چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الکفر که کفر یعنی ترک ما امر الله از روی استکبار بدتر از شرکست و میتواند بود که
مراد این باشد که برگرداننده سخن بر الله تعالی در مرتبه شرکست اصل قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضیا
ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث واورعهما
ولا یلتفت الی ما یحکم به الآخر شرح اینجا بیان چهار روش ترجیح یکی از دو حدیث صحیح مختلف است بر دیگری که در جائی نزاع به
ترتیب یعنی گفتم که پس اگر هر یک از آن دو مرد گزیند مردی را از یاران ما که آن چهار صفت را داشته باشد پس راضی شوند باینکه
آن دو مرد ناظر در معامله ایشان باشند و آن دو مرد اختلاف کنند در حکم و هر کدام از آن دو مرد آورد روایتی در حدیث شما کرده باشند
آیا چه میکنند گفت که حکم یکی را آنست که حکم کرده باشد بآن عادلتر آن دو یعنی اینکه صفت اول از آن چهار صفت را بیشتر
داشته باشد و اگر در آن صفت برابر باشند حکم یکی را آنست که حکم کرده باشد بآن فقیه تر آن دو یعنی اینکه صفت دوم
از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد و گذشت در حدیث هفتم باب هفدهم که هر که چهل حدیث ائمه حق را نگاه داشته باشد
فقیه است و اگر در آن نیز برابر باشند حکم یکی را آنست که حکم کرده باشد بآن راست قولتر آن دو در حدیث یعنی اینکه صفت سوم
از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد چه او بهتر میداند که کدام حدیث موافق این معامله است و اگر در آن نیز برابر باشند حکم یکی را
آنست که حکم کرده باشد بآن پرهیزکارتر آن دو یعنی اینکه صفت چهارم از آن چهار صفت را بیشتر داشته باشد و هیچ چیز را ترک نکند
صاحبه بسبب پیروی ظن اینکه از روی تقیه است و التفات کرده نمیشود در هر یک از این چهار صورت بسوی آنچه حکم میکند بآن مرد دیگر اصل
قال قلت فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا لا یفضل واحد منهما علی الآخر قال فقال ینظر الی ما کان من روایتهم عنا فی ذلک الذی حکما به المجمع
علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا ویترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه وانما الامور ثلاثة امر بیّن رشده
فیتّبع وامر بیّن غیّه فیجتنب وامر مشکل یردّ علمه الی الله والی رسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله حلال بیّن و

حرام بیّنٌ و شبهات بین ذلک فمن ترک الشّبهات ارتکب المحرّمات و هلک من حیث لا یعلم **شرح** اینجا مرجح هم ست در جائی که

نجا من المحرمات و من
اخذ بالشبهات م

محل نزاع ست چنانچه ظاهر شد از آنچه گذشت در خطبه و در شرح فاعلم یا اخی ارشدک الله تا آخر بنابر آنچه می آید در کتاب بستا[?]
در حدیث سوم و پنجم باب نوادر که باب صد و پانزدهم ست که الحدی رسول الله صلی الله علیه و آله و الامام من بعده و الدالان یکدیگر
مرادان می باید **یعنی** راوی گفت که گفتم که این دو راوی در این چهار صفت برابر بودند نزد یاران ما بر سیده میشوند یاران ما
از احوال این دو راوی و ترجیح داده نمیشود یکی از آن دو بر دیگری در آن چهار صفت گفت که بر سیده میشوند یاران تو از
احوال این دو روایت و التفات کرده میشود بآن روایت که اکثر یاران تو موافق آن روایت میکنند پس عمل کرده میشود بآن
و ترک کرده میشود روایت کم راوی و کم یاب که مشهور نیست نزد یاران تو چه شک نیست در اینکه مشهور در روایت بلا اشکالست
و جز این نیست که کارها سه قسم ست اوّل کاری که از گفتهای که معلوم اینکس شده از الله تعالی یا رسول یا امام معلوم باشد که برا[?]ست
ست مثل اینکه نماز ظهر واجب ست بر زید بالغ عاقل پس پیروی آن باید کرد و بپرسیدن علیحده در کار نیست و دوم کاری
که از آن گفتها معلوم باشد که به کمراهیست مثل اینکه جایز نیست ترک نماز ظهر بر زید بالغ عاقل پس اجتناب از آن باید کرد و بپرسیدن
علیحده در کار نیست و سوم کاری که مشکل ست و از گفتهای که باینکس رسیده معلوم نمیشود پس و امی باید کرد امر آن و السنی
آمر البوی الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله یا بخصی که علیحده می باید پرسید از اهل الذکر چنانچه گذشت در حدیث نهم باب بیستم
بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کارها سه قسم ست اول حلالی که معلوم ست که حلالست و دوم حرامی که معلوم ست
که حرام ست و سوم شبهه ناکها که بیان حلال و حرام ست نمیتوانند دانست که از کدام ست پس باید ترک کرد تا بر سیده شود
حکم آن چه هر که ترک کند شبهه ناکها را نجات می یابد از حرامها و هر که عمل کند بشبهه ناکها مرتکب میشود حرامها را و جهنمی میشود از راهی
که نمیداند چه کردن چیز مذا[?]السنه داخل حرامهاست و ملاحظت جهنم ست **اصل** قُلْتُ فَاِنْ کَانَ الْخَبَرَانِ عَنْکُمْ مَشْهُورَیْنِ قَدْ رَوَاهُمَا
الثِّقَاتُ عَنْکُمْ قَالَ یُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُکْمُهُ حُکْمَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَیُؤْخَذُ بِهِ وَ یُتْرَکُ مَا خَالَفَ حُکْمُهُ حُکْمَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ
وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ اَرَاَیْتَ اِنْ کَانَ الْفَقِیهَانِ عَرَفَا حُکْمَهُ مِنَ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا اَحَدَ الْخَبَرَیْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ
وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِاَیِّ الْخَبَرَیْنِ یُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِیهِ الرَّشَادُ **شرح** اینجا بیان ترجیح ششم شده و العرف لبین سقط
و از ای بالفقط و مامنع کردن کسی از چیزی **یعنی** گفتم که پس اگر باشد آن دو حدیث از شما برابر در شهرت و عدد راوی آنها که
وثاقت باشد تحقیق روایت کرده باشد آن دو حدیث را راویان اعتمادی که در چهار صفت که بیان شد برابر بودند چه باید کرد گفت
که باید که نگاه کرده شود در آن معامله در حکمهای مخالفان ما پس آن حدیث که موافق شد حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر باز روش
که مخالف باشد حکم آن با حکم مخالفان ما پس عمل کرده میشود بآن حدیث و ترک کرده میشود عمل بحدیثی که مخالف باشد حکم آن
با حکم قرآن و سنت پیغمبر باز روشن که موافق باشد حکم آن با حکم مخالفان ما مخفی نماند که مراد بموافقت قرآن و سنت بغیر این نیست
که مخالف حکم مخالفان باشد و مراد بمخالفت قرآن و سنت نیز غیر این نیست که موافق حکم مخالفان باشد چه مخالفان هر حکمی
که میکنند در مسئله خلافی از روی پیروی ظنست و آن مخالف محکمات قرآن و سنت پیغمبر ست هر چند که موافق واقع افتد پس مراد
موافقت و مخالفت بواسطه ست چه اگر مراد این باشد که حکم آن حدیث بی واسطه موافق یا مخالف مضمون آیتی باشد این عبارت
بیگانه این مبحث میشود چه هرگاه موافقت و مخالفت قرآن با یقین در جائی معلوم شود خبر واحد صحیح که مخالف آن باشد عمل
نمیتوان کرد اصلا خواه احادیث در این باب مخالف هم باشند و خواه نه و نیز این پنج وجه ترجیح که گذشت هیچ در آن بی اعتبار
ست و نیز ذکر امام علیه السلام دو وجه ترجیح را با هم در یک مرتبه مناسب مقام نیست و چون عمر بن حنظله از مراد امام غافل شده
یا خواسته که محکمتر شود گفته که گفتم که قربانت شوم خبر ده مرا که اگر این دو دانا که حکم مختلف کرده اند منع کرده شده باشند از دانستن
حکم آن از قرآن و سنت پیغمبر و با هم یکی از دو حدیث را موافق حکم مخالفان و دیگری را مخالف حکم مخالفان بکدام آن دو حدیث عمل
کرده میشود گفت که بانچه مخالف حکم مخالفانست چه در آنست راستی مراد براستی موافقت قرآن و سنت پیغمبر ست چنانچه بیان شد

اصل قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَاِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِیعاً قَالَ یُنْظَرُ اِلَی مَا هُمْ اِلَیْهِ اَمْیَلُ حُکَّامُهُمْ وَ قُضَاتُهُمْ فَیُتْرَکُ وَ یُؤْخَذُ بِالْآخَرِ **شرح**
اینجا بیان ترجیح هفتم شده **یعنی** پس گفتم که قربانت شوم پس اگر مخالفان دو طایفه باشند و موافق باشد هر یکی از آن دو
حدیث بطایفه چه باید کرد گفت که باید که نگاه کرده شود بسوی آنچه مخالفان ما بآن مایلترند و در میان حاکمان و قاضیان ایشان
رواج بیشتر دارد پس باید که ترک شود و آن عمل کرده شود بدیگری **اصل** قُلْتُ فَاِنْ وَافَقَ حُکَّامُهُمُ الْخَبَرَیْنِ جَمِیعاً قَالَ اِذَا کَانَ
ذٰلِکَ فَاَرْجِهْ حَتَّی تَلْقَی اِمَامَکَ فَاِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَیْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِی الْهَلَکَاتِ **شرح** گفتم که پس اگر حاکمان ایشان
دو طایفه باشند و موافق باشند هر طایفه از ایشان با حدیثی از آن دو حدیث چه باید کرد گفت که چون چنین شود پس واپس انداز
این معامله را و قطع نزاع ممکن مکن تا وقتی که ملاقات کنی امام خود را و بپرسی چه بدرستی که ایستادن نزد شبهه ناکها بهتر ست
از فرو رفتن بی فکرانه در هلاک کنندها **باب بیست و سوم اصل بَابُ الْاَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَ شَوَاهِدِ الْکِتَابِ شرح**
الاخذ فرا گرفتن و چیزی را راه و روش خود ساختن و اینجا هر دو مناسب ست السنة الطریقة و مراد اینجا راه و روشی ست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده برای امت خود تا بآن عمل نمایند الشواهد جمع کثرت شاهد که در لغت بسیار کس گواه
هیچکدام ایشان نباشند و جز هر یک از ایشان از روی یقین باشد و مراد اینجا آیات محکمات بسیار ست از قرآن که در آنها نهی
صریح از اختلاف از روی ظن هست **بدانکه** جمعی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام چهارم میشمرند چند طایفه شده اند
و بیشتر ایشان اشاعره و معتزله اند اشاعره در مسایل اصول دین تابع ابو الحسن اشعری اند و معتزله در مسایل اصول دین از ایشان
جدا جسته تابع واصل بن عطا شده اند و جمیع ایشان در مسایل فقه اهل اجتهاد اند و در زمان یکی از خلفای بنی العباس بحکم او
چهار مجتهد بهم رسانیده اند که با هم اختلاف در فتوی بسیار دارند به پیروی ظن پس چهار طایفه شده اند جمعی تابع ابو حنیفه اند و جمعی
تابع شافعی و جمعی تابع مالک بن انس و جمعی تابع احمد بن حنبل و اشاعره که بیشتر این چهار اند خود را اهل سنت و جماعت مینامند
و دیگران را اهل بدعت مینامند با وجود آنکه الله تعالی گفته در سوره انعام که اِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کَانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی
شَیْءٍ بدرستی که ایشان جماعت که اختلاف در مسایل دین را تجویز کرده اند و هر طایفه از ایشان تابع پیشوائی شده اند نیستی
تو ای محمد از ایشان در اصلا و شیعه دوازده امام ایشان را حشویه مینامند باعتبار اینکه محکمات قرآن را ترک کرده اند و بسیار
از پی احادیث دروغ افتاده اند و مصنف رحمه الله ختم کرد کتاب العقل را باین باب تا ظاهر شود که جمیع آن طوایف اهل بدعت اند
و اهل سنت در حقیقت شیعه دوازده امامند و بس **حکایت** در مدینه مشرفه در مجلس سادات بنی حسین یکی از علمای مخالفان
بود و بمقتضای مجلس سخنان هموار میگفت تا آنکه خیال کردم که از شیعه امامیه ست گفت که علمای یمن کتابتی نوشته اند بعلمای مکه
و مدینه و در آنجا چند سوال کرده اند یکی اینکه شما تابع چهار مجتهد شده اید و زیاده بر آن را تجویز نمیکنید اگر در این باب حدیثی از حضرت
رسول بشما رسیده بنویسید که راوی آن کیست و در کدام کتاب ست و اگر نه پس خود آن را قرار داده اید و بدعتست دیگر اینکه در مسجد
الحرام چهار محراب ساخته اید بهر محرابی از تابعان مجتهدی و میگوئید که هر که محرابی از آن چهار نیست از اهل اسلام نیست اگر
در این باب نیز حدیثی هست بنویسید و الا بدعتست دیگر اینکه خود را از اهل سنت مینامند و دیگران را اهل بدعت اگر این
نام برای شما از حضرت رسول نقل شده بنویسید که راوی آن کیست و در کدام کتابست و الا دیگران شما را بنامهای دیگر
مینامند گفتم که چه جواب نوشتند گفت که تغافل کردند این در دولت که دو انداز د **یعنی** این باب بیان آنست که تابع
سنت حضرت رسول علیه السلام کسی ست که تابع محکمات کتاب الهی ست که در آنها صریح شده نهی از اختلاف مجتهدان
از روی ظن نه جمعی که تابع احادیث دروغ تابع متشابهات قرآن بی سوال اهل الذکر شده اند و در این باب دوازده حدیث
ست **حدیث اول اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اِنَّ عَلَی کُلِّ حَقٍّ حَقِیقَةً وَ عَلَی کُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللّٰهِ
فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللّٰهِ فَدَعُوهُ **شرح** الحق آنکه راه حق و مراد اینجا ایمانست که بازگشت آن میشود در قیامت چنانچه
ظاهر میشود از نقل مصنف این فقره را در کتاب الایمان و الکفر در باب حقیقة الایمان و الیقین الحقیقة اصل که بآن بازگشت شود

مثل علم و رشد کاه و مانند آن و مراد اینجا گواه یقینی ست از اعمال صالحه الصواب که دار درست النور روشنی و مراد اینجا دلیل
روشن است بر درستی که دار از محکمات قرآن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که بر هر ایمانی علامتی هست از اعمال
صالحه و بر هر عمل صالحی دلیلی روشن هست از محکمات قرآن پس آنچه از اعمال بنما و او را موافق محکمات کتاب الهی است خواه مثل مسایل
مثل وجوب عمل بخبر واحد صحیح یا فتوی یا قضا پیروی آن کنید و آنچه مخالف محکمات کتاب الهی است و انکار اید از امراء ایست که
در محکمات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن و امر بسوال اهل الذکر در مسایل نداسته هست پس اگر دعوی ایمان و صلاح و همچنین
دعوی امامت و دعوی اهل سنت پیغمبر بودن و نقل احادیث برای اثبات دعوی خود و نشستن در منصب فتوی و قضا بیشتر از روی
ظن و تجویز اختلاف نیست حق و صواب است و از بنا باطل و خطا ست دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اختلاف
الحدیث یرویه من نثق به و منهم من لا نثق به فقال اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله صلی
الله علیه و آله والا فالذی جاءکم به اولی به شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از اختلاف حدیثها که نقل میکنند اهل مذاهب
مختلفه در امامت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت میکنند حدیث مختلف را بعضی را اعتماد برایشان داریم و بعضی از
راویان آن حدیث کسی ست که اعتماد براو نداریم آیا در صورتی که راویان اعتمادی مختلف کنند احادیث امامت را چه باید
کرد گفت که چون وارد شود بر شما حدیثی در باب امامت و بیابید برای راستی مضمون آن گواهی یقینی از کتاب الهی یا گواهی
یقینی از گفته رسول الله صلی الله علیه و آله قبول کنید و اگر نیابید پس بآنکه رسانیده است بشما اولی است و معنی که او سزاوار است
بآن حدیث دروغ از شما و او نیست که البته در محکمات قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنجاها نهی از اختلاف
از روی ظن واقع شده گواه یقینی یک طرف هست و امامت امیر المومنین و اولاد وی که اهل الذکر ند ثابت میشود پس اگر
حدیثی که بشما میرسد موافق آنست مضمونش را قبول کنید هر چند که راوی آن شنیده باشد و دروغ گفته باشد و الا
رد کنید سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل شیء مردود الی الکتاب والسنة و کل حدیث لا یوافق کتاب
الله فهو زخرف شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که هر چیزی که مظاهره اختلاف در آن و در دلیل آن رود
بازگشت آن بسوی محکمات قرآن و محکمات سنت حضرت رسول است بانچه که از آن در محکمات قرآن و محکمات سنت رسول
صریح شده عمل بآن باید کرد و الا درست بسوال اهل الذکر که در محکمات قرآن و سنت رسول وجوب آن صریح شده باید زد و هر
حدیثی که روایت شده باشد در باب امامت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر موافق محکمات کتاب الهی نیست حیلت
و دروغ است مراد بموافق بودن آن با محکمات آنست که در آن حدیث میل با امامت کسی باشد که بروی ظن در فتوی و قضای
او باشد بنا بر اینکه در محکمات قرآن البته نهی از پیروی ظن هست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما لم یوافق
من الحدیث القرآن فهو زخرف شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر حدیثی که مخالف محکمات قرآن باشد
حیلت دروغ است مراد همانست که در شرح حدیث سوم بیان شد پنجم اصل خطب النبی صلی الله علیه و آله بمنی فقال
ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله شرح نصیحت کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله
مردمان را در منی در سالی که در آن حج وداع بود پس گفت که ای گروه مردمان هر حدیثی که در باب امامت بشما نقل شود از من موافق
کتاب الهی باشد پس قبول کنید چه من گفته ام مضمون آنرا و هر چه در باب امامت بشما رسد مخالف محکمات کتاب الهی باشد
پس قبول مکنید چه من نگفته ام مضمون آنرا مراد همانست که در شرح حدیث سوم بیان شد و موید این می آید در احادیث
باب صد و دوم کتاب الحجه که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول من خالف کتاب الله و سنة محمد فقد کفر شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که مخالفت کند محکمات
کتاب الهی و محکمات سنت رسالت پناه را پس بتحقیق کافر بخدا و رسول شده و مراد همانست که در شرح حدیث سوم بیان شد
هفتم اصل قال علی بن الحسین ان افضل الاعمال عند الله ما عمل بالسنة وان قل شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام که

بدرستی که بهترین عبادتهای مقبول درگاه الهی عبادتیست که بجا آورده شود بوسیله راه و روشی که الله تعالی در سولش قرار
داده اند در محکمات قرآن برای خلایق هر چند که آن عبادت کم باشد مراد بآن راه و روش سوال اهل الذکر است از مسایل
نداسته هشتم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن مسئلة فاجاب فیها قال فقال الرجل ان الفقهاء
لا یقولون هذا فقال یا ویحک و هل رأیت فقیها قط ان الفقیه حق الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الآخرة المتمسک بسنة
النبی صلی الله علیه و آله شرح ویح بفتح واو و سکون یا و دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه منصوب و مضاف ست مراد
اینست که تعجب بسیاری باید کرد از حال مخاطب تغییر فقیه حقیق انکار اجع میشود با نچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم
حق منصوب و نعت الفقیه ست و مضاف ست و مقصود اینست که غیر آنچه مذکور میشود باطل است و فقیه نیست اگر چه خود را
فقیه شمرد الزاهد فی الدنیا عبارتست از کسی که رغبت کند دنیا را با نیکه ترک کند رکون را بسوی ظالمان متغلب و احادیث
موضوعه منافقان بر طبق خواهش ملوک مخالفان و از مردمان چنانچه گذشت در حدیث اول باب … الناس مع الملوک
والدنیا الا من عصم الله الراغب فی الاخرة عبارتست از کسی که پیروی کند شواهد کتاب و ما انزل الله علی رسوله را که فوز
بنعیم آخرت بسبب آنست و وعید بعذاب جهنم بر مخالفت آن صریح شده در قرآن چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب
دوم المتمسک بسنة النبی صلی الله علیه و آله عبارتست از کسی که حدود ما انزل الله علی رسوله را از اراذل باشد بوسیله حجة نبی
صلی الله علیه و آله سفارش کرده امت خود را بآن در امیر المومنین و یازده وصی او چنانچه می آید در کتاب الحجه در حدیث باب
یعنی روایت است از ابان بن تغلب از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسیده شد از مسئله و جواب گفت در آن مسئله راوی
گفت که پس گفت آن مرد که بدرستی که فقهای مخالفان نمیگویند این را پس امام علیه السلام گفت که ای تعجب بر تو آیا خود تو میگوئی
فقهانیستند و تو ندیدی فقیه را در میان مخالفان ما هرگز چه بدرستی که فقیه واقعی کسی ست که بی رغبت در دنیا باشد و رغبت در
آخرت داشته باشد و دست زده باشد براه و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله نه کسی که امراء باطل شمرد و خود را اهل سنت
نام کنند نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا قول الا بعمل و لا قول و لا عمل الا بنیة و لا قول و لا عمل و لا نیة الا باصابة
السنة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مقبول نیست گفتار مگر با کردار و مقبول نیست گفتار و کردار مگر با قصد رضای
الله تعالی و مقبول نیست گفتار و کردار و قصد رضای الله تعالی مگر با موافقت راه و روشی که پیغمبر از جانب الله تعالی آورده
در محکمات قرآن که در آنجاها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست دهم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال ما من
احد الا وله شرة و فترة فمن کانت فترته الی السنة فقد اهتدی و من کانت فترته الی بدعة فقد غوی شرح الشره بفتح شین
بانقطه و فتح را و بی نقطه مخففه و اما حرص دنیا و میتواند بود که بکسر شین و تشدید را و تا باشد بمعنی رغبت در عبادت چنانچه می آید
در کتاب الایمان والکفر در باب … چهارم که بعد از باب النیه ست الفترة بفتح فا و سکون تا و دو نقطه در بالا و فتح را بی نقطه
و تا و تانیث بی رغبتی در دنیا و سستی یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر گفت که امام گفت که هیچکس
نیست مگر آنکه گاهی حرص دنیا دارد و مثل آنچه در اول سن هر کس میدارد و گاهی سستی در طلب دنیا دارد و مثل آنچه هر کس
را در وقت ملاحظه بی اعتباری دنیا و مرگ عزیزان می باشد پس هر که بوده باشد سستی او در طلب دنیا با موافقت راه و روشی
که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده از جانب الله تعالی در محکمات قرآن که در آنجاها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست
در مسایلی که بی مظاهره اختلاف در آنها و در دلیل آنها رود پس راه حق برده و نجات می یابد و هر که ترک حرص دنیا
کرده با موافقت بدعتی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده و بهم رسیده مثل ریاضت کسانی که دعوی مکاشفه
میکنند و خبر از غیب میدهند پس گمراه شده یازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کل من تعدی السنة رد الی السنة شرح
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که تجاوز کند از راه و روشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب الله تعالی آورده
در محکمات قرآن که در آنجاها نهی از پیروی ظن و امر بسوال اهل الذکر هست در مسایلی که بی مظاهره اختلاف در آنها و در دلیل آنها

رو و برگردانیده میشود بسوی آن راه و روش مراد آنست که واجبست بهرکه قدرت داشته باشد اینکه او را منع کند
از آن راه بدعت که پیش گرفته دوازدهم اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ السُّنَّةُ سُنَّتَانِ سُنَّةٌ فِی فَرِیضَةٍ اَلْاَخْذُ بِهَا هُدًی
وَتَرْکُهَا ضَلَالَةٌ وَ[illegible] فَرِیضَةٍ اَلْاَخْذُ بِهَا فَضِیلَةٌ وَتَرْکُهَا اِلَی غَیْرِ خَطِیئَةٍ شرح الی اینجا مثل ال در زید منقطع الی آخر دست بغیر
وردوم باشتوین است و بین معدت است و خلاف متعلق بترک است بتضمین معنی توجه و مراد ترک بالکلیه است بتوجه بضد
آن و بعد از آن شق اول الی غیر مذکور نیست زیرا که ترک فریضه مطلقا ضلالت است خواه بالکلیه باشد و خواه گاهی باشد
یعنی امیرالمومنین علیه السلام گفت که راه و روشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده از جانب الله تعالی دو قسمست
یکی راه و روشی که در جمله فریضه است مثل فرایض یومیه دست زدن بآن راه و روش راه یافتن بحق است و ترک آن
گمراهیست دیگری راه و روشی که در جمله غیر فریضه است مثل نوافل یومیه دست زدن بآن کمالیست آدمی را و ترک آن
بالکلیه نیافتنگیست یعنی اینکه تارک آن بالکلیه محروم از ثواب عظیم میشود اگرچه مستحق عذاب جهنم نشود اصل تَمَّ کِتَابُ
الْعَقْلِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَیَتْلُوهُ کِتَابُ التَّوْحِیدِ شرح این از الحاقات کاتبان مینماید

یعنی تمام شد کتاب عقل و سپاس خدای را که صاحب کل اختیار است آفریده
کالشمس ابعد از کتاب عقل کتاب توحید است فرغ الشارح
من شرح هذا فی یوم الاربعا الثامن والعشرین من
محرم سنة خمس وستین والف هجریه
هزاران ثنا و درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

تمت

[illegible]